

www.x-shobhe.ir

مجموعه ای از پرسش ها و پاسخ ها

فصلنامه الکترونیک

سایت ایکس شبه

زمستان ۱۳۹۶



فصلنامه الکترونیک

مجموعه‌ای از پرسش‌ها و پاسخ‌ها

زمستان ۱۳۹۶

نویسنده : سایت ایکس شبه

www.x-shobhe.ir

۹ اعتقادی-دی ۹۶.....

یکی گفت قبول دارید هیچ کار خدا بی حکمت نیست؟ گفتیم از کجا بدونیم کار خدا هست که با خودمون بگیریم حکمتی بوده؟! من اعتقاد دارم هیچ اتفاق و مصیبت و رنجی در کار خدا نیست؟ شادی‌های پاک ما حکمت خدا هست، ولی تمام رنج‌ها منشا بشری دارد. پس نمی‌پذیریم حکمت خدا بوده. نظر شما چیه... و یک مثال نقص بیارین؟!.....

۹.....

میشه خدا رو به صورت شفاف و ساده برام معرفی کنید. چون وجودش رو حس نمی‌کنم. همش می‌گم خدایی نیست. دلیلی بر نبودنش نیز ندارم. می‌دونم کار ذهن و گمان هست. اما می‌خوام به یقین کامل برسم. خوب می‌خوام درکش کنم. چون میگن نماز بخون، اما نمی‌خونم، چون نمی‌دونم با کی می‌خوام حرف بزنم؟

۱۴.....

۱۹ قرآن کریم و حدیث-دی ۹۶.....

آیا خداوند از طریق کلمات قرآن را بر پیامبر نازل کرد؟ چونکه آیات متشابه در قرآن فراوان است یعنی خداوند زمانی که می‌فرماید یدالله فوق ایدیهم منظور قدرت خداست و افراد کمی معتقدند که خداوند دست دارد؛ با این دید، آیا این گفته خداوند که قرآن را ما بر محمد نازل کردیم و قرآن کلام خداست، تشابه نیست؟ چون که خداوند لب ندارد که صحبت کند! و زبان‌های مختلف را انسان اختراع کرد، یعنی ما می‌دانیم که انسان در ابتدا نقاشی می‌کشیده بر دیوار غارها و و قادر به سخن گفتن نبوده پس زبان‌های مختلف جهان اختراع انسان است و دلایل بسیار دیگر که خداوند از خلق و خوی و کارهای انسانی مستثنی است. پس خدا چگونه صحبت می‌کند؟.....

۱۹.....

حدیثی از امام صادق شنیدم با این مضمون: «نمازی که در آن دعا بیشتر است بهتر از نمازی است که ذکر در آن بیشتر است»؛ آیا چنین حدیثی وجود دارد و اگر بله متن دقیق آن چیست؟.....

۲۳.....

شما در اکثر مواقع در پاسخ به شبهات به کاربران می‌گویید: قبل از هر چیز به قصد، نیت و هدف شبهه کننده دقت کنید چون هدفی که از آن شبهه قصد می‌شود از خود آن مهم‌تر است و به این گفته حضرت علی (ع) استناد می‌کنید: «اراده باطل از سخن حق». اما این گفته ایشان را چطور می‌توان با گفته دیگری از خودشان که می‌فرمایند: «انظر الی ما قال و لا تنظر الی من قال»، تطابق داد؟ چگونه می‌توانیم این دو حدیث را با هم جمع کنیم؟.....

۲۷.....

برخی از منتسبین به بیت شیرازی‌ها، در توجیه اعمال غیر عقلانی خود می‌گویند، خدا نیز در قرآن کریم ناسزا گفته (مثل عُنُقُ بَعْدَ دَلِکَ زَیْمٌ) ، پس ما فحش ندهیم؟.....

۳۰.....

۳۳ سیاسی-دی ۹۶.....

از آغاز اسلام می‌بینم که هیچ حکومت اسلامی به طور کامل و طولانی مدت شکل نگرفت و در کار همه امامان شیعه کارشکنی شده و هنوز هم می‌شود! آیا حکومت اسلامی در عمل جواب می‌دهد؟!.....

۳۳.....

در رابطه با سخنان اخیر رئیس جمهور؛ آیا معصوم نیز قابل نقد است؟ اگر اینگونه است، آیا عصمت ائمه و پیامبر(ص) زیر سوال نمی‌رود؟..... برخی در توجیه عدم شرکت در انتخابات می‌گویند: «هرکسی بیاد سر کار وضع همین، مثلا فرق نمی‌کنه رئیسی بیاد یا روحانی، هر کس بیاد وضع مملکت درست نمیشه؛ همشون میان برای خودشون کار کنن، جواب چیست؟.....

۴۰.....

در پاسخ به افرادی مانند آقای صادق زیباکلام که سعی دارند (به خاطر شباهت برخی شعارها) مبارزات مردم ایران علیه غرب و استکبار را با مبارزات مارکسیست‌ها علیه غرب تشبیه کنند، چه باید گفت؟ این افراد معتقداند که جمهوری اسلامی ایران به سرنوشت شوروی سابق دچار خواهد شد و در نهایت نخواهد توانست در برابر غرب مقاومت کند و بالاخره از درون سقوط خواهد کرد. پاسخ چیست؟.....

۴۳.....

۴۷ گوناگون-دی ۹۶.....

آیا نوع تفکر در مورد جهان پیرامون و نوع علم انسان و آگاهی‌های اون در نوع هویت انسان تاثیر داره چون انسان‌های دانشمند و باسوادی هم بودند که

- کارشون به پوچی رسیده و بی‌هویت شدنند! و یا هویت یک چیز ثابت و غیر قابل تغییر است؟ ۴۷
- آیا تفاوتی در عقل مرد و زن است و آیا عقل مردها و تفکر و تعقل آنها بهتر از زنها است؟ عده‌ای معتقدند عقل زنها ناتوان‌تر از عقل مردها است و به همین علت زنها نمی‌توانند دانشمند و مخترع و متفکران خوبی شوند و تفکر و تعقل بهتری نسبت به مردها داشته باشند. ۵۰
- چرا گناه در کشورهای غربی باعث بلا و گرفتاری نمی‌شود؟ ۵۳
- برای توسعه‌ی رزق مشکل دارم؟ ۵۶
- برخی که مرتکب گناهان کبیره نیز می‌شوند، می‌گویند: شما حق ندارید در رابطه با دیگران قضاوت کنید، هر کس دیگری در شرایط من بود نیز چنین می‌نمود. آیا قضاوت ما، نشانه درک نکردن شرایط طرف مقابل‌ه‌ها؟ ۵۹
- مدت‌های در هر جمعی مطرح می‌شود که چرا در ایران اختلاس زیاد است؟ چرا تهمت فراوان است؟ چرا دروغ بی‌شمار است؟ چرا رابطه‌های آنچنانی رواج یافته ...؟ پس اخلاقی زیستن ارتباطی به نصیحت‌های اخلاقی و ازدیاد مجالس دینی ندارد. اخلاقی زیستن نیاز به آرامش ذهنی و ثبات اقتصادی دارد. پس لطفاً از مستحبات کم کنید و به واجبات بپردازید. به جای صرف هزینه‌های بسیار برای دعاهای مستحب کمیل و ندبه و سخنرانی‌های خسته کننده و مداحی‌های سوزناک و خرج برای برپایی مجالس و همایش‌های بی اثر؛ بهتر است این ثروت عمومی را به واجبات مردم یعنی مخصوصاً ازدواج و شغل منتقل کنید. (به نقل از استاد مصطفی ملکیان اخلاق و آسیب‌های اجتماعی) ۶۳
- تاریخ-دی ۹۶ ۶۶
- دانشجوی هم اتافی من می‌گوید: اصلاً قیام امام حسین به این بزرگی نبوده و ما بیخودی بزرگش کردیم و به اون جنبه‌ی افسانه‌ای داده‌ایم؟! ۶۶
- پاسخ‌های کوتاه-دی ۹۶ ۷۰
- س ۴۱۱ - اکثر بازیگران و افراد مشهور از یک چیز خیلی گله دارند و مکرر به همه توصیه می‌کنند که ما حق قضاوت نداریم و یا زود قضاوت نکنید. آیا خود این افراد در این قضاوت شدن‌ها مقصر نیستند؟ ۷۰
- س ۴۱۲ - می‌گویند: خیر دارید که هاشمی شاهرودی در آلمان توسط پروفیسور سمیعی عمل شد؛ چرا زلفت امام رضا (ع) برا معالجه؟! اینا که مردم را می‌فرستند زیارت و میگن شفا میده، خودشون میان اروپا برا معالجه! ۷۱
- اعتقادی-بهمن ۹۶ ۷۳
- شبهه در مورد عدل خداوند هستش که از من پرسیده شده: اگر خدا عدل دارد، گناه بچه و یا فردی که معلول یا مریض مادر زادی است چیست و این چه عدلی است؟! ۷۳
- اگر خداوند نه زن است و نه مرد، چرا در قرآن همیشه با ضمیر مذکر از خود یاد می‌کند؟ خداوند مگر قادر مطلق نیست، چرا برای اشاره به خود از ضمیر مخصوص استفاده نکرده است؟ ۷۶
- در عالم باقی (قیامت)، روابط انسان با خانواده‌ی خودش چطور خواهد بود؟ آیا همدیگر را مثل این دنیا حس می‌کنن؟ یا با بقیه انسان‌ها فرقی ندارد؟ منظورم در محکمه حضرت حق هست در روز قیامت. لطفاً. بیشتر و شفاف‌تر پاسخ بفرمائید. ۷۹
- قرآن مجید و حدیث-بهمن ۹۶ ۸۳
- آیا این حدیث از امام رضا ع که فرمودند: هر کس هنگام وضو سوره قدر را بخواند از گناهان خارج می‌شود مانند روزی که از مادر متولد شد صحیح و مستند است؟ در صورت تأیید آیا گناهان کبیره هم شامل این حدیث می‌شود؟ ۲. آیا این حدیث از امام صادق علیه السلام که فرمودند: هر کس در نماز سوره قدر را بخواند منادی به او ندا می‌دهد که اعمال را از سر بگیر که گناهان گذشته‌ات بخشیده شد صحیح و مستند است؟ و در صورت تأیید این دو حدیث، آیا واقعا با یک نماز و ویک وضو تمام گناهان گذشته بخشیده می‌شود؟ ۸۳
- درصدی از ژنوم انسان، مربوط به رترو ویروس هاست. تکوین جنین انسان شباهت بنیادی به تکوین جنین سایر پستانداران و حتی مهره‌داران دارد. میتوکندری

موجود در سلول‌های یوکاریوت‌ها، از جمله انسان، شباهت بی‌بدیلی به باکتری‌ها دارد. آثار، فسیل‌ها و ابزارآلات ساخته‌ی دست هوموساپین‌ها (انسان خردمند) مربوط به چند میلیون سال پیش در آفریقا و خارج از آفریقا پیدا شده و آنقدر هم زیاد است که می‌توانید مهاجرت‌ها را شبیه‌سازی کرد! نزدیک به ۴۰۰ توالی DNA وجود دارد که بین ما و دیگر جانوران نزدیک به ما "عیناً" تکراری است. در کتاب قرآن آمده است که به علم رجوع کنید. منظور علمی است که حاصل استقراء و تجربه باشد؟ اگر چنین است (و البته که علم دیگری نداریم!) نظر پیشروان علم با نظر خلقت آدم از گل و خاک نمی‌خواند. شواهدش را هم بالا عرض کردم. ۸۸

سیاسی-بهمین ۹۶ ۹۲

آقای روحانی برای دفاع از اظهارات خودشون در مورد نقد معصوم، کلیبی رو در اینستاگرام خود منتشر کردند که ظاهراً رهبر انقلاب هم در این مورد چند سال پیش در خطبه‌های نماز جمعه گفتند که: ترس از اظهار عقیده نشانه ضعف نظام حاکم است، در زمان پیغمبر هم جلوی اظهار عقیده گرفته نمی‌شد، در مسجد و در پای منبر حضرت علی یک نفر با کمال آزادی بلند شد و به حضرت اعتراض می‌کرد و یا سوال می‌کرد. پاسخ چیست؟ ۹۲

آقای ظریف گفتن که برجام را مو به مو با خواست رهبری اجرا کردیم! اگر حرفش اشتباه است پس چرا رهبری چیزی نمی‌گوید و دفاع نمی‌کند؟ اصلاً مگر می‌شود برجام تصویب شود و رهبری آن را تأیید نکند و مگر رئیس کمیسیون مجلس نگفتند که برجام مورد تأیید رهبری است؟ ۹۶

آقای خامنه‌ای: «باید خون گریست بر جامعه اسلامی که حتی احتمال کسی مثل بنده در آن مطرح شود». حالا هم که داریم خون گریه می‌کنیم. اینطور نیست؟ ۱۰۱

تاریخ-بهمین ۹۶ ۱۰۵

با یکی از دبیران فلسفه بحث شد. او می‌گفت هیچ تاریخی درست نیست، همش تحریف شده و دستکاری شده است. تاریخ اسلام و تاریخ انقلاب اسلامی همش دروغه. می‌گفت جمهوری اسلامی به خاطر سود و منافع خودش تاریخ‌های اسلام و انقلاب اسلامی رو به سود خودش بیان می‌کند. گفت نمی‌شود که به ضرر و ضد خودش بگوید. ایران هیچ وقت خوبی‌های زمان شاه رو نمیگه، حتی گفت تمام کشورها اینگونه هستن تنها ایران اینطوری نیست؟ ۱۰۵

گونگون-بهمین ۹۶ ۱۰۹

امام صادق علیه السلام بهتر است یا ادیسون؟ نه از لحاظ عصمت و امامت، بلکه خدمت به مردم و علم ۱۰۹

اخیراً متوجه شدیم که از یک قرآن کشتی مطلا رو نمایی کرده‌اند، در حالی که کشور ما در جنگ اقتصادی و فقر و ... است! آیا نباید مقابل این جور کارها ایستاد؟ آیا این کارها مصداق اسلام آمریکایی نیست؟ ۱۱۲

دلیل بالا رفتن دلار چیست و چرا نمی‌توانند آن را مهار کنند؟ چکار باید کرد که وابستگی ما به دلار کم شود و یا از بین برود؟ نرخ طلا و سکه به چه دلیلی افزایش می‌یابد؟ ۱۱۳

دامنه‌ی عقل تا کجاست؟ قوانینی که عقل می‌پذیرد در عوالم دیگر نیز لازم الاجراست؟ «مثلاً قانون علیت از بدیهیات عقلانی است و می‌گوید هر ممکن الوجودی علتی می‌خواهد»، اما آیا عقل می‌تواند در رابطه با همه‌ی ممکنات این نظر را بدهد؟ شاید قوانینی دیگری بر ممکنات مجرد حاکم باشد. ۱۱۷

آیا این آمارهایی که در مورد مصرف انرژی می‌دهند که ما ایرانی‌ها بیشترین مصرف انرژی را داریم، یا در مورد سرانه‌ی مطالعه که کمترین سرانه‌ی مطالعه را داریم، یا اسراف در زمینه‌های مختلف به ویژه غذا و امثال اینها درست است و از منابع معتبر این آمارها گرفته شده است؟! ۱۱۹

یکی از مشکلاتی که در عروسی‌های ما وجود داره استفاده از موسیقیه. آگه بخش اعتراض کنیم، میگن: ۱- پس فرقتش با مجلس عزا چیه؟ ۲- یه شب که هزار شب نمیشه؛ ۳- موسیقی جای خودش دعا و قرآن هم جای خودش؛ ۴- خدا آنقدر هم سخت نمی‌گیره! لطفا راهنمایی کنید. ۱۲۳

پاسخ‌های کوتاه-بهمین ۹۶ ۱۲۷

س ۴۱۳ - چطور به رغم این همه اختلاس، فقط دست سارقی که در مشهد چند فقره دزدی کرده را قطع می‌کنند؟! ۱۲۷

حقوقی و احکام-بهمین ۹۶ ۱۳۰

- سلام با توجه به اینکه ۱۴۰۰ سال از اومدن دین اسلام میگذرد چه دلیل و برهانی وجود دارد که دین و احکامش و چیزی که به دست ما رسیده همون چیزیه که پیامبر اسلام آورده و تحریف نیست؟ و در سال های بعد از رحلت معصومین مسلمونا مجبور بودن احکامشون رو از مراجع تقلید بپرسند. خدا به ما عقل داده که فکر کنیم. برخی از احکام دست و پا را می بندد یا انسان را می ترساند؟ ۱۳۰
- سوالم در مورد سهم فرزندی نسبت به فرزند دیگر بود؛ اگر پدری سهم فرزندی را به فرزند دیگر بدهد که او راضی نیست، گزینده سهم برادر چیست و همینطور پدر چه حکمی دارند؟ ۱۳۴
- اعتقادی-اسفند ۹۶** ۱۳۶
- چرا خدا به بندگانش حق انتخاب نداد؟ حق انتخاب در عبادت و انتخاب در نحوه شیوه زندگی و دهها مورد دیگر که قابل بحث است؟ خدا میگه فقط یک راه دارید و باید منو عبادت کنید و مطیع من باشید و فلان و...؛ در صورتی که اگر خدا حکیم و عادل هستش می گفت: هر کسی که دوست داره منو عبادت کنه. خدایی که با قلدری و تهدید با بندگانش صحبت کنه و بگه هر کس منو عبادت و تعظیم نکنه تا ابد در آتش می سوزانم خوب این خدا نه عادل و نه حکیم...؟ ۱۳۶
- چرا خداوند هر کس را که دوست دارد بیشتر امتحان می کند و زندگی را بر او سخت می گیرد؛ آخه این چه نوع دوست داشته؟! ۱۴۱
- چگونه هنگام ظهور امام زمان علیه السلام، در صف بیعت کنندگان او قرار می گیریم؟ ۱۴۵
- فرض کنید دو نفر برای کنکور درس میخوانن، یکی از لحاظ درس خوندن بیشتر تلاش کرده، اما از لحاظ ایمان و مسائل مذهب در حد متوسط است، شخص دیگر از لحاظ درس خوندن متوسط و از لحاظ دینی و مذهبی سطح بالاتری دارد، اگر بقیه شرایط را یکسان فرض کنیم کدام شخص نتیجه بهتری میگیره؟ اصلا آیا این مقایسه درسته؟ آیا ایمان و مذهبیات روی مسائل دنیایی مثلا قبولی تو کنکور تاثیر دارن؟ ۱۴۹
- قرآن کریم و حدیث-اسفند ۹۶** ۱۵۳
- در چندین آیه قرآن آمده که برای اهل بهشت، هر چه بخواهند در بهشت هست. حال اگر کسی موارد گناه در این دنیا را در آن دنیا بخواهد، یا بخواهد بهشت نابود شود چه؟ چون در قرآن مطلق آمده هرچه بخواهد امکانش هست؟! ۱۵۳
- آیا بر پایه وحی الهی به پیامبران و یا احادیث امامان معصوم، مشخص می باشد که اولین مخلوق در عالم اجسام چه بوده است؟ و آیا اینکه در دین یهود گفته می شود که آب اولین آفریده است، بر پایه وحی به حضرت موسی بوده (ع) یا اینکه غیر معصومین آن را بافته اند؟ ۱۵۶
- سیاسی-اسفند ۹۶** ۱۶۱
- برخی جوانان به شدت طرفدار جدایی دین از سیاست هستند و اداره ی کشور را بر اساس تصمیمات جمعی فارغ از دیدگاه دینی مناسب تر می دانند. حد اقل این کار این است که در صورت خرابکاری سیاسی، این خرابکاریها به پای دین نوشته نمی شود و جماعتی بر سر دین و دینداران نمی شود... این را هم بگویم که جدایی دین از سیاسی به معنی انزوای دین نیست چرا که در رژیم سابق دین از سیاست جدا بود در حالیکه دینداران ما بسیار مقیدتر نسبت به الان بودند و یا بسیاری از کشورهای جهان که دینداران ان از تقید بالایی برخوردار هستند. ۱۶۱
- گوناگون-اسفند ۹۶** ۱۶۶
- آیا وجود یا عدم وجود روح قابل رویت است؟ چه ویژگی در انسان وجود دارد که او را از حیوانات و اشباع به واسطه روح جدا می کند؟ ۱۶۶
- آیا در کشورهایی که برابری جنسیتی وجود دارد آمار تجاوز بالاتر است؟ آیت الله خامنه ای امروز با رد معیارهای جهانی عدالت جنسیتی گفت: "این چه عدالتی است که بر اساس آمارهای خودشان، بیشترین میزان تجاوز جنسی با اِعمال زور و خشونت و همچنین بیشترین خشونت علیه زنان به دست مردان در خانواده ها در اروپا و آمریکا انجام می شود؟ در ایران بسیاری نمی توانند از خشونت شوهر خود شکایت کنند، تجاوز هوسر به رسمیت شناخته نشده است و یا ...؟! .. ۱۶۹
- حقیقت "دژاوو" چیست؟ و آیا با اختیار انسان منافات دارد؟ ۱۷۲
- تاریخ-اسفند ۹۶** ۱۷۵

- رفتن به مناطق جنوب چه فایده‌ای دارد که این همه هزینه میکنند، هزینه شم به کنار، این روایت گر، با احساسات جوونا بازی میکنند، بچه مردم اونقدر گریه میکنه که بیهوش میشه؟! ۱۷۵
- لطفا توضیح بفرمایید که آیا دیدگاه و نگاه اسلام و اهل بیت علیهم السلام نسبت به دوره هخامنشیان و کوروش و داریوش مثبت بود یا خیر؟ ۱۷۹
- حقوقی و احکام-اسفند ۹۶ ۱۸۲
- آیا شرکت در پیش‌بینی نتایج مسابقات فوتبال در رسانه ملی یا سایت‌ها حرام است؟ اگر حرام است، پس چرا جلوی آن را نمی‌گیرند؟! ۱۸۲
- چرا باید نماز را در پنج نوبت، و آن هم با آیات و آداب تعیین شده تکرار کنیم، در صورتی که هر وقت بخواهیم، با خدا صحبت می‌کنیم؟ ۱۸۵
- در نسل آدم، آیا ازدواج با خواهر جایز بود، مگر فرمان خدا اختصاص زمانی دارد؟ آیا با فرشته یا جنّ ازدواج نموده‌اند؟ چرا دانشمندان از امامان (ع) نپرسیدند؟! ۱۸۹



اعتقادی-دی ۹۶

یکی گفت قبول دارید هیچ کار خدا بی حکمت نیست؟ گفتم از کجا بدونیم کار خدا هست که با خودمون بگیریم حکمتی بوده؟! من اعتقاد دارم هیچ اتفاق و مصیبت و رنجی در کار خدا نیست؟ شادی‌های پاک ما حکمت خدا هست، ولی تمام رنج‌ها منشا بشری دارد. پس نمی‌پذیریم حکمت خدا بوده. نظر شما چیه... و یک مثال نقص بیارین!؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

تا زنده‌ایم، مصیبت و رنج هست، حتی برای پیامبر اکرم، امیرالمؤمنین، فاطمه الزهراء و سایر معصومان علیهم السلام، چنان که تا زنده‌ایم، راه رشد، کمال و رسیدن به فلاح باز است؛ اما اگر دقت کنیم، در این خلط مبحث، بحث بر سر «منشاء اثر» است، نه بازتاب اعمال!

البته که نامطلوب‌های مضر، همه بازتاب اعمال بشر به خودش و جامعه‌اش می‌باشد، اما بدان معنا نیست که در عالم هستی، دو یا چند منشأ اثر وجود دارد، چرا که آدمی خودش نیز قائم به خودش و رب العالمین نمی‌باشد، بلکه همه نقش وسیله را ایفا می‌کنند و منشأ اثر اوست.

پس، نیازی به مثال نقیض نیست، چرا که هر دو معنا درست است و در قرآن کریم، به هر دو تصریح شده است؛ منتهی وقتی ذهن چگونگی و رابطه را ندانست، دچار خلط مبحث می‌گردد و چه بسا خودآگاه یا ناخودآگاه، به اندیشه و باور غلط دو یا چند مبدایی (خدایی) کشانده شود!

الف - این که "هیچ کار خدا بی حکمت نیست"، به خودی خود تفکیک کننده‌ی فاعل شادی‌های پاک یا متقابلاً رنج‌ها و مصیبت‌ها نمی‌باشد، بلکه فقط تصریح دارد به این که «خداوند متعال، علیم و حکیم است، و بالتبع هیچ فعل او، بدون حکمت نمی‌باشد». پس، چه نعمتی شادی‌افزا را اعطا نماید و چه از اعطای آن امساک نماید و بالتبع درد و رنجی افزون گردد، هر دو فعل او و حکیمانه می‌باشد؛ چنان که چه جانی بدهد (پدر و مادر و خانواده‌هایی را شاد کند) و چه جانی را بستاند (بازماندگان و دیگران و حتی جامعه‌ای را مصیبت زده نماید) هر دو فعل او و حکیمانه است:

« مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَمَا يُمْسِكُ فَلَا يُرْسِلُ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ » (فاطر، ۲)

ترجمه: هر رحمتی را خدا به روی مردم بگشاید، کسی نمی تواند جلو آن را بگیرد؛ و هر چه را امساک کند، کسی غیر از او قادر به فرستادن آن نیست؛ و او عزیز و حکیم است!

ب - البته که از "هستی، کمال و خیر محض"، به جز "خیر" صادر نمی گردد، لذا در قرآن کریم تصریح نمود که "مصیبت‌ها" از خودتان است، اما "از خودتان است" به معنای قایل شدن به منشأ اثری به غیر از خداوند متعال نمی باشد.

« وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ » (الشوری، ۳۰)

ترجمه: و هر [گونه] مصیبتی به شما برسد به سبب دستاورد خود شماست، و [خدا] از بسیاری درمی گذرد.

توضیح آیه این است که چون خداوند متعال حکیم است، نظام خلقت و هدایت او نیز حکیمانه است، پس هر فعلی، حتماً انفعالی دارد، هر کاری اثر است و تأثیری دارد، و اثر هر فعلی که از ما صادر می شود، به خودمان بر می گردد، چه در دنیا و چه در آخرت (اگر چه ممکن است صورت بازگشتش در این دنیا را نفهمیم)، اما همه کار خداوند حکیم است. اما خداوند متعال بسیاری از گناهان را می بخشد تا عقوبت آن دامن گیر نگردد و برخی از آثار گناهان را نیز در همین دنیا مترتب می نماید، تا بفهمیم کار حکیمانه است، پس یقیناً معادی در پیش می باشد.

دو خدا نداریم:

در این که خداوند متعال حکیم است، تردیدی وجود ندارد، هم چنان که تردیدی در بروز و ظهور مشکلات به خاطر عملکردهای نادرست خودمان وجود ندارد، اما عالم هستی، دو خالق، دو مالک و دو یا چند ربّ ندارد که به «خیر و شرّ» تقسیم شوند و برای هر کدام خالق، مالک و ربّی در نظر گرفته شود! اگر چنین بود که انسان کاری می کرد که از عمل شرش، نصیب خیر ببرد!

کلمه‌ی حق، اراده‌ی باطل:

دقت کنیم که گاه دچار « كَلِمَةٌ حَقٌّ يُرَادُ بِهَا بَاطِلٌ » - گفتن کلمه‌ی حق و اراده‌ی باطل از آن / نصح البلاغه، خطبه ۴۰ « می گردیم. ابتدا به آیات قرآن کریم و براهین عقلی استناد می کنند و می گویند: از خداوند سبحان، «جز خیر صادر نمی شود - هر شری از عملکرد انسان می باشد»، سپس قایل به دو یا چند خدا و ربّ (صاحب اختیار و تربیت کننده‌ی امور) می گردند و جالب آن که "حکمت خدا را به بهانه‌ی خیر بودن او، تکذیب و انکار می کنند!" حال آن که اصابت مصیبت‌های ناخوشایند و یا حتی گمراه کننده نیز از اوست، اگر چه اثر عمل خودمان می باشد.

بازتاب‌ها نیز کار خداست:

فعال ما یشآء، اوست، خالق هستی و نظام حکیمانه‌ی حاکم بر آن و نیز نظام هدایت منطبق بر آن نیز خود اوست. اثر روشنایی و حرارت را او به خورشید (یا آتش) داده است، چنان که لطافت پوست و گوشت دست انسان را نیز او آفریده است، و قانون سوخته شدن پوست و گوشت، به هنگام نزدیک شدن به آتش را نیز او وضع نموده است... و هم چنین عقل و اختیار و اراده را برای پرهیز از خود سوزی یا انداختن خود در آتش را نیز او اعطا نموده است و نتیجه هر کدام را نیز او مترتب می‌نماید، چنان که تعلیم و تربیت و هدایت نیز از اوست.

همه مصیبت‌ها بد و شرّ نیستند:

مصیبت، یعنی آن چه به انسان اصابت می‌کند و یا انسان به آن مواجه می‌گردد و بیشتر به ناخوشایندها "مصیبت" می‌گویند. اما، هر مصیبتی که بد و شرّ نیست، دنیا دار گذر و فناست، لذا تمامی خوشی‌های معنوی و مادی در آن نیز همراه با ناخوشی‌ها و غصه‌ها و دردها و الم‌ها می‌باشد.

گاهی مصیبت، معلول عملکرد خودمان می‌باشد، حال خواه مقصر شخص خود ما باشیم و یا آثار تقصیر دیگران بر ما مترتب گردد. مثل این که شخص خودش بی‌تدبیری یا ظلم نماید، و یا دیگران بی‌تدبیری و ظلم نمایند و آثارش فراگیر شود.

تمامی پیامبران الهی، از سوی مردمان جاهل و متکبر، اذیب شدند، آیا خودشان تقصیری داشتند؟! یازده امام علیهم السلام را ترور کرده و با بدترین آزارها به شهادت رساندند، آیا خودشان مقصر بودند؟! و همین‌طور است آزار و اذیتی که مردمان جهان از استبداد و استکبار جهانی می‌کشند.

متقابلاً برخی از سختی‌هایی که بر انسان مترتب می‌گردد، لازمی رشد و کمال اوست.

خداوند متعال فرمود: « وَكَلَبُوا نَفْسَهُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْحَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ - قطعاً همه شما را با چیزی از ترس، گرسنگی، و کاهش در مال‌ها و جان‌ها و میوه‌ها، آزمایش می‌کنیم؛ و بشارت ده به استقامت‌کنندگان! / البقره، ۱۵۵.»

آیا این بد و شرّ است؟! خیر، برای ساخته و پخته شدن انسان است، برای خوب امتحان دادن و به مراتب بالاتر رفتن انسان است، برای صابر و مقاوم شدن انسان است، لذا فرمود: « وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ ».

● - اما شرور، معلول عملکرد سوء انسان است. اگر کسی ظرف خوراکی را روی حرارتی قرار داد تا خوب پخته شود، اما بعد به دلیل توجه به غیر، از آن غافل شد، خوراکش می‌سوزد. هم چنین گاه کسی به خاطر حرص مال، خوراک مسموم شده را به دیگران می‌فروشد و سبب مسمومیت و یا حتی مرگ دیگران (ظلم به دیگران) می‌گردد...؛ تمامی اعمال ما همین‌طور هستند.

فاعل خداست:

اما، "فاعل" خداست. او خواسته است که "توجه" با نتایجش باشد و "غفلت" با نتایجش باشد و انسان بتواند هم متذکر و متوجه باشد و هم فراموشکار و غافل.

بی تردید «لا حول و لا قوة الا بالله»؛ و هیچ کس از خودش حول و قوه‌ای ندارد که بتواند کاری کند. اگر آدمی بنا بر داده‌های خداوند حکیم، راه خیر و صواب را "اراده" نمود، اوست که هدایت می‌کند و ثواب هم می‌دهد. کسی نمی‌تواند با ایمان و عباداتش خودش را از ظلمات خارج کرده و به سوی نور ببرد، لذا فرمود: اوست که مؤمنان را از ظلمات به نور می‌برد «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ / البقره، ۲۵۷» - و اگر کسی با همین داده‌ها، مسیر باطل را انتخاب نمود، اوست که او را به سوی همان باطلی که انتخاب نموده، سوق می‌دهد، لذا فرمود: «يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ / التحل، ۹۳».

● - پس، اگر او بخوهد، آتش می‌سوزاند، طبیعتش این است؛ و اگر نخواهد، آتش (برای ابراهیم علیه السلام) سرد و سلام می‌گردد - اگر او بخوهد، چوب خشک مصرف زیادی ندارد و در نهایت عصای دست می‌شود؛ و اگر او بخوهد، همان عصا ماری زنده می‌شود و سبب هدایت برخی و گمراه‌تر شدن گمراهان عنود و لجوج می‌گردد. چنان که فرمود حتی قرآن کریم نیز برخی را هدایت می‌کند و سبب خسران برخی دیگر (ظالمان) می‌گردد.

●●● - تمامی نظام خلقت، نظام هدایت، افعال و آثار، همه و همه حکیمانه می‌باشند؛ پس اگر گفته شود: «هدایت مؤمن، و گمراهی کافر»، هر دو فعل خداست و بالتبع هر دو حکیمانه است، هیچ منافاتی ندارند که جای قبول یکی و انکار دیگری گردد و اندیشه به «دو یا چند خدایی» سوق داده شود.

●●● - برخی گمان دارند که وقتی گفته شد «فعل خداست»، یعنی نوعی جبر حاکم شده است! اما توجه ندارند که "اختیار، اراده و حق انتخاب انسان" نیز فعل حکیمانه‌ی خداوند سبحان می‌باشد.

اراده، ظهور و اثر:

او به انسان، در برخی از موارد، "اراده‌ی انتخاب" داده است، اما به هیچ وجه اراده و توان خلقت، هدایت و اثر نداده است، نه در امور مادی و نه در امور معنوی. نه کسی می‌تواند اسید بنوشد تا اثر آب گوارا بر بدنش داشته باشد، نه کسی می‌تواند دیگری را هدایت یا گمراه نماید؛ بلکه هر کسی فقط اراده می‌کند و بر اساس اراده‌ی خود، از آن چه پیش روی دارد، گزینه‌ای را انتخاب می‌کند و فاعل خداوند حکیم است. لذا فرمود: بهشت را جای کسانی قرار داده‌ام که "اراده"ی برتری جویی و فساد نمی‌کنند:

« تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ » (القصص، ۸۳)

ترجمه: (آری)، این سرای آخرت است و آن را (تنها) برای کسانی قرار می‌دهیم که اراده برتری جویی در زمین و فساد را ندارند؛ و عاقبت نیک برای پرهیزگاران است!

صورت و روح اعمال:

گاهی صورت اعمال شبیه به هم هستند، لذا اگر روح اعمال در نظر گرفته نشود، ظاهر اعمال هیچ فرقی با هم ندارند. ظاهر نماز قریبه الی الله، با ظاهر نماز ریایی، شکل هم هستند - چنان که ظاهر جهاد فی سبیل الله با جهاد فی سبیل الطاغوت، فرقی با هم ندارند، هر دو می‌جنگند! اما به رغم ظاهر مشابه، اثر متفاوت دارند، یکی آدمی را تا عرش می‌برد و دیگری سبب هبوط و سقوط انسان به قعر جهنم می‌گردد. حال چه کسی آن عمل را حسنه و این یکی را سیئه قرار داده و آثارش را مترتب می‌نماید.

بنابراین، اگر روح اعمال در صراط مستقیم نبود، اوست که آثار سوءاش را در دنیا و آخرت به خودمان بر می‌گرداند، چنان که اگر در صراط بود، آثار مثبت و خوشایندش را شامل خودمان می‌گرداند و هر دو فعل حکیمانه‌ی اوست.

ذلت‌ها:

اگر سعادت‌ها از خداوند حکیم است، ذلت‌ها نیز از اوست. اگر مؤمن، خداوند را بندگی می‌کند تا عزیز (نفوذ ناپذیر) گردد، کافر نیز به گمان عزیز شدن، گوساله ساز و گوساله‌اش را می‌پرستد؛ پس هر دو یک هدف دارند و هر دو معبودی را می‌پرستند؛ حال آن کیست که اولی را عزیز و دومی را ذلیل می‌گرداند؟! پس فعل حکیمانه‌ی اوست:

« إِنَّ الدِّينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيِّئًا هُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَذِلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ » (الأعراف، ۱۵۲)

ترجمه: آری، کسانی که گوساله را [به پرستش] گرفتند، به زودی خشمی از پروردگارشان و ذلتی در زندگی دنیا به ایشان خواهد رسید؛ و ما این گونه، دروغ‌پردازان را کیفر می‌دهیم.

مصیبت‌های ناخوشایند، که همه آثار اعمال خودمان می‌باشند کدامند و چه کسی اذن می‌دهد تا انسان با آنها مواجه شده و گرفتارشان گردد؟

آیا « هُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ » - در این دنیا ایشان را خواری و در آخرت عذابی بزرگ است / البقره، ۱۱۴ « مصیبت و کار خدا نیست؟ آیا « لَعَذَّبَهُمْ فِي الدُّنْيَا » مصیبت و کار خدا نیست؟ « يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ » چگونه محقق می‌گردد؟! آیا همه فعل خداوند سبحان و حکیم نمی‌باشد؟! ***

میشه خدا رو به صورت شفاف و ساده برام معرفی کنید. چون وجودش رو حس نمی کنم. همش می گم خدایی نیست. دلیلی بر نبودنش نیز ندارم. می دونم کار ذهن و گمان هست. اما می خوام به یقین کامل بزسم. خوب میخوام درکش کنم. چون میگن نماز بخون، اما نمی خونم، چون نمی دونم با کی می خوام حرف بزخم؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

لابد مقصود از "حس" کردن خداوند سبحان، درک با حواس پنجگانه، مانند حس اجسام نمی باشد، بلکه همان یقین است؟! و دقت کنید که در شبانه روز، با ناآشناهای بسیاری حرف می زنید، در حالی که شناخته شده تر از وجود ندارد. پس، هیچ گاه برای قطع ارتباط با او، دنبال بهانه نباشیم و خود را ریشه یابی نماییم.

البته چقدر خوب و عالیست که می خواهید به یقین برسید و انشاء الله می رسید، جایگاه "موقنین = اهل یقین"، با دیگران متفاوت است. حضرت ابراهیم علیه السلام نیز با آن مقام معرفتی، از خداوند متعال آیات و نشانه هایی برای یقین بیشتر به چگونگی حشر و معاد مسئلت می نمود.

اما، با توجه به این که در این پایگاه مطالب بسیاری در باب خداشناسی (توحید) ایفاد گردیده است (۱)، بهتر و لازم است که در این فرصت، مطالب دیگری عنوان گردد.

● - قبل از هر بحثی باید دقت کافی داشته باشیم که "درک هر مطلبی"، عوامل و موانعی دارد و نباید گمان کنیم که مشکل و کلیدش، فقط در کثرت یا قلت "علم و آگاهی" می باشد؛ وگرنه به قول سیدالشهداء علیه السلام: چه چیزی از خداوند متعال آشکارتر است که انسان خدا را به وسیله آن بشناسد و بشناساند.

گاهی، حالاتی چون "تکبر" (مخفی باشد یا عیان)، سبب نوعی مقاومت ادراکی می گردد و دیگر نه تنها هیچ دلیل عقلی یا آگاهی علمی مفید نمی افتد، بلکه حتی "شهود" نیز فایده ای نمی رساند؛ چنان که به ابلیس لعین، یا بلعم باعور، یا سامری [که هر دو از دانشمندان و عرفای قوم یهود بودند] هیچ فایده ای نرساند. و البته این حقیقت، اختصاصی به مقوله ی خداشناسی ندارد، چنان که شاهدیم تکبر سلطه گران، مانع از شناخت، فهم و انسانیت آنان گردیده است و قلب شان را از سنگ نیز جامدتر ساخته است.

ابزار شناخت و درک:

این که چه چیزی هست، یا چه چیزی نیست، یک مقوله است، اما این که ما چگونه می توانیم هستی را بشناسیم، مقوله ای دیگر است. بنابر این، ابتدا باید خود و ابزار شناخت مان را بشناسیم.

برای شناخت خداوند متعال نیز نیازمند به ابزار شناخت هستیم، لذا ابتدا باید ببینیم که ابزار ما برای شناخت چیست؟ و سپس دقت کنیم که مسدود، مهمور، معیوب و محبوس نشده باشند.

اگر علم یقینی داشته باشید که پوست دست، ابزار شناخت حرارت، برودت، ضخامت یا لطافت اجسام هستند، ولی دستکشی حجاب و مانع ارتباط شده باشد، صرف علم و یقین، کارآیی عملی ندارد و نمی‌توانید درک نمایید. خداوند متعال، از یک سو ابزار شناخت و درک آدمی را معرفی نمود و فرمود:

« وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ لَكُمْ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ » (المؤمنون، ۷۸)

ترجمه: و او کسی است که برای شما گوش و چشم و قلب [=عقل] ایجاد کرد؛ اما کمتر شکر او را بجا می‌آورید. و از سویی دیگر، به ناکارآمدی این ابزار در برخی تصریح نمود و فرمود:

« حَتَّمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً وَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ » (البقره، ۷)

ترجمه: خداوند بر دل‌های آنان، و بر شنوایی ایشان مهر نهاده؛ و بر دیدگان‌شان پرده‌ای است؛ و آنان را عذابی دردناک است.

● - فرمود: عامل هر دو حالت، "خداوند متعال" است، چرا که خالق و ربّ اوست. اوست که خلق می‌کند و اوست که بر اساس مقدرات (اندازه‌ها) ربوبیت و هدایت می‌کند. پس همان‌طور که برای ناشنوایی یا نابینایی ظاهری عواملی قرار داده، برای کری و کوری باطن نیز علل، عوامل و اندازه‌هایی (مقدراتی) قرار داده است و مالکیت و ربوبیت نیز از آن اوست.

بنابراین، اگر کسی غفلت نمود، به موانع توجه و آنها را مرتفع ننمود، به رغم برخورداری از ابزار شناخت، نمی‌بیند، نمی‌شنود و فهم و درک نمی‌نماید، و می‌شود مصداق « لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا - آنها (کسانی که اهل دوزخ خواهند شد) دل‌هایی دارند که با آن [حقایق را] دریافت نمی‌کنند، و چشمانی دارند که با آنها نمی‌بینند، و گوش‌هایی دارند که با آنها نمی‌شنوند / الأعراف، ۱۷۹» و بدتر آن که گمان می‌کند، مشکل در شناخت با استدلال‌های عقلی و یا گزاره‌های علمی اوست!

نماز:

بدل زدن برای حقایق و یا معکوس نمودن قوانین، همه از شیطان است، اگر چه انسان گمان کند که نظر خودش می‌باشد و کلی هم ژست فهمیدگی بگیرد!

حال فرض کنید به کسی بگویند که به مدرسه برو و تحصیل کن، تا با سواد شوی؛ او بگوید: تا با سواد نشوم، به مدرسه نمی‌روم! یا به کسی یک گوشی همراه بدهند، چند شماره تلفن نیز بدهند و بگویند: وارد این شهر که شدی، هر کاری و هر نیازی که داشتی، زنگ بزن، تا طرف مقابل راهنمایی‌ات کند و مشکلات را برطرف نماید؛ اما او بگوید: تا پاسخ ندهد، راهنمایی و رفع مشکل ننماید، من زنگ نمی‌زنم! به این می‌گویند: "تکبر".

● همان‌طور که حضرت فاطمة الزهراء و سایر اهل عصمت عليهم السلام فرمودند: خداوند متعال نماز را برای شکستن "تکبر" در انسان قرار داده است، چنان که وقتی بیماری "تکبر" در ابلیس لعین از باطنش بروز کرد و ظاهر شد، "سجده بر آدم" را بر او تجویز نمود تا بهبود یابد، اما او سرپیچی نمود.

● نماز (صلوة)، از ریشه "صل" به معنای "وصل شدن" است و تا انسان با تمامی قوای ادراکی ظاهری و باطنی خود، به اقیانوس بی‌کران رحمت الهی "وصل" نشود، درکی از حقایق عالم هستی نخواهد داشت. «این خیال نادرست که تا شناسم نماز نمی‌خوانم!»، مثل این است که به کسی بگویند: «چشمت را بازکن تا دیده‌ات وصل شود، بینی و بشناسی» و او بگوید: «تا نبینم و شناسم، چشمم را باز نمی‌کنم!» - پس به هیچ بهانه‌ای، در نماز اهمال ننمایید که خودش سبب قطع و مانع از شناخت و ایمان می‌گردد.

تا نگردي آشنا زين پرده رمزي نشنوي

گوش نا محرم نباشد جای پیغام سروش (حافظ)

دلیل نفی:

همان‌گونه "اثبات وجود" هر چیزی دلیلی می‌خواهد، "نفی" آن نیز دلیل می‌خواهد، به ویژه وقتی "وجود" مشهود و مُدرک همگان باشد. لذا همان‌طور که مرقوم نمودید: «دلیلی نیز برای نفی ندارید - و البته هیچ کس ندارد». پس چرا انسان بی‌دلیل نفی و انکار نماید، در حالی که همگان با تمام وجود "هستی" را درک می‌کنند و با عقل، قلب، فطرت و علم، می‌دانند که "هستی" اگر "پدیده" باشد، یعنی نیستی بر هستی اش سبقت داشته باشد، حتماً "هستی بخش" و "پدیدآورنده" می‌خواهد، و چون کل عالم هستی، از صفات و ویژگی‌های پدیده برخوردارند، پس هستی بخشی دارند که او دیگر پدیده نیست.

معرفی و شناساندن خداوند سبحان:

باید بسیار ساده، شفاف، لطیف، عمیق و خالصانه، چون سید الشهداء، حضرت امام حسین علیه السلام، عرض نمود:

(الهی) كَيْفَ يُسْتَدَلُّ عَلَيْكَ بِمَا هُوَ فِي وُجُودِهِ مُفْتَقِرٌ إِلَيْكَ أَوْ يَكُونُ لِعَيْرِكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهَرَّ لَكَ (دعای عرفه)

ترجمه: چگونه با چیزی که در اصل وجودش به تو نیازمند است، می‌توان بر تو استدلال کرد آیا برای غیر تو ظهوری هست که برای تو نیست تا او بتواند تو را ظاهر سازد!؟

● دقت کنیم که همیشه و در مورد شناخت هر چیزی، این "معروف" است که ابتدا خودش را با نشانه‌هایی از شاخصه‌ها، ویژگی و صفاتش می‌شناساند و سپس "عارف" = شناسنده، به میزان توجهش به آن معرفی، او [آن] را می‌شناسد.

در این قاعده‌ی کلی، هیچ فرقی نمی‌کند که موضوع شناخت، خداوند سبحان باشد، یا یک انسان، یا یک گیاه و یا حتی یک اثر هنری (شعر، نقاشی، فیلم و ...).

ما، یک گل را به حدی که خودش را می‌شناساند، می‌شناسیم و البته گیاه‌شناس، به ظاهر اکتفا نمی‌نماید و بیشتر می‌شناسد - چنان که یک شاعر (مثل حافظ) را نیز به میزانی که خودش را در اشعارش معرفی نموده می‌شناسیم، و البته یک ادیب، یک عارف و یک محقق، فقط به ظاهر کلمات و یا وزن و سیاق آنها اکتفا نمی‌کند، و بیشتر او را می‌شناسد.

شناخت خداوند سبحان نیز مستثنای از این قاعده نمی‌باشد. در احادیث نیز تصریح شده "اوست که باید ابتدا خودش را به ما بشناساند؛ و تکلیف ما این است که به آن شناسایی ایمان بیاوریم و بی‌هیچ دلیل و علمی، انکار و تکذیب نکنیم".

خداوند متعال، ضمن آن که به ما ابزار شناخت و فهم و درک (عقل، قلب، سمع، بصیر) افاضه نموده است، به واسطه‌ی وحی نیز تعلیم داده و ما را از علومی که لازم است، آگاه و مطلع نموده و می‌نماید.

باید کتاب خلقت را حکیمانه بخوانیم. زمین و آسمان و هر چه در آنهاست، همه تجلی پدیدآورنده‌ی آنهاست. خلقتش تجلی "خالق"، زیبایی‌اش تجلی "جمیل" - مقدراتش (اندازه‌هایش) تجلی "قادر" - عالمانه بودنش تجلی "علیم" - حکیمانه بودنش تجلی "حکیم" - ملکیتش تجلی "مالک" ... و اداره‌اش تجلی "رب العالمین" است، چنان که تمام وجودش تجلی "رحمت = وجود بخشی" خالق و پروردگان رحمان و رحیمش می‌باشد.

کتاب خلقت را، در کتاب وحی، بازگو نمود تا "علوم شهودی" با "علوم نظری" تکمیل گردد - تا تذکرات کلامی، فراموش شده‌ها و مورد غفلت واقع شده‌های عقلی، قلبی و فطری را به یاد آورد.

« دَلِكُمْ اللّٰهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيْلٌ » (الأنعام، ۱۰۲)

ترجمه: (آری)، این است پروردگار شما! هیچ معبودی جز او نیست؛ آفریدگار همه چیز است؛ او را پرستید و او نگهبان و مدبر همه موجودات است.

« هُوَ اللّٰهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ * هُوَ اللّٰهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ » (الحشر، ۲۳ و ۲۴)

ترجمه: اوست خدایی که جز او معبودی نیست، همان فرمانروای پاک سلامت [بخش، و] مؤمن [به حقیقت حقه خود که] نگهبان، عزیز، جبار [و] متکبر [است]. پاک است خدا از آنچه [با او] شریک می‌گردانند * اوست خدای خالق نوساز صورتگر [که] بهترین نام‌ها [و صفات] از آن اوست. آنچه در آسمان‌ها و زمین است [جمله] تسبیح او می‌گویند و او عزیز حکیم است.

« أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ * أَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ » (الواقعة، ۵۸ و ۵۹)

ترجمه: آیا آنچه را [که به صورت نطفه] فرو می ریزید دیده‌اید (در آن دقت کرده‌اید)؟ * آیا شما آن را خلق می کنید

(و به صورت‌های گوناگون تا تولد یک انسان در می آورید) یا ما آفریننده‌ایم؟

و صدها آیهی دیگر، که به نشانه‌های بی شمار او در کتاب خلقت توجه و تذکر می دهد، تا علیمانه، حکیمانه و بصیرانه بینیم و بشناسیم و البته به آن شناسایی ایمان بیاوریم.

پس او، دائماً و بدون هیچ خلایقی، خود را در درون و برون ما، به ما می شناساند [چنان که امام صادق علیه السلام، به زندیقی که با او بحث می کرد فرمود: چگونه پنهان گشته بر تو کسی که خودش را در وجود خودت به تو نمایانده است؟! و این ماییم که باید با بصیرت بنگیریم و به این شناسایی‌ها ایمان بیاوریم، و مترصد باشیم که مبدا ابزار شناخت ما، محبوس و ناکارآمد گردند و یا قلب، حتی پس از شناخت مهور گردد باوری وارد آن نشود. و البته بدون مطالعه‌ی کتاب خلقت و کتاب وحی، و سپس تعمق، تفکر و تعقل در آنها، هیچ شناختی حاصل نمی گردد.



قرآن کریم و حدیث-دی ۹۶

آیا خداوند از طریق کلمات قرآن را بر پیامبر نازل کرد؟ چونکه آیات متشابه در قرآن فراوان است یعنی خداوند زمانی که می‌فرماید یدالله فوق ایدیهیم منظور قدرت خداست و افراد کمی معتقدند که خداوند دست دارد؛ با این دید، آیا این گفته خداوند که قرآن را ما بر محمد نازل کردیم و قرآن کلام خداست، تشابه نیست؟ چون که خداوند لب ندارد که صحبت کند! و زبان‌های مختلف را انسان اختراع کرد، یعنی ما می‌دانیم که انسان در ابتدا نقاشی می‌کشیده بر دیوار غارها و و قادر به سخن گفتن نبوده پس زبان‌های مختلف جهان اختراع انسان است و دلایل بسیار دیگر که خداوند از خلق و خوی و کارهای انسانی مستثنی است. پس خدا چگونه صحبت می‌کند؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

چندین مطلب یا موضوع گوناگون، با یک دیگر خلط شده است و برخی از نتیجه‌گیری‌ها، مبتنی بر برداشتی نارسا یا ناصحیح از مطالب گوناگون «نزول، کلمات، متشابهات، خلق زبان و ...» می‌باشد! از این‌رو، باید به هر کدام جداگانه اشاره گردد:

نزول:

نزول به معنای فرود یا پایین آمدن می‌باشد. هر امری قوس نزولی و قوس صعودی دارد و وحی را از آن جهت "نزول" می‌گویند که از علم، حکمت و مشیت الهی، به عرش و از عرش تا فرش فرود می‌آید. برای درک این معنا، می‌توانیم به گفتمان خودمان توجهی نماییم. فرض کنید که در فکر خود اندیشه‌ای دارید که می‌خواهید آن را اراده کرده و به عمل درآورید و یا در قلب کسی را دوست دارید که می‌خواهید محبت خود را به او اعلام نمایید. در چنین حالتی، اندیشه تا اراده و سپس عمل، سیر نزولی دارد - چنان که حقیقت دوست داشتن، در قلب شماست، پس از سیر نزولی، در قالب مفهوم در می‌آید و در نزول بعدی در قالب کلمات در می‌آید و در نزول بعدی، در قالب صدا و حرف در می‌آید و بیان می‌گردد. مخاطب شما نیز اول چیزی که دریافت می‌کند، نازل‌ترین مرحله است، یعنی صدا. این صدا در مرتبه صعود به کلمات و سپس به کلمات و

مفاهیم می‌رود و سپس مقصود وارد قلب شده و فهم می‌کند؛ که اگر چنین نبود، هیچ فرقی نداشت که عاشق به معشوقی بگوید «من تو را دوست دارم»، یا معلمی سر کلاس درس، این جمله را دیکته بگوید. باید شنونده، از هر دو، یک مقصود را فهم می‌نمود، در حالی که مقصود متفاوت گویندگان را از یک جمله شبیه درک می‌کند.

● - بنابراین، در امر نزول وحی، هیچ فرقی ندارد که در قالب القای به قلب باشد، یا الهام به جان، یا وحی با کلمات و صدا، یا لوح نوشته شده و ...، در هر حال نزول است.

متشابهات:

این که قرآن کریم، کلام خداست، پس مثل، مانند و شبیهی ندارد، با این که آیات قرآن کریم در معنا و مقصود شبیه یک دیگرند، با این که در قرآن کریم "آیات متشابه" وجود دارد که محکمت آن روشن و معلوم می‌گردند، بسیار با هم متفاوت هستند، اگر چه برای بیان تمامی این مقاصد، می‌توان از همان واژه‌ی مشترک «تشابه» استفاده نمود.

* - اگر برای مواردی که فهم آن دشوار است، به خودمان و عالم نگاه کنیم، مثال‌های بسیاری وجود دارد که چگونگی‌ها را برای ما روشن و معلوم می‌سازد. فرض کنیم که کسی بگوید: «با دو بال علم و اخلاص، پیش‌برو»، خب همه می‌دانند که انسان بال ندارد. آیا وقتی می‌گوییم: «نردبان ترقی»، یعنی «ترقی» یک مکانی است و از نردبانی می‌شود بالا رفت و به آن رسید؟! یا اگر بگوییم: حق آمد و روشن شد، منظور این است که حق پا دارد و می‌آید و مانند لامپ روشن می‌شود؟! یا به اینها "مشترکات لفظی" می‌گویند.

خداوند متعال به انسان چشم سر داده (چنان که به حیوانات نیز داده است) و بصیرت هم داده است، خودش جسم نیست که چشم سر داشته باشد، اما "بصیر" است و از بندگانش خواسته که کور یا بینا، "بصیر" باشند. حال اگر کسی با خواندن کلمه‌ی «هو البصیر»، گمان کرد که خداوند سبحان، جسم و چشم دارد، دیگر مشکل از "خداشناسی" اوست، نه متشابه بودن آیات.

اختراع زبان‌های گوناگون توسط بشر (!؟)

برخی مدعی‌اند که بشر زبان را خلق کرده است؟ اما آیا تا به حال دلیل متقنی یا مستندی نیز ارائه داده‌اند، و یا فقط حدس و گمان است و آن هم مبتنی بر یافتن اثری نقاشی‌های روی سنگ و چوب؟!

● - طبق آیات قرآن کریم، تمامی جانداران "نطق" دارند، چنان که می‌خوانیم وقتی خداوند به ملائکه فرمود که خلیفه‌ام را روی زمین را قرار خواهم داد، آنها چنین و چنان گفتند، و یا ابلیس لعین چنین و چنان گفت ... و سپس به حضرت آدم علیه السلام فرمود که آنها را اسم‌های من (که آنها نمی‌دانستند) خبر بده؛ و پس از هبوط به زمین نیز سخن از گفتگوی آدم و حوا، دعاها و تضرع‌ها «ظَلَمْتُ نَفْسِي» گفتن‌ها و نیز مشاجره بین هابیل و قابیل رفته است. پس زبان و نطق داشتند.

در قرآن کریم فرمود: «خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ - انسان را آفرید * به او [علم و فن] بیان آموخت / الرَّحْمَن، ۲ و ۳»، و هم چنین تصریح دارد که اختلاف رنگ‌ها و زبان‌ها، از نشانه‌های خداوند سبحان است:

« وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْعَالَمِينَ » (الرُّوم، ۲۲)

ترجمه: و از آیات او آفرینش آسمان‌ها و زمین، و تفاوت زبان‌ها و رنگ‌های شماسست؛ در این نشانه‌هایی است برای عالمان!

● - بنابراین، اگر بر اساس تصاویر روی سنگ‌ها نتیجه‌گیری شده که بشر در یک دوره‌ای "زبان" نداشت و از تصاویر استفاده می‌کرد! اولاً هیچ دلیل علمی ندارد (فقط فرضیه است) - ثانیاً ممکن است مربوط به اقوامی باشد که پراکنده شده و روی زمین منتشر شدند، و هر قوم زبانی داشتند، اما زبان یک دیگر را نمی‌فهمیدند و تصویر می‌کردند - و یا مربوط باشد به نوعی موجود شبیه بشر، که قبل از حضرت آدم علیه السلام وجود داشته است. چنان که بر اساس علوم آماری، تاریخی و ... از یک سو می‌گویند: «از عمر این نوع بشر، بیش از ده تا دوازده هزار سال نگذشته است»، و از سویی دیگر، اسکلت‌های شبیه به آدم پیدا می‌کنند که مربوط به ده‌ها یا صدها هزار سال پیش است.

وحی:

خداوند متعال، وحی را خلق می‌کند و سپس نازل می‌فرماید؛ حال خواه در قالب القا باشد، یا الهام، یا لوح یا کلمه و یا به هر صورتی که بخواهد.

"وحی" در اصل، بیان پنهانی را می‌گویند؛ حال خواه خداوند متعال، به انبیای الهی وحی‌ای فرستاده باشد، یا چنان که فرمود بدی و خوبی هر کس را به خودش الهام نماید، یا چنان که فرمود: حتی به زنبور عسل نیز وحی نماید.

"وحی"، رساندن علم از سوی عالم (کسی که می‌داند)، به غیر می‌باشد، اگر چه با یک اشاره، او را از چیزی که مطلع نیست، آگاه نماید. چنان که به گفتگوی شیاطین جن و انس کفار نیز "وحی" اطلاق نموده است:

« وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَيْكُمْ وَإِنْ أَعْطَتْهُمْ إِنْكُمْ لَمُشْرِكُونَ » (الأنعام، ۱۲۱)

ترجمه: و از آنچه نام خدا بر آن برده نشده، نخورید! این کار گناه است؛ و شیاطین به دوستان خود مطالبی مخفیانه القا می‌کنند، تا با شما به مجادله برخیزند؛ اگر از آنها اطاعت کنید، شما هم مشرک خواهید بود!

نزول قرآن کریم:

قرآن کریم، دو نزول دارد؛ یکی در شب قدر که تمام آن یکجا به قلب پیامبر اعظم صلوات الله علیه و آله نازل گردید، و دیگری نزول تدریجی آن جهت ابلاغ به مردمان است که از روز مبعث آغاز گردید.

آیت الله علامه طباطبایی رحمه الله علیه: «قرآن کریم در دو مرتبه نازل شده؛ مرتبه‌ای از آن بسیط و یکپارچه و مصون از تغییر است و مرتبه دیگرش به صورت تفصیلی و غیر بسیط است و صلاحیت تغییر و تحوّل به گونه ناسخ و منسوخ و مانند آن را دارد. آنچه در شب مبارک قدر بر قلب مطهر رسول اکرم صلی ... علیه و آله و سلم نازل شده، همان مرتبه بسیط قرآن است و آنچه طی دوران رسالت بر آن حضرت صلی ... علیه و آله و سلم نازل شده، همان مرتبه تفصیلی و غیر بسیط است که با ناسخ و منسوخ همراه است» (المیزان، ج ۲، ص ۱۵ تا ۱۸)

خداوند متعال، به طرق گوناگونی وحی را بر فرستادگانش نازل نموده است، گاه با آنها سخن گفته است «مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ - از آنان کسی بود که خدا با او سخن گفت / البقره، ۲۵۳»، که البته با خلق و ایجاد کلمه و صدا بوده است، نه این که خداوند متعال، لب، دهان، زبان و صدا دارد - گاهی در عالم رؤیا وحی نموده است « قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ - [ابراهیم علیه السلام] كَفَت: «پسر! من در خواب دیدم که / الصافات، ۱۰۲» - گاه الواح نوشته‌ای شده‌ای فرستاده است: « وَ لَمَّا سَكَتَ عَنْ مُوسَى الْعَصْبُ أَخَذَ الْأَلْوَابِحَ وَ فِي نُسْخَتِهَا هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِلَّذِينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ يَرْهَبُونَ - هنگامی که خشم موسی فرو نشست؛ الواح را برگرفت؛ و در نوشته‌های آن، هدایت و رحمت برای کسانی بود که از پروردگار خویش می‌ترسند (و از مخالفت فرمانش بیم دارند). الأعراف، ۱۵۴» - گاه حضرت جبرئیل علیه السلام (فقط به معدودی از انبیا) و یا ملائکه‌ی وحی را به هر یک از انبیا می‌فرستد که پیام و امر الهی را با گفتار به زبان همان نبی، به او بگویند و جان کلام را به قلبش القا نمایند و ...؛ در هر حال: « وَمَا كَانَ لِيَشْرَ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيُّ حَكِيمٌ » (الشوری، ۵۱)

ترجمه: و شایسته هیچ انسانی نیست که خدا با او سخن گوید، مگر از راه وحی یا از پشت حجاب، یا رسولی (فرشته‌ای) می‌فرستد و بفرمان او آنچه را بخواهد وحی می‌کند؛ چرا که او بلندمقام و حکیم است!

نتیجه:

- - امر الهی و کلام خداوند متعال، به هر طریقی که به رسولانش علیهم السلام، ارسال شده باشد، "نزل" می‌باشد.
- - خداوند متعال که خالق عالم هستی است، کلام و اگر لازم باشد، صدا را خلق می‌کند. پس، سخن گفتن او، مستلزم برخوردای از لب، زبان و دهان نمی‌باشد.
- آیا انسان تمامی سخنانش را با لب و زبان و از دهان می‌گوید؟ آیا با عمل (فعل) حرف نمی‌زند - آیا با اشاره حرف نمی‌زند؟ آیا با اتخاذ مواضع حرف نمی‌زند؟ آیا در قالب شعر، نقاشی و سایر هنرها حرف نمی‌زند؟!
- - فرشتگان وحی، هنگام ضرورت ابلاغ وحی به کلام، به زبان آن نبی سخن می‌گفتند.

- - قرآن مشابه ندارد، مضافاً بر این که آیاتش به لحاظ حقانیت، سیاق، مفاهیم، مقصود و هدف، مکمل و مشابه یکدیگر هستند - و اگر در معنا مشابَهتی با معانی دیگر همان کلمات و مضمون‌ها داشته باشند، به واسطه‌ی محکمت، روشن و معلوم می‌گردند.
- - خداوند متعال، همچون انسان یا سایر مخلوقاتش صحبت نمی‌کند که پرسیده شود: «چگونه صحبت می‌کند؟!»، بلکه علم و امر خود را با "وحی"، به مخاطب ابلاغ می‌کند، اگر چه ملائک باشند، یا انبیا، یا سایر نوع بشر و یا حتی حیوانات و زنبور عسل و
- - فرشتگان وحی که حامل و ابلاغ‌کننده‌ی پیام خداوند سبحان می‌باشند، بر انسان‌های دیگر (غیر انبیا) نیز نازل شده و می‌شوند. منتها این وحی، به معنای «دین و شریعتی» نمی‌باشد که به انبیا پیش علیهم السلام نازل گردید و به خاتم الانبیا، حضرت محمد مصطفی صلوات الله علیه و آله ختم گردید.
- - بشر، خالق زبان‌های گوناگون نمی‌باشد و از همان ابتدا نطق و بیان داشته است.

حدیثی از امام صادق شنیدم با این مضمون: «نمازی که در آن دعا بیشتر است بهتر از نمازی است که ذکر در آن بیشتر است»؛ آیا چنین حدیثی وجود دارد و اگر بله متن دقیق آن چیست؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (یکس - شبهه):

ظاهراً در نقل به مضمون حدیث، جایجایی و حتی جایگزینی کلمات صورت گرفته است. یعنی افضلیت دعا نسبت به تلاوت قرآن در نماز را افضلیت بر «ذکر» گفته‌اند!

حدیثی مبنی بر این که «در نماز، دعا افضل بر ذکر است» نیافتیم و البته احادیث محکم در مورد این که بسیار دعا کردن، بر بسیار تلاوت نمودن قرآن (نه ذکر) فضیلت دارد، فراوان است و هم چنین احادیث با این مضمون که طولانی کردن رکوع و سجود، بر تلاوت بسیار قرآن در نماز فضیلت دارد بسیار است [و البته سخن از جایگزینی نیست، بلکه فضیلت زیادتی یکی بر دیگری می‌باشد].

در هر حال این احادیث به اهمیت «نماز و دعا» تأکید و تصریح دارند، و ما باید در این رابطه به چند نکته توجه نماییم:

نماز:

نماز خودش سراسر "ذکر" است و ذکر همان یاد خداست، چنان که فرمود: «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» - برای یاد (ذکر) من، نماز را اقامه کن / طه، ۱۴. پس، نمازی که در آن یاد خدا نباشد، طی اقامه‌ی آن همه خاطرات و گرفتاری‌ها و ... به ذهن بیاید، یا انجام عملی بدون توجه، از روی عادت و ... باشد، نماز نیست.

خداوند متعال در قرآن مجید، به اهل ایمان [که قطعاً هم اهل نماز هستند و هم اهل شرابخواری نیستند، می فرماید: « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ ... - ای کسانی که ایمان آورده‌اید! در حال مستی به نماز نزدیک نشوید، تا بدانید چه می گوئید! / النساء، ۴۳ » - چرا که مستی، فقط مستی از شراب نمی باشد، بسیاری مست شهوت، مست قدرت، مست ثروت و مست (گیج و مبهوت) دنیای خود هستند، لذا هنگام نماز اصلاً نمی فهمند که در چه جایگاهی قرار گرفته‌اند، در محضر چه مقام سبوحیتی ایستاده‌اند، چه می کنند و چه می گویند؟!]

● - احادیث نیز در باب نماز با توجه، با اخلاص، با خشوع و با تفکر بسیار است که به دو حدیث بسنده می شود:

پیامبر اعظم صلوات الله علیه و آله: « إِذَا قُمْتَ فِي صَلَاتِكَ فَأَقْبِلْ عَلَى اللَّهِ بِوَجْهِكَ يُقْبَلْ عَلَيْكَ. »

ترجمه: هرگاه به نماز ایستادی، با تمام وجود به خدا رو کن، تا او نیز به تو رو کند. (بحار الأنوار - ج ۸۴ - ص ۲۲۱)

امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام: مَنْ صَلَّى رَكَعَتَيْنِ يَعْلَمُ مَا يَقُولُ فِيهِمَا انْصَرَفَ وَ لَيْسَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اللَّهِ - عَزَّ وَ جَلَّ - ذَنْبٌ؛ (اصول وافی، ج ۲، ص ۱۰۰)

ترجمه: هر کس دو رکعت نماز بخواند و بداند چه می گوید، از نماز فارغ می شود، درحالی که میان او و میان خدای عز و جل گناهی نیست.

دعا:

دعا نیز سراسر ذکر است؛ چرا که دعا، یعنی خواندن خداوند سبحان و خواستن از او. پس، تا کسی یاد (ذکر) او ننماید و متوجه او نگردد، او را با اسماء حسنائش نخواند، یا الله، یا ربی، یا سیدی، اللهم و ... نگوید، او را نخوانده است که از او چیزی بخواهد؛ و اگر او را بخواند، می شود «ذکر». پس دعا خودش ذکر است و ذکر نیز دعاست، اگر چه تکبیر و تسبیح او باشد.

عبادت و بندگی، همان خواندن و خواستن از او (دعا) می باشد، لذا خداوند متعال و کریم، ضمن تأکید بر دعا، فرمود: کسی که مرا نخواند و از من نخواهد، استکبار کرده است:

« ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ » (غافر، ۶۰)

ترجمه: پروردگار شما گفته است: «مرا بخوانید تا (دعای) شما را اجابت کنم! کسانی که از عبادت من تکبر می ورزند به زودی با ذلت وارد دوزخ می شوند!»

● - در مورد دعا نیز صدها حدیث و روایت وجود دارد که به ذکر دو حدیث بسنده می شود:

پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله: « **ادْعُوا اللَّهَ وَ أَنْتُمْ مُوقِنُونَ بِالْإِجَابَةِ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَجِيبُ دُعَاءَ مَنْ قَلْبٍ غَافِلٍ لَآهِ** ». (بحار الانوار (ط-بیروت) ج ۹۰، ص ۳۲۱)

ترجمه: خدا را بخوانید و به اجابت دعای خود یقین داشته باشید و بدانید که خداوند دعا را از قلب غافل بی خبر نمی پذیرد.

حضرت امام صادق علیه السلام: « **عَلَيْكُمْ بِالْدُعَاءِ فَإِنَّكُمْ لَا تَقْرَأُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَا تَتْرَكُوا صَغِيرَةً لِيَصْعَرَهَا أَنْ تَدْعُوا بِهَا إِنَّ صَاحِبَ الصَّغَارِ هُوَ صَاحِبُ الْكِبَارِ** ». (کافی (ط-الاسلامیه) ج ۲، ص ۴۶۷)

ترجمه: شما را سفارش می کنم به دعا کردن، زیرا با هیچ چیز به مانند دعا به خدا نزدیک نمی شوید و دعا کردن برای هیچ امر کوچکی را، به خاطر کوچک بودنش رها نکنید، زیرا حاجت های کوچک نیز به دست همان کسی است که حاجت های بزرگ به دست اوست.

نماز، دعاست:

نماز نیز همانگونه که سراسر ذکر خداوند سبحان می باشد، سراسر دعا (خواندن و خواستن از اوست). حتی هنگام قرائت سوره ی حمد که واجب است، پس از چهار آیه که ذکر توحید و اقراران به مبدأ و معاد و اظهار بندگی خالصانه ی خودمان است (إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ)، دعا شروع می شود: « **اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ*** صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ »؛ اذکار مستحبی در رکوع و سجود، پس از تسبیح حق تعالی، که آن نیز جنبه ی اظهار و اقرار خودمان را دارد (سُبْحَانَ رَبِّيَ يَا سُبْحَانَ اللَّهِ)، ضمن آن که خواندن اوست، با صلوات تکمیل می گردد که آن نیز دعاست و هم چنین است "قنوت" که سراسر دعاست.

قرآن، نماز، ذکر و دعا:

طبق آیات قرآن کریم، قرآن مجید خودش ذکر است، چنان که در چندین آیه تصریح نمود: « **إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ** - این (قرآن) ذکر برای همه جهانیان است»، چنان که فرمود: نماز ذکر است، چنان که فرمود: دعا ذکر است.

پس، هر چه به امر خدا، به یاد خدا و برای یاد خدا باشد، «ذکر» است که افضل آن همان "تفکر" در نشانه های (آیات) اوست. چه آیاتی که در کتاب خلقت نوشته شده، چه آیاتی که در کتاب وحی بیان شده است.

افضلیت دعا:

اگر کسی شبانه روز قرآن کریم را تلاوت نماید، حتی اگر با دقت، تدبر و تفکر باشد، حتی اگر کاملاً خالصانه باشد، باز با یک پرسش اساسی مواجه خواهد بود مبنی بر این که: «بسیار خب، حال که کتاب الهی را مطالعه نمودی، در آیاتش تعقل نمودی، حقیقت و علوم آن را با قلب فهم کردی و ...، چه می خواهی؟

چه می خواهی؟ یعنی هدف چیست؟ غایت آملت کدام است؟ برای رسیدن به اهداف مقطعی هدف نهایی ات چه کم و لازم داری و آنها را از که می خواهی؟ یعنی: "دعایت چیست"؟! نماز نیز راز و نیاز با خداوند متعال است؛ طولانی شدن آن به عمق توجه و اخلاص، و نیز ذکر و دعاست، نه به این که مثلاً به جای سوره ی اخلاص، یا کوثر و ...، سوره ی بقره را بخوانند!

حدیث مورد نظر:

احادیث بسیاری در این باب نیز وجود دارد، اما شاید مقصود پرسش فوق، حدیث ذیل باشد که بحثی میان «ذکر یا دعا» نیست، بلکه میان زیادتی «تلاوت قرآن در نماز یا دعا» می باشد:

عن معاوية بن عمار: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: رَجُلَانِ افْتَتَحَا الصَّلَاةَ فِي سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ، فَتَلَا هَذَا الْقُرْآنَ فَكَانَتْ تِلَاوَتُهُ أَكْثَرَ مِنْ دُعَائِهِ، وَدَعَا هَذَا أَكْثَرَ فَكَانَ دُعَاؤُهُ أَكْثَرَ مِنْ تِلَاوَتِهِ، ثُمَّ انصَرَفَا فِي سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ، أَيُّهُمَا أَفْضَلُ؟

قال: كُلُّ فِيهِ فَضْلٌ، كُلُّ حَسَنٌ. قُلْتُ: إِنِّي قَدْ عَلِمْتُ أَنَّ كُلًّا حَسَنٌ وَأَنَّ كُلًّا فِيهِ فَضْلٌ. فَقَالَ: الدُّعَاءُ أَفْضَلُ، أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ»؟! هِيَ وَاللَّهِ الْعِبَادَةُ، هِيَ وَاللَّهُ أَفْضَلُ، هِيَ وَاللَّهُ أَفْضَلُ، أَلَيْسَتْ هِيَ الْعِبَادَةُ؟! هِيَ وَاللَّهُ الْعِبَادَةُ، هِيَ وَاللَّهُ الْعِبَادَةُ، أَلَيْسَتْ هِيَ أَشَدُّهُنَّ؟! هِيَ وَاللَّهُ أَشَدُّهُنَّ، هِيَ وَاللَّهُ أَشَدُّهُنَّ. (هذیب الأحكام: ج ۲ ص ۱۰۴ / بحار الأنوار: ج ۹۳ ص ۲۹۹ و منابع معتبر دیگر)

معاوية بن عمار گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: دو نفر، هم زمان شروع به خواندن نماز می کنند. یکی تلاوت قرآنش بیشتر از دعا کردن اوست و دیگری، دعا کردنش بیشتر از تلاوتش است و هر دو، هم زمان، نماز را به پایان می برند. کدام یک فضیلتش بیشتر است؟ فرمود: «هر دو فضیلت دارد. هر دو خوب است».

گفتم: من هم می دانم که هر دو خوب است و هر دو فضیلت دارد. فرمود: «دعا، فضیلتش بیشتر است. مگر نشنیده ای این سخن خداوند را که: «و پروردگارتان فرمود: مرا بخوانید تا پاسختان دهم. همانا کسانی که از عبادت من گردنفرای می کنند، به زودی با خواری به دوزخ در می آیند»؟! به خدا سوگند که دعا، عبادت است. به خدا سوگند که دعا، برتر است. به خدا سوگند که دعا، عبادت است. مگر دعا، عبادت نیست؟! به خدا سوگند که دعا، عبادت است. به خدا سوگند که آن، عبادت است. مگر دعا، قوی ترین عبادت نیست؟! به خدا سوگند که دعا، قوی ترین عبادات است. به خدا سوگند که آن، قوی ترین عبادات است.

شما در اکثر مواقع در پاسخ به شبهات به کاربران می‌گویید: قبل از هر چیز به قصد، نیت و هدف شبهه کننده دقت کنید چون هدفی که از آن شبهه قصد می‌شود از خود آن مهم‌تر است و به این گفته حضرت علی (ع) استناد می‌کنید: «اراده باطل از سخن حق». اما این گفته ایشان را چطور می‌توان با گفته دیگری از خودشان که می‌فرمایند: «انظر الی ما قال و لا تنظر الی من قال»، تطابق داد؟ چگونه می‌توانیم این دو حدیث را با هم جمع کنیم؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

دقیقاً همین‌طور است که بیان داشتیم و شما نیز متذکر شدید، منتهی بیان شد که گاه چنین است، نه همیشه. آن چه در مورد کنکاش اهداف شبهه بیان داشته‌ایم، نه تنها منافاتی با حدیث « وَ انْظُرْ اِلٰی مَا قَالَ » ندارد، بلکه با تأسی به همین آموزه بیان شده است. یعنی صرف نظر از این که "چه کسی" می‌گوید، دقت کنیم که "چه" می‌گوید؟ و گاه لازم است که به منبع نیز نظر و دقت شود.

"دقت کنیم چه می‌گوید" یعنی چه؟ یعنی هم ظاهر گزاره (شبهه) را ببینیم، هم عمق و لایه‌های پنهان آن را ببینیم، هم هدفش از طرح آن را مورد نظر داشته باشیم و چرا که یک جمله‌ی مشابه، با دو گوینده‌ای که مقاصد متضاد دارند، دو هدف مغایر را دنبال می‌کند. مضافاً بر این که دقت بر اهداف، لایه‌های پنهان یا پیام مستتر در متن شبهه، مستلزم همان توجه به متن شبهه است، نه توجه به گوینده‌ی آن.

«كَلِمَةُ الْحَقِّ، يَرَادُ بِهَا الْبَاطِلُ» نیز نظری به گوینده ندارد، بلکه نظر به کلمه و اهداف آن داشته و می‌فرماید: «کلمه‌ی حقی که اراده از بیان آن باطل است».

هدف گوناگون از یک شبهه:

الف - گاهی شبهه [که پرسش نیست، بلکه شبیه کردن حق و باطل به یک دیگر است]، برای تحصیل و فهم پاسخ صحیح مطرح می‌شود [مانند شبهاتی که کاربران گرامی برای ما ارسال می‌کنند]. در قرآن کریم نیز شبهاتی در قالب سؤال یا ادعا، به نقل از کفار، مشرکان و منافقان مطرح شده است؛ در جلسات اهل بیت علیهم السلام، دانشمندان و مردم طرح شبهه می‌کردند، در مجالس درس و بحث نیز انواع و اقسام شبهات مطرح می‌گردد و ...، اما برای دانستن پاسخ و رشد علمی - اما **گاه شبهه**، فقط برای ایجاد شک، تردید و تزلزل در اعتقادات مطرح می‌شود و سازنده‌ی آن نیز کاری با پاسخش ندارد و چه بسا خودش نیز پاسخ را از پیش بداند! - **گاهی شبهه** صرفاً برای جوّسازی مطرح می‌گردد. مانند شبهه‌ای که به ناگاه در زمانی واحد، در فضای مجازی منتشر می‌گردد و ...؛ بنابراین اهداف مهم است.

ب - گاهی هدف از طرح شبهه، با صورت مسئله‌ی آن متفاوت است و اگر کسی متوجه آن نشود و فقط به ظاهر صورت مسئله در قالب پرسش اکتفا نماید، غفلت نموده است.

فرض کنید که می‌پرسد: «اگر اسلام حق است، پس چرا مسلمانان بدبخت و بیچاره هستند؟!» خب، حالا شبهه به چه وارد شده، به "حقانیت اسلام"، یا "به علل بدبختی مسلمانان"؟! - یا می‌پرسد: «اگر خدا عادل است، پس چرا در یک گوشه‌ی دنیا، مردمانی شکم سیر و مرفهین بی‌درد، و در گوشه‌ای دیگر، قحطی‌زدگان وجود دارد؟!»؛ حال او در چه تشکیک می‌کند و از چه می‌پرسد؟ آیا در "عدل الهی" ایجاد شبهه می‌کند، یا می‌خواهد به لحاظ جامعه‌شناسی، اقتصاد، سیاسی و ... علل قحطی‌زدگی را بداند؟!!

ج - گاه شبهه، نه پرسش است و نه شبهه، بلکه انتقال و القای یک پیام است و می‌دانیم که پیام مستتر (پنهان)، به مراتب بیش از پیام مستقیم اثر می‌گذارد؛ گاه مخاطب، چون قصد را درک نمی‌کند، هیچ مقاومتی در اخذ پیام نشان نمی‌دهد و ناخودآگاه منفعل می‌گردد!

راه فهم بهتر از آیات و احادیث:

همیشه دقت کنیم که نه تنها در فهم آیات و احادیث، بلکه فهم هر گزاره، عمل و جریان دیگری نیز مستلزم تفکر و تعمق با بصیرت در آن می‌باشد. اگر "فهم اهداف و لایه‌های به ظاهر پنهان یک شبهه لازم و ضروری است، فهم اهداف و لایه‌های پنهان یک سخن حکیمانه نیز چنین است، به ویژه آن که آیات قرآن مجید یا فرمایشات اهل عصمت علیهم السلام باشد.

نگاه سطحی نمودن - برخورد کلیشه‌ای و شعاری نداشتن - تک بُعدی و با تعصب کور ننگریستن (مثل اخباریون یا ...) - به یک خبر واحد اکتفا نمودن و ... همه لازمه‌ی فهم بیشتر است، چنان که تعمیم مناسب و به جا نیز لازم است. فرض کنید در قرآن کریم، قصه حضرت یوسف، یا شعیب، یا موسی و سایر اولیاء الله علیهم السلام و نیز قصه‌هایی از کفار، مشرکان و منافقان را می‌خوانید؛ آیا نباید دقت کنیم که این قصص برای چه بیان شده است؟ آیا صرفاً نقل تاریخ می‌باشد؟ یا حکمت، درس و عبرتی دارد و به من و ما نیز تعمیم می‌یابد؟!!

نگاهی به حدیث مورد بحث:

امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام: **وَ أَنْظِرْ إِلَيَّ مَا قَالَ وَ لَا تَنْظُرْ إِلَيَّ مَنْ قَالَ**

● - آری، این بیان نورانی و حکیمانه، از امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام می‌باشد.

بدیهی است:

یک - آنگاه که مطلبی مطرح می‌شود، هدفی از آن قصد شده است؛ پس باید دقت نمود که گوینده چه مطلبی را بیان می‌دارد؟

دو - آیا [به ویژه امروزه] و با این گستره‌ی ارتباطات در رسانه‌ها و فضای مجازی، می‌شود هر سخنی را دانست که "چه کسی گفته است"؟! پس باید به مطلب دقت نمود.

سه - به فرض که دانستیم این مطلب را آقا یا خانم الف، یا ب گفته است؛ خب چه فرقی در محتوای کلام دارد؟ بنابراین، مهم است که به آن چه گفته می‌شود دقت نماییم.

● - اما، ضمن آن که باید در عمق همین سخن نیز دقت نمود، باید توجه داشت که فقط همین یک حدیث نیامده است و ما نیز مانند "اخباریون" نیستیم که ظاهر یک حدیثی را بخوانیم و بگوییم الا و لابد باید در همه موارد چنین نمود!

● - همین حدیث را نیز باید کامل خواند، نه نصفه! سخن از فراگیری حکمت می‌باشد، نه هر سخنی! لذا فرمود: «**خُذِ الْحِكْمَةَ حَيْثُ كَانَتْ وَ انْظُرْ اِلَى مَا قَالَ وَ لَا تَنْظُرْ اِلَى مَنْ قَالَ** - حکمت را از کسی که آن را برای تو می‌آورد، بگیر و به آنچه گفته است، بنگر و به [شخصیت] گوینده نگاه نکن. / عیون الحکم و المواعظ، ص ۲۴۱ - غرر الحکم و درر الکلم، ص ۳۶۱». چنان که فرموده‌اند: «**الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ ، فَاطْلُبُوهَا وَ لَوْ عِنْدَ الْمِشْرِكِ تَكُونُوا اَحَقَّ بِهَا وَ اَهْلُهَا** - حکمت، گمشده مؤمن است، پس هر جا آن را بیابد به آن سزاوارتر است [از کسانی که مؤمن نیستند، اما چنین حکمتی را می‌دانند] / الأملی للطوسی: ۱۲۹۰/۶۲۵» و فرمود: «**الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ فَخُذِ الْحِكْمَةَ وَ لَوْ مِنْ اَهْلِ التَّفَاقِرِ** - حکمت، گمشده مؤمن است؛ پس، آن را فراگیرید، گر چه از منافقان / بحار الأنوار، ج ۲، ص ۹۹، باب ۱۴»

● - اما، گاهی گوینده نیز مهم است. بسیار متفاوت و مهم است که گوینده، مطلبی را بیان دارد که وحی یا حدیث معتبر است، یا از دشمن است، از منابع ناموثق است، مبتنی بر "به نظر من" است! یکی از راه‌های تشخیص حدیث معتبر با جعلی، همان وثوق سلسله‌ی گویندگان آن تا معصوم علیه السلام می‌باشد که در "علم حدیث - علم رجال و ... " مطرح می‌شود. لذا در بسیاری از موارد، نظر و دقت به گوینده "منبع" نیز مهم و ضروری می‌باشد.

● - آیا خداوند متعال در قرآن کریم نفرمود که وقتی فاسق خبری برای شما می‌آورد، ابتدا خوب در چند و چونش تحقیق کنید، تا مبادا با انتشار و شایع نمودن آن، به دیگران ضرر برسانید و بعد پیشمان شوید؟! (الحجرات، ۶) - آیا امیرالمؤمنین علیه السلام نفرمودند که برخی حتی سخن حقی به زبان می‌آورند که قصدشان از آن باطل است؟! «**كَلِمَةٌ حَقٌّ يُرَادُ بِهَا الْبَاطِلُ**»!؟

برخی از منتسبین به بیت شیرازی‌ها، در توجیه اعمال غیر عقلانی خود می‌گویند، خدا نیز در قرآن کریم ناسزا گفته (مثل عُنَلَّ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٌ) ، پس ما فحش ندهیم؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (یکس - شبهه):

چه منتسبین به جریان شیرازی‌ها و چه غیر منتسبین به آنها، خودتان می‌فرمایید: «در توجیه اعمال غیر عقلانی!» پس رجوع و استناد غیر عاقل به قرآن کریم نیز غیر عاقلانه (جاهلانه) می‌باشد! پس "عاقل" هیچ‌گاه در فهم و درک قرآن و حدیث، به فهم و درک جاهل، رجوع، تکیه و استناد نمی‌نماید.

به طور کلی، فحش دادن و ناسزا گفتن، مبتنی بر ضعف‌های فراوانی چون ضعف علم، ضعف قدرت و نیز ضعف اخلاق می‌باشد. بنابراین حتی انسان عاقل، عالم، حکیم و با اخلاق نیز فحش نمی‌دهد و ناسزا نمی‌گوید، چه رسد به "العیاذ بالله"، خالقِ علیمِ حکیمِ قادر، که سبحان و منزّه از هر گونه عیب و نقصی می‌باشد.

فحش و ناسزا:

فحش، به معنای کلمات و سخنان رکیک و وقیحانه می‌باشد؛ اما ناسزا، ترجمه‌ی فارسی فحش نیست؛ بلکه هر گفته‌ی ناروایی، اعم از افترا و تهمت نیز "ناسزا" می‌باشد؛ پس کسانی که به خداوند متعال چنین افتراهایی می‌بندند، در واقع نسبت به او ناسزا می‌گویند و البته به خاطر این افتراها، در زمره‌ی ظالم‌ترین‌ها قرار می‌گیرند و البته مجرم هستند:

«فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ ۗ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ» ﴿یونس علیه لاسلام، ۱۷﴾

ترجمه: چه کسی ستمکارتر است از آن کس که بر خدا دروغ می‌بندد، یا آیات او را تکذیب می‌کند؟! مسلماً مجرم‌ان رستگار نخواهند شد!

خداوند سبحان، نه فحش می‌دهد و نه ناسزا می‌گوید:

اگر به انسان شرافتمندی بگویند: «بی‌شرف»، این فحش یا همان "سب" است؛ و اگر به انسان عاقلی بگویند: «مجنون، دیوانه یا خُل»، کلمات وقیحانه نیستند، اما "ناسزا و ناروا" و البته "افترا" می‌باشند.

اما اگر به دیوانه، بگویند: «دیوانه»، یا به دزد بگویند: «سارق یا کلاهبردار»، به اهل فحشا بگویند: «فاحش یا فاحشه = بدکار»، به قاتل بگویند: «جنایتکار» و ...، اینها نه فحش است و نه ناسزا، بلکه توصیف حقیقی و واقعی آنهاست.

خداوند علیم، حکیم، غنی و سبحان، نه در تعریف غلو می‌کند و نه در نکوهش، فحش و ناسزا می‌گوید، بلکه هویت یک شخص یا شخصیت را توصیف می‌نماید.

بنابراین، اگر در تمجید بفرماید: این شخص یا چنین شخصیتی، برگزیده (صفوة الله) است، یا فرستاده (رسول الله) است، یا پیشوا (امام بر حق) است، یا رحمة للعالمین و ...، غلوی در آن نیست، چنان اگر بگوید: چنین شخص یا شخصیتی، جاهل، غافل، متکبر، عاصی، باغی، طاغی، فاسد، فاسق و مجرم است، فحش و ناسزایی در آن نیست؛ چنان که اگر بفرماید: این گروه مانند جامدات هستند (کَالْحِجْرِ - مانند سنگ) هستند - آن گروه مانند نباتات هستند (کَالشَّجَرِ) هستند، و آن گروه دیگر مانند حیوانات و بلکه گمراه‌تر هستند (كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ) و ...، نه تنها فحش و ناسزا نیست، بلکه توصیف درست از هویت چنین انسان‌هایی می‌باشد.

آیه‌ی مورد بحث:

در آیه مورد بحث نیز خداوند متعال، برخی از صفات و ویژگی‌های بندگان تکذیب کننده‌اش را بر شمرده است، منتهی انسان بی‌خرد، نادان و بد اخلاق، گمان می‌کند که خداوند سبحان، فحش و ناسزا گفته است! این توصیفات، بیان و شرح ویژگی‌ها، همه لازمه‌ی انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی، رفتار شناسی، جریان‌شناسی، الگو شناسی ... و بالاخره اسباب رشد و هدایت می‌شود، چنان که در آیات مورد بحث، خوب و بد را معرفی می‌نماید و به اطاعت و عدم اطاعت هر کدام متذکر می‌گردد. ● - یک گروه از کفار فحاش و ناسزاگو، در عرصه جنگ نرم و ضد تبلیغ و ترور شخصیت، به پیامبر اعظم که مظهر اسمای الهی است، ناسزاهایی چون «مجنون» می‌گفتند و خداوند متعال چنین پاسخ می‌دهد:

ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ ﴿۱﴾ الْقَلَمِ، ۱ ﴿﴾

نون، سوگند به قلم و آنچه می‌نویسند،

مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ ﴿۲﴾ ۲ ﴿﴾

[که] تو، به لطف (نعمت) پروردگارت، دیوانه نیستی.

وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ ﴿۳﴾ ۳ ﴿﴾

و بی‌گمان، تو را پاداشی بی‌منت (بدون خواست متقابل و همیشگی) خواهد بود.

وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ ﴿۴﴾ ۴ ﴿﴾

و تو اخلاق عظیم و برجسته‌ای داری!

فَسَتُبْصِرُ وَيُبْصِرُونَ ﴿۵﴾ ۵ ﴿﴾

به زودی خواهی دید و [آنها] خواهند دید،

بِأَيِّكُمْ الْمَقْتُولُ ﴿۶﴾ ۶ ﴿﴾

که کدام یک از شما دیوانه شده‌اید!

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ﴿۷﴾ ۷ ﴿﴾

پروردگارت بهتر از هر کس می داند چه کسی از راه او گمراه شده، و هدایت یافتگان را نیز بهتر می شناسد!

● - فَلَا تُطْعِ الْمُكَذِّبِينَ ﴿٨﴾

پس، از دروغزنان فرمان مبر.

وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ ﴿٩﴾

آنها دوست دارند نرمش نشان دهی تا آنها (هم) نرمش نشان دهند. (امتیاز بگیرند و بدهند = بُرد بُرد باشد).

● - وَلَا تُطْعِ كُلَّ حَالَفٍ مَّهِينٍ ﴿١٠﴾

و از هر قسم خورنده فرو مایه ای فرمان مبر؛ (فرو مایه ها، بسیار قسم دروغ می خورند).

هَمَّازٍ مَّشَاءٍ بَنِيمٍ ﴿١١﴾

[که] عیججوست و برای خیرچینی گام برمی دارد (آمد و شد نموده و ارتباط برقرار می کند)

مَنَاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ ﴿١٢﴾

و بسیار مانع کار خیر، و متجاوز و گناهکار است؛

● - عَثَلٌ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٍ ﴿١٣﴾

(کسی که) علاوه بر اینها کینه توز و پرخور و خشن و بدنام است (مردم پدری برای او نمی شناسند)!

أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ ﴿١٤﴾

[دزچین کسی پیروی مکن] اگر چه او صاحب مال (ثروتمند) و فرزندان (قوم) باشد (مبادا به خاطر اینها از او

پیروی کنی)!

إِذَا تُلْتَمَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿١٥﴾

هنگامی که آیات ما بر او خوانده می شود می گوید: «اینها افسانه های خرافی پیشینیان است!»

● ● ● - آیا هیچ مؤمنی و حتی هیچ عاقلی که از اندک شعور انسانی، کمی تقوا و اخلاق برخوردار باشد، به

این توصیفات می گوید: «فحاشی؟! و سپس خداوند سبحان را متهم به فحاشی می کند و بدتر از آن اخلاق

ردزبلی خود را به قرآن کریم و اخلاق الله نسبت می دهد؟!»

حدیث:

رسول اعظم، صلوات الله علیه و آله: «لَا تَسُبُّوا النَّاسَ فَتَكْتَسِبُوا الْعَدَاوَةَ بَيْنَهُمْ»؛ (کافی-ط-الاسلامیه) ج ۲،

ص ۳۶۰، ح ۳)

ترجمه: به مردم ناسزا نگوئید، که با این کار در میان آنها دشمن پیدا می کنید.



سیاسی-دی ۹۶

از آغاز اسلام می بینم که هیچ حکومت اسلامی به طور کامل و طولانی مدت شکل نگرفت و در کار همه امامان شیعه کارشکنی شده و هنوز هم می شود! آیا حکومت اسلامی در عمل جواب می دهد؟!

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

مگر حکومت های مدعی دموکراسی، لیبرالیسم، کمونیسم و سایر ایسم ها، به صور کامل شکل گرفته اند؟! بدیهی است که اگر حکومت اسلامی [ولو کوتاه مدت] جواب نمی داد، با این همه با دشمنی و کارشکنی مواجه نمی گردد. هیچ قدرت یا حکومتی (چه طاغوتی و چه اسلامی)، با چیزی که برایش خطر و ضرر ندارد، دشمنی و مقابله نمی نماید.

نیکسون (Richard Milhous Nixon)، سی و هفتمین رئیس جمهور امریکا که به رسوایی واترگیت مشهور است و اولین و تنها رئیس جمهور امریکاست که با استعفا کناره گیری کرده است، در کتابی تحت عنوان «America's challenge in a one superpower world» که به نام هایی چون: «فرصت را دریابیم» و یا «فرصت را از دست ندهیم» ترجمه شده است، به خطر اسلام به ویژه پس از سال ۲۰۰۰ اشاره می کند و می افزاید که مقصود من اسلام اعراب (سعودی یا ...) نیست، آنها آنقدر نماز بخوانند که زانوهایشان پینه ببندد، بلکه مقصود من این اسلام نوظهور در ایران با مقوله ی «ولایت» می باشد.

حکومت:

حکومت یا حکمرانی کردن، در اصل به معنای «قضاوت و داوری» می باشد و معنایش در سیاست نیز از همین ریشه گرفته شده است، چرا که نظام حاکم، در اصل در تمامی امور قضاوت می کند و احکام صادره را با قوای اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، نظامی و ... به اجرا در می آورد.

بنابراین، حکومت مبتنی بر "قوانین" است و معنای "حکومت اسلامی" این است که مبتنی بر قوانین الهی می باشد (باید باشد)، نه قوانین صادره از سوی قدرت ها یا ...!

دشمنی ها:

بدیهی است که وقتی مبدأ و منبع قانون (قانونگذار) متفاوت شد، اختلافات اساسی در اهداف و تضاد در منافع پیش می‌آید و دشمنی‌ها آغاز می‌گردد، چرا که قدرت‌ها و نظام‌های سیاسی و اقتصادی سلطه‌گر، به هیچ وجهی پذیرای استقلال یک کشور و ملت آن نخواهند بود و به این راحتی کنار نرفته و کلید طلایی را با لبخند و دست گل، تقدیم نمی‌نمایند.

از این رو، در طول تاریخ شاهدیم که در هر زمان و هر کجا که پیامبری آمد و مردم را به سوی "توحید و معاد" دعوت نمود، کفار علیه او اقدام نمودند، بسیاری از آنها را کشتند، مقابل برخی دیگر شکست خوردند، پس از شکست، منافقانه نفوذ کردند و به تحریف پرداختند و ...، در حالی که مشکلی با انواع و اقسام بت‌پرستی‌های سنتی و مدرن ندارند.

هم چنین شاهدیم که این مقابله‌ی سرسختانه از سوی سلطه‌گران و ظالمان، به ادیان الهی و از جمله اسلام اختصاص ندارد، بلکه هر کجا ندای حق و بیدار کننده‌ای بلند شد، برای خفه کردن گوینده و خاموش کردن صدا و سانسور یا منحرف نمودن پیام او اقدام شده است.

ولایت، ربوبیت و الوهیت:

دعوای اصلی، بر سر خالقیت خداوند متعال نیست، چرا که کسی نمی‌تواند چیزی را خلق کند که بتواند مدعی خالقیت بشود؛ بلکه همیشه دعوای اصلی، بر سر «ولایت، ربوبیت و الوهیت» بوده و هست. ولایت یعنی سرپرستی به همراه دوستی صادقانه - و ربوبیت یعنی صاحب اختیاری و تربیت امور - و الوهیت به معنای قطب وابستگی به حد بندگی و اطاعت می‌باشد.

چنان که در قرآن مجید تصریح شده است، فرعون هیچ گاه ادعای خالقیت ننمود، خودش هم بت پرست بود و البته سران ملت‌های بت پرست، خود می‌دانستند و می‌دانند که از بت‌های بی‌جان کاری بر نمی‌آید، لذا به نام آن بت، خودشان ربوبیت و الوهیت می‌کردند و می‌کنند. لذا فرعون نیز ادعا داشت: «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى - من رب اعلاى شما هستم / النازعات، ۲۴»، یعنی صاحب اختیاران و تربیت امور کنندگان مختلفی وجود دارد، اما من اعلاى آنها هستم، ابر قدرت هستم و همه باید مطیع من باشید! و ادعا داشت «مَا عَلَّمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي - الهی جز خودم برای شما نمی‌شناسم / القصص، ۳۸» و طواغیت همیشه ولی‌امرهای کفار بوده و هستند «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ».

حکومت دینی (اسلامی):

این ادعاهای جاهلانه و مستکبرانه، هم چنان وجود دارد؛ ابر قدرت‌ها همیشه ادعای "ربوبیت، الوهیت و ولایت (سرپرستی)" بر مردمان را داشته و دارند؛ مدعی هستند که صاحب اختیار و تربیت کننده‌ی اعلاى امور جهان ما

هستیم، و همگان باید عبد، مطیع و تابع ما و اهداف، قوانین، منافع و حتی نظریه‌های اثبات نشده‌ی ما باشند، در غیر این صورت یاغی، دگم، متعصب، عقب‌افتاده، شرور، تروریست و ... محسوب شده و باید سرکوب گردند.

● - در مقابل این گردنکشانِ جاهل و متکبر، فقط دعوت الهی توسط انبیا وجود دارد که می‌فرماید همه در مخلوق بودن و بندگی یکسان هستند و رب و إله همگان، الله جلّ جلاله می‌باشد. مالکیت مال اوست، پس هدایت (تکوینی و تشریحی) کار اوست، به سوی او بر می‌گردیم، پس همگان باید او را بندگی و اطاعت نماییم و وابسته به مخلوقات و سایر بندگان نگردیم.

● - دعوت تمامی انبیای الهی، در اسلام عزیز به صورتی کامل‌تر و جامع‌تر بیان شده است که «لا إله الا الله» الهی به غیر از الله جلّ جلاله وجود ندارد؛ تکلیف الوهیت معین شده که «**وَاللَّهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ**» - و معبود شما معبود یگانه ای است که جز او هیچ معبودی نیست [و اوست] بخشایش‌گر مهربان (وجود بخش) / البقره، ۱۶۳»، و هم چنین تأکید شده که او ربّ همگان (رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَرَبِّ الْأَرْضِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) می‌باشد، پس ولایت نیز از آن اوست و هر کس ولایت او را نپذیرد، از توحید خارج شده و با ورود به عرصه کثرت، حتماً ولایت طاغوت‌های متفاوت و گوناگون درونی و بیرونی را گردن می‌نهد:

«**اللَّهُ وَبِئْسَ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَاءُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ**» (البقره، ۲۵۷)

ترجمه: خداوند، ولی و سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند؛ آنها را از ظلمت‌ها، به سوی نور بیرون می‌برد. (اما) کسانی که کافر شدند، اولیای آنها طاغوت‌ها هستند؛ که آنها را از نور، به سوی ظلمت‌ها بیرون می‌برند؛ آنها اهل آتشند و همیشه در آن خواهند ماند.

کفار و سلطه‌گران بر فی‌تابند:

بدیهی است که کفارِ ظالم، فاسد و سلطه‌گر، یا همان «طاغوت‌ها»، در هر زمان، که منشأ و منبع قدرت و ثروت آنها و تنها عامل بقای سلطه‌ی آنها، مکیدن خون مردم و ارتزاق از چپاول آنهاست، نمی‌توانند خروج مردمان از سلطه‌ی خود را بپذیرند و به دشمنی روی می‌آورند و با تحمیل روش‌های گوناگون دشمنی، چون جنگ‌های سخت و نرم، ترور، تحریم، نفوذ، ضد تبلیغ و انواع فتنه‌ها، سعی در سرکوب و تسلیم مجدد موحدان و آزادیخواهان می‌نمایند.

موفقیت:

کفار مستکبر، خود جنگ‌ها، آشوب‌ها، فتنه‌ها و گرفتاری‌ها را بر مردم موحد، مؤمن و مسلمان تحمیل می‌کنند و سپس می‌گویند: «این دین کارآیی ندارد، همیشه با درگیری مواجه بوده است، پس نمی‌تواند موفق باشد»!

پرسید: «چرا شما همیشه در جنگ بودید و هستید؟!»

گفت: «با کی؟! خب حمله نکنید تا ما ننجسیم».

● - می گویند: چرا این دین اسلام در متنش، دستور به صف آرای، اتحاد، مبارزه و مقاومت در مقابل ظلم و ظالم می دهد؟

● - می گویند: چرا این دین، به مردمانض نمی گوید که اگر سلطه گران و ظالمان، به این طرف صورت شما سیلی زدند، آن طرف را بیاورید تا یکی دیگر بزنند، و اگر اموال شما را چپاول کردند، نوامیس مادی و معنوی خود را دو دستی تقدیم کنید و البته لبخند رضایت نیز فراموش نگردد!

● - می گویند: چرا پیروان این دین، به رغم قتل عام های ما، از ترس مرگ، خودکشی نکرده و به راحتی و بدون هیچ مقاومتی تسلیم نمی گردند! **پس، مردمان جنگ طلبی هستند!**

● ● ● - بنابراین، نه تنها موفقیت حکومت اسلامی به این نیست که ما در جهان هیچ دشمنی نداشته باشیم و هیچ ظالمی با ما کاری نداشته باشد تا در رفاه، آسایش و سلامت زندگی کنیم [که حق مان همین است]، بلکه همین صف آرای و هجمه ی آنان، نشان از موفقیت حکومت اسلامی دارد.

قدرت حکومت اسلامی، وقتی معلوم می شود که با بصیرت ببینیم، در یک دوره ای، یک سفیر انگلیس یا امریکا، برای کشور و ملت شاه و وزیر تعیین می کرد، کشور پهناور، قدیمی و ثروتمند ایران را به پادگان تبدیل کرده و نامش را «ژاندارم منطقه» گذاشته بودند و شاه و مردمش نیز به این لقب سخیف، افتخار نیز می کردند...؛ اما امروز دولت، مجلس، قدرت نظامی، سیاسی، اطلاعاتی و رسانه ای ابر قدرت جهان، یارای تقابل ندارد و تمامی متحدان اروپایی و نوکران عربی اش را به مدد همه جانبه می طلبد، و البته باز هم نتوانسته و نمی تواند کاری کند. این استقلال و هویت دینی، ملی، شخصی، اجتماعی، و این توانایی ایستادگی در مقابل تمامی فشارها و نیز حرکت رو به جلو، یعنی موفقیت حکومت اسلامی.

در رابطه با سخنان اخیر رییس جمهور؛ آیا معصوم نیز قابل نقد است؟ اگر اینگونه است، آیا عصمت ائمه و پیامبر (ص) زیر سوال نمی رود؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

عصمت پیامبر اکرم و اهل بیت علیهم السلام، مبتنی بر نظرات این و آن نبوده که با نظرات آنها زیر سؤال برود؛ بلکه با این گونه اظهار نظرهای غلط، عقل، علم، ایمان، بصیرت و تقوای گوینده زیر سؤال می رود! و در این قاعده، هیچ فرقی نمی کند که گوینده کیست و یا سمتش چیست؟

عین سخنان آقای روحانی:

«با انتقاد مخالف نیستیم، همه باید انتقاد بشوند، استثنا نداریم. تمام مسئولین در کشور قابل نقدند؛ ما در کشور معصوم نداریم؛ (با آن حرکت دست) حالا یک وقتی امام دوازدهم اگر ظهور کرد، اونوقت هم میشه نقد کرد! پیغمبر هم اجازه نقد می‌داد. دیگه بالاتر از پیغمبر هم که ما دیگه نداریم در تاریخ؛ وقتی پیغمبر یک صحبتی می‌کرد، طرف بلند می‌شد، روبروی پیغمبر، می‌گفت که: «أ من الله، ام منک»، تو این حرفی که می‌زنی، نظر خودته، یا خدا بهت وحی کرده، اگر می‌گفت: «من الله» خدا وحی کرده، که هیچ، امر خداست، اگر می‌گفت: «منی»، از طرف خودمه، انتقاد می‌کرد و می‌گفت: من قبول ندارم. نقد می‌کرد.

ما در زمان حکومت معصوم هم نقد را داریم. نقد همیشه مفیده، اگر توأم بشه با امید، توأم بشه با اراده، توأم بشه با راه حل درست...»

تأسف و تأمل:

پیش از هر مطلبی درباره این سخنان، از دو امر تأسف می‌خوریم: اول آن چرا برخی از رؤسای جمهور (بنی صدر، خاتمی، روحانی)، به جای تلاش برای انجام احسن وظایف و تکالیف خود و پاسخگویی به مردم، خود را در جایگاه نظریه‌پردازی درباره‌ی اسلام قرار می‌دهند؟ و دوم آن که در این جایگاه نیز چرا راجع به چیزی که نمی‌دانند، سخن می‌گویند؟!

و البته ما این را می‌دانیم که اینگونه سخنان، از روی غفلت، نادانی یا سهو نیست، بلکه برخی اهداف دیگری به جز مسئولیت خود را دنبال می‌کنند و می‌دانند که تحقق آنها، مستلزم تغییر شناخت‌ها و باورهای مردم مسلمان می‌باشد. لذا ناچارند با استفاده از جایگاه مسئولیت، نظریه‌پردازی کنند و چون خودشان تعویسین نیستند، به گفتار امثال دکتر سروش یا آقای شبستری و ... تآسی می‌کنند!

نکات:

- - این که کسی مقابل پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله بایستد و بپرسد (البته با معرفت و ادب)، آیا سخن شماست یا وحی است؟! سؤال است نه انتقاد.
- - این که کسی به ایشان بگوید: «حال که وحی نیست، من قبول ندارم» نیز اظهار مواضعی مبتنی بر جهل، تکبر و کفر است، نه انتقاد.
- - منافقین با این لحن سخن می‌گفتند و مدعیانه اظهار می‌کردند «پس ما قبول نداریم». ممکن است مؤمنان نیز همین سؤال را با ادب بپرسند تا وحی و غیر وحی را بشناسند، اما می‌دانند که حتی اگر وحی نباشد، سخنی و منطقی مبتنی بر وحی است، حکیمانه است و البته باید اطاعت گردد.

● - این که "چکاری را می شود کرد"، با این که انجام آن عقلانی و صحیح است یا خیر؟ خیلی فرق دارد. با معصوم علیه السلام، حتی می شود دشمنی کرد و حتی می شود او را ترور کرد و کشت، اما آیا صرف این که می شود کاری را انجام داد، دلیل درست و موجه بودن آن کار است؟!

حکایت:

می گویند: یک شخص جاهل، بی ادب و فاسدی، با مجتهدی مواجه شد و با همان لحن بی ادبانه (که امروزه ترویج می شود) گفت: «آقا من سؤال دارم». مجتهد نگاهی به او کرد گفت: پیرس. او با همان گستاخی پرسید: «آیا می شود من فلان غلط را بکنم»؟ مجتهد از ذکر آن غلط کبیره آشفته شد و چون بالاخره سؤال (استفتاء) بود و باید پاسخ می داد، گفت: «خیر آقا، حرام است، گناه کبیره است، نمی شود!» آن فاسد بی ادب گفت: «ولی من کردم، شد!»

● - حالا حکایت «از معصوم هم می شود انتقاد کرد» همین طور است. بسیاری آنقدر جاهل و متکبر هستند که از خداوند سبحان نیز انتقاد می کنند که چرا چنین کرد و چنان نکرد؟ در حالی که باید تفکر و اندیشه می کردند، تا اهل ایمان، فهم و حکمت گردند.

علم، ایمان و ادب قرآنی:

پیامبر اعظم و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام، برای تعلیم، تزکیه و رشد مردم انتخاب و فرستاده شده اند، پس بی تردید با پرسش های گوناگونی مواجه بودند و باید پاسخ می دادند که روشنگری گردد و مردم تعلیم بگیرند و رشد یابند.

اما، هر چند "سؤال" همیشه در مورد چیزی است که انسان پاسخش را نمی داند و نداستن امتیاز نیست که موجب فخر گردد، گاهی افراد بی خرد، نسبت به ندانستن ها و پرسش های خود نیز احساس فخر نموده و تکبر (خود بزرگ بینی) می کنند!

از این رو، خداوند متعال، ضمن آن که فرموده تمامی سؤالات، شبهات، نظرات و حتی اختلافات خود را به ایشان ارجاع دهید، ادب مواجه و گفتگوی با ایشان را نیز تعلیم نموده است، چنان که ایشان نیز ادب گفتگو با اهل بیت علیهم السلام و یا حتی درباره ی ایشان را تعلیم نموده اند:

«لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَسْتَلُونَ مِنْكُمْ لَوَادًا فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (التور، ۶۳)

- صدا کردن پیامبر را در میان خود، مانند صدا کردن یکدیگر قرار ندهی؛ خداوند کسانی از شما را که پشت سر دیگران پنهان می شوند، و یکی پس از دیگری فرار می کنند می داند! پس آنان که فرمان او را مخالفت می کنند، باید بترسند از اینکه فتنه ای دامنه شان را بگیرد، یا عذابی دردناک به آنها برسد!

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (الحجرات، ۱)

- ای کسانی که ایمان آورده‌اید، در برابر خدا و پیامبرش [در هیچ کاری] پیشی مجوید و از خدا پروا بدارید که خدا شنوای داناست.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ» (الحجرات، ۲)

- ای کسانی که ایمان آورده‌اید! صدای خود را فراتر از صدای پیامبر نکنید، و در برابر او بلند سخن مگوید (و داد و فریاد نزنید) آن گونه که بعضی از شما در برابر بعضی بلند صدا می‌کنند، مبدا اعمال شما نابود گردد در حالی که نمی‌دانید!

«إِنَّ الَّذِينَ يُعْضُونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ» (الحجرات، ۳)

- کسانی که نزد پیامبر خدا صدایشان را فرو می‌کشند (با ادب، احترام و آرام سخن می‌گویند) همان کسانی که خدا دل‌هایشان را برای پرهیزکاری امتحان کرده است؛ آنان را آمرزش و پاداشی بزرگ است.

«إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ» (الحجرات، ۴)

- (ولی) کسانی که تو را از پشت حجره‌ها بلند صدا می‌زنند، بیشترشان نمی‌فهمند!

«وَأَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (الحجرات، ۵)

- و اگر ایشان صبر کنند تا تو از خانه به سویشان در آبی برایشان بهتر است و خدا آمرزگار رحیم است.

نقد امام زمان علیه السلام:

آقای روحانی می‌گوید: «حالا یک وقتی امام دوازدهم اگر ظهور کرد، اونوقت هم میشه نقد کرد»، بله خیلی کارها می‌شود کرد! در احادیث داریم که پس از ظهور، بسیاری از همین مجتهدین، بر ایشان می‌شورند که چرا با ظالمان اینگونه می‌جنگی؟! آیا دلیل و حجتی از قرآن داری یا خیر؟!!

البته ایشان با سعی صدی که دارند، پاسخ داده و دلیل و حجت قرآنی به آنها نشان می‌دهند، اما آن آخوندهایی که بر ایشان می‌شورند، ضعف شناخت و ایمان، و البته تکبر و غرور خودشان را ظاهر می‌کنند. بالاخره عصر ظهور است و همه‌ی باطن‌ها ظاهر می‌شود.

جهل و تکبر:

آن به حسب ظاهر آخوند، مثلاً، مجتهد و یا بهتر بگوییم "ملبسی" که بر ایشان می‌شورد، معصوم را نقد می‌کند و از او حجت قرآنی می‌خواهد، از یک سو جاهل (بی‌خرد) است، از سوی دیگر نادان (امامت و امام نشناس) و

از سوی دیگر بی ادب، و از سوی دیگر بسیار متکبر. چرا که "نقاد" وقتی نقد می کند که باور دارد خودش بهتر و بیشتر می داند، و اصلح را او تشخیص می دهد. پس کسی که مقابل امام معصوم علیه السلام، چنین نگاهی به خود دارد، خیلی متکبر است و البته هر متکبری، ضعیف و جاهل است.

برخی در توجیه عدم شرکت در انتخابات می گویند: «هرکسی بیاد سر کار وضع همینه، مثلاً فرق نمی کنه رئیسی بیاد یا روحانی، هر کس بیاد وضع مملکت درست نمیشه؛ همشون میان برای خودشون کار کنن، جواب چیست؟»

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

این توجیه غیر منطقی، قبل از آن که سخن برخی باشد، یک "سیاست و روش تبلیغاتی" می باشد و حتی ممکن است اشخاص یا جریان هایی که در یک برهه بر سر کار هستند و به دلیل ضعف مدیریت، شاهد کاهش محبوبیت خود در اذهان عمومی می باشند نیز به این جو دامن بزنند.

یا من، یا هیچ کس!

مواضع مدعیان (به حق، یا ناحق) قدرت برای مدیریت کشور، در تمامی ممالک، دو وجه دارند:

الف - آنان که ایمان، اعتقاد و غیرتی (دینی یا ملی) دارند و رشد و ارتقای کشور و ملت شان را می خواهند؛ بنابراین مترصدند که نه تنها افراد صالح، بلکه "اصلح = بهترین میان خوب ها" به میدان آمده و عهده دار مسئولیت ها گردند؛ حال چه این افراد خودشان باشند و یا دیگران.

ب - آنان که نه تنها از ایمان، اعتقاد و تقوای لازم برخوردار نیستند، بلکه غیرت دینی یا ملی را نیز ندارند و یا دست کم آن را در درجه دوم اهمیت، پس از منافع شخصی، گروهی، حزبی یا جریانی قرار می دهند، و بالتبع مبتنی بر سیاست جاهلانه و متکبرانه ای «یا من، یا هیچ کس»، عمل می کنند.

من بهتر و بهترینم!

شاید برخی گمان کنند که اگر کسی بگوید: «من بهتر، یا میان گزینه ها و امکانات موجود بهترینم»؛ ادعای ناروا و متکبرانه ای نموده است! اما اصلاً چنین نیست، بلکه در یک جامعه الهی، هر کسی که در خود توانی می بیند، باید به میدان بیاید و صادقانه و خالصانه، آمادگی خود جهت پذیرش مسئولیت را اعلام دارد. این تکلیفی عقلی و شرعی برای همگان، در تمامی اقشار و سطوح می باشد.

در قرآن کریم می‌خوانیم که حضرت یوسف علیه السلام، به عزیز مصر گفت: این مسئولیت را بر عهده‌ی من بگذار که هم سرمایه‌ها و منافع کشور و مردم را حفظ می‌کنم، هم به چگونگی چنین مدیریت بحرانی، "علم" دارم: « قَالَ اجْعَلْنِي عَلَىٰ خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلَيْم » (یوسف علیه السلام، ۵۵)

ترجمه: (یوسف) گفت: «مرا سرپرست خزائن سرزمین (مصر) قرار ده، که نگهدارنده و آگاهم!» بنابراین، هیچ اشکالی ندارد که نامزدهای انتخاباتی به میدان بیایند و به نفع خود شعار دهند و طرفداران نیز تبلیغ کنند که مسئولیت را به او واگذار کنید که «حفیظ و علیم» است.

اما، با گذشت مدتی کم یا زیاد از نشستن بر اریکه‌ی قدرت و در دست داشتن "کلید"های خزائن کشور، معلوم می‌شود که او چقدر حفیظ، چقدر امین و چقدر علیم است و چگونه برای مدیریت کشور "تدبیر" می‌کند! کشور را در شرایط آرام و یا بحرانی، به سوی رشد می‌برد و یا در هر شرایطی به سمت انحطاط، ورشکستگی و وابستگی می‌کشانند؟! بین مردم محبت، علاقه، دلسوزی و همبستگی و وحدت را مستحکم‌تر می‌کند، یا با شعارهایش مرتب دو دستگی و چند دستگی ایجاد می‌کند و ملت خود را تجزیه کرده و مقابل یک دیگر قرار می‌دهد؟! می‌دهد؟!!

● - گروه دوم، یعنی همان "قائلین به من یا هیچ کس"، به رغم تبلیغات گسترده برای خودشان و ضد تبلیغ گسترده‌تر برای هر رقیب واقعی یا احتمالی، گاه چنان با موج نارضایتی مردم از عملکردهای نادرست‌شان مواجه می‌گردند که دیگر هیچ جای توجیهی برای آنان باقی نمی‌ماند، چه رسد به تبلیغ یا ضد تبلیغ! **خب، در اینجا چه کنند؟! به خوبی می‌دانند که دیگر مردم در انتخابات جدید، نه تنها به ایشان و همسویان‌شان رأی نخواهند داد، بلکه مستقیم به سوی جناح مقابل یا رقیب خواهند رفت؛ به ویژه اگر بدانند در انتخابات گذشته نیز محبوبیت رقیب، اگر بیشتر نبوده، کمتر هم نبوده است!**

در اینجا یک سیاست و روش باقی می‌ماند، و آن این است که بگویند: «همه مثل هم هستند!»

اهداف و آثار گمان همه مثل هم هستند:

از شایع نمودن این گمان غلط که "همه مثل هم هستند، هر که سر کار بیاید برای خودش کار می‌کند، کشور درست نمی‌شود، اینها هیچ کدام به فکر مردم نیستند و..."، چه اهدافی تعقیب می‌شود و چه پیامدها و آثاری توقع می‌رود؟

۱- اولین هدف، همان ضد تبلیغ علیه رقیب است، القا می‌کنند که اگر ثابت شده که من نه تنها موفق نبودم، بلکه برای خودم (حزب و گروهم) کار می‌کردم، این را بدانید که رقیب من، اگر بدتر از من نباشد، دست کم مثل من است!

۲- هدف دوم، تلاش برای کاهش مشارکت مردمی در انتخابات می باشد؛ می خواهند القا کنند که اگر ما نباشیم، مردم جایگزین بهتری ندارند، مشارکت نخواهند کرد و بالتبع اصل ساختار مدیریت کشور، به چالش کشیده شده و با مشکلات بیشتری مواجه می گردد؛ پس بهتر است که به ما بها بدهید. بین بد و بدتر، بد را اتخاذ نمایید!

این همان سیاست و روش «یا من، یا هیچ کس» است، که از سوی مصدر نشینان فعلی و طرفداران شان (در بیشتر ممالک جمهوری که انتخاب بر اساس آرای مردم است) اعمال می گردد.

۳- هدف سوم این است که می دانند مردم از وضعیت فعلی و مدیریت آنها راضی نیستند و البته خسته نیز شده اند (و حتی گاه عمداً می کوشند که مردم را خسته تر و دل سردتر نمایند)! بنابراین ممکن است به اذهان عمومی القا کنند که بگویند: «حال که همه مثل هم هستند، پس بهتر است همین ها مجدداً سر کار بیایند، حوصله ی تجربه ی جدید نداریم و البته چیزی هم فرق نخواهد کرد».

● - متأسفانه جو انتخاباتی در مملکت ما زودرس شده است و به جای دو ماه قبل از پایان دوره ی جاری، دو سال قبل آغاز می شود! و چون تبلیغات زودرس غیر قانونی می باشد، تنها حربه، همان جو سازی می باشد. لذا از دو سال قبل، انواع جو سازی های شروع می شود و هر سال و ماه که می گذرد، به شدت و گستره ی آن افزوده می گردد.

از این رو، ضمن تبلیغ ها و ضد تبلیغ ها، جریان سازی ها، موج آفرینی ها و شایعات نیز گسترش یافته و فرافکنی می شود!

در هر دوره، شعارهایی چون: "همه ناتوانند و یال حتی همه دزدند و ..." را زیاد می شنوید که دو سوپه می زنند! از یک سو مردم را نسبت به خود و همگان و بالتبع نظام سیاسی و مدیریت کشور خود بدبین می کنند (تا دشمن منتفع گردد)، و از سوی دیگر، این ذهنیت را ترویج می دهند که «چون همه در ناتوانی و دزدی مثل هم هستند، پس بهتر است همین دزدان فعلی که شکم شان سیر شده و در نهایت طمع آنها سیر نشده، سر کار بیایند! چرا که اگر دیگری بیاید، می خواهد از اول شروع کند»!

● - هیچ تردیدی نیست که هر چند گاهی مردم نمایندگان مجلس، رئیس جمهور یا مدیرانی انتخاب می کنند که بسیار ضعیف هستند، اما نمی شود مدعی شد که تمامی آنها دزد، خائن، وطن فروش، ضد انقلاب، گروه گرا، تجمل گرا، منفعت شخصی گرا و ... می باشند. این خودزنی، تهمت و افترای بزرگی است که در دنیا و آخرت، پاسخگویی و عواقب دارد.

این تصور غلط، القای دشمنان داخلی و خارجی می باشد که هدف شان ناامید کردن مردم، از حضور گسترده، فعال و به موقع در صحنه و تصمیم گیری برای مدیریت کشورشان می باشد.

● - هیچ تردیدی نیست که هیچ گاه همه مثل هم نیستند. آیا از نظر آنان که چنین القا می کنند، «روحانی نیز مثل احمدی نژاد است، یا فقط اگر نوبت به اصلاح طلبان برسد، مثل بقیه نیستند»؟! اگر مثل هم هستند، پس چرا به رغم گذشت هفت سال از به دست گرفتن سکان مدیریت کشور، هنوز در هر مسئله ای می گویند: «احمدی نژاد»؟!

● - بنابراین، اگر چه اصلاً معلوم نیست که آقای ریسی در انتخابات آینده، مجدد نامزد ریاست جمهوری خواهد شد یا خیر؟ ولی قطعاً و یقیناً، آقای ریسی نیز مثل آقای روحانی نبوده و نیست و آقای روحانی نیز هرگز مثل آقای ریسی نبوده و نیست، چنان که در شخصیت، اخلاق، رفتار، مواضع، شعارها و عملکردها نشان داده اند. بی تردید اگر مثل هم بودند، هر دو در یک جناح قرار می گرفتند، یک هدف را دنبال می کردند، یک سیاست داشتند ... و این همه با هم رقابت نمی کردند.

انتخابات:

دشمنان داخلی و خارجی ما، چهل سال است که به هر ترفندی برای کاهش مشارکت مردم در انتخاباتها [یا تظاهراتی چون روز قدس، ۲۲ بهمن و اخیراً اربعین] متوسل می شوند. برای آنها فرقی نمی کند که بانه چه باشد؟ برای آنها هیچ فرقی بین روحانی، احمدی نژاد، خاتمی، هاشمی ... و یا ریسی و دیگران در آینده وجود ندارد، چنان چه هیچ فرقی بین جناح های گوناگون و داخل نظام قائل نیستند! آنها فقط می خواهند که حضور مردم در تعیین سرنوشت خود را کم رنگ کنند؛ حال برای هر گروهی، متناسب با شرایط و خواسته هایش جو می سازند.

● - اما، الحمدلله، شاید در برخی از برهه ها انتخاب احسنی از سوی اکثریت مردم صورت نگرفته باشد و "اصلاح" برای مجلس و دولت انتخاب نشده باشد، اما حضور مردم در هر دوره، بسیار گسترده تر، با صلابت و عزم راسخ تر و پرشکوه تر بوده است و در دور آینده نیز چنین خواهد بود.

در پاسخ به افرادی مانند آقای صادق زیباکلام که سعی دارند (به خاطر شباهت برخی شعارها) مبارزات مردم ایران علیه غرب و استکبار را با مبارزات مارکسیست ها علیه غرب تشبیه کنند، چه باید گفت؟ این افراد معتقداند که جمهوری اسلامی ایران به سرنوشت شوروی سابق دچار خواهد شد و در نهایت نخواهد توانست در برابر غرب مقاومت کند و بالاخره از درون سقوط خواهد کرد. پاسخ چیست؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

با شخص (مانند آقای زیباکلام) کاری نداریم، بلکه به ادعا می پردازیم؛ چرا که بسیاری از اشخاص، اصلاً صاحب نظر نیستند و برای مطرح نمودن خود، گاه در حضوری ژورنالیستی، چیزهایی می گویند که خودشان هم

قبول ندارند، بلکه فقط می‌خواهند گفته باشند، تا یک عده به‌به و چه‌چه بگویند و یک عده نقد کنند، تا بازار آنها رونق یابد و اسم‌شان مطرح باشد.

برخی هم برای خوشایند همان غربی‌ها، حرف می‌زنند، می‌نویسند، فیلم می‌سازند و

الف - کسانی که چنین می‌گویند، با گفته‌ی خود اثبات می‌کنند که نه اسلام را می‌شناسند - نه غرب را - نه شرق را - نه مارکسیسم را - نه شوروی سابق را و نه جمهوری اسلامی ایران را.

ب - بدیهی است که تمامی ادیان، مکاتب و نظریه‌ها، نکات مشترکی دارند، اما نمی‌توان آنها را به خاطر به خاطر یک یا چند نکته‌ی مشترک، که آن هم از زاویه‌ای مشترک هستند و از زوایای دیگری اختلاف جهت‌های اساسی دارند، شبیه به هم تلقی نمود.

ج - بدیهی است که چه بسا در انقلاب‌ها و یا تظاهرات‌های گوناگون، شعارهای واحدی نیز وجود داشته باشد، مثل این که حکومت‌های امریکا و انگلیس، به ملت‌های ایران، آلمان، ژاپن، هندوستان، و یا به ملل مسلمان، مسیحی، یهودی و حتی کسانی که به حسب ظاهر دین خاصی ندارند، ظلم کنند و آنها علیه ظلم و ظالم، شعار واحدی بدهند. آیا می‌توان مدعی شد که همه‌ی آنها از تبعیت یک کشور و رژیم سیاسی برخوردارند، همه یک دین دارند، همه در تمامی مواضع متحدند، پس به یک سرنوشت دچار می‌گردند؟!!

د - در اسلام زیربنا توحید است، اول و آخر الله جلّ جلاله است، رب (صاحب اختیار و تربیت کننده‌ی امور) اوست و هدف معاد و بازگشت به سوی او می‌باشد؛ اما در مارکسیسم (مانند امپریالیسم)، مبدأ و هدف خاک است، زیربنا اقتصاد است - رب پول است - اول و آخر اقتصاد و هدف نیز اقتصاد می‌باشد.

ه - حکومت‌های غربی و شرقی، مارکسیستی باشند یا امپریالیستی، به ظاهر اهل دموکراسی باشند یا دیکتاتوری آشکار؛ همه در جهان بینی "ملحد و مشرک هستند"، همه دیناگرا هستند، دنیا نیز جز "شهوت، ثروت و قدرت" چیزی ندارد، پس همه بندگان این سه بت می‌باشند. اما اندیشه اسلامی، شهوت، ثروت و قدرت را ابزار می‌داند.

نکات:

یک - حال چطور شد که شرق و غرب را با این همه یکسانی در اصول و حتی فروع، شبیه به هم ندانسته‌اند، اما انقلاب اسلامی و خیزش‌های مردم مسلمان را به خاطر شباهت چند کلمه در شعار، مشابه شوروی سابق دانسته‌اند؟! آیا اینقدر جاهل و نادان هستند یا ...؟!!

دو - اگر کسی تفاوت شعار "الله اکبر"، با شعار برای "نان" را ندانست، و گفت: «چون چه موحد و چه گرسنه، هر دو امریکا و نظام سلطه‌ی صهیونیسم بین‌الملل را عامل بدبختی‌ها و گرسنگی‌ها می‌دانند، پس شبیه به هم هستند»! شما چه پاسخی می‌خواهید بدهید؟ او از پایه هیچ نمی‌داند!

سه - فرض کنید که طرفداران حق و طرفداران باطل، هر دو در یک جبهه حاضر شده، روبروی هم صف کشیده و با یکدیگر می‌جنگند؛ آیا می‌توان گفت: چون هر دو در یک مکان قرار گرفته و هر دو می‌جنگند، پس شبیه به هم هستند؟!

کپی برداری:

بله، اگر بخواهیم دقت کنیم که کدام یک از زوایای انقلاب اسلامی، کپی برداری می‌باشد؟ می‌توانیم به تقسیماتی چون: چپ و راست - اصلاح طلب، اصولگرا، بنیان‌های نظری برخی از رجال سیاسی، آزمایشگاه قراردادن ایران برای تجربه‌ی نظریات غرب (نه شرق) و به حزب‌گرایی و جریان‌سازی و ... اشاره کنیم که همه کپی برداری از همان غرب و انقلاب فرانسه و پس از آن می‌باشد و حتی اسم‌هایش را نیز از همان‌ها کپی کرده‌اند، نه شوروی، به همین دلیل همان نتایج و سرنوشت پیش آمده در غرب را انتظار دارند، نه شوروی سابق.

* - اگر به رغم این کپی‌برداری‌ها، بلاها و سرنوشتی که بر سر مردم در انقلاب فرانسه آمده، بر سر ایران در انقلاب اسلامی نیامده است، علتش همان تفاوت ماهوی این انقلاب، با تمامی انقلاب‌های دنیاست، و هر مشکلی هم که پیش آمده، ناشی از همین کپی‌برداری‌ها از غرب بوده است.

از این رو، حتی ایجاد جنگ داخلی در ابتدای انقلاب (کردستان) - تحمیل جنگ خارجی ۸ ساله که طولانی‌ترین جنگ قرن قلمداد شده است (در تهاجم رژیم بعث صدام با حمایت ۶۰ کشور شرقی و غربی) - ترور شخصیت‌های بزرگ دینی، سیاسی، علمی، اقتصادی و ... - تحمیل انواع و اقسام تحریم‌ها و نیز ایجاد انواع فتنه‌ها، آشوب‌ها و ...؛ نتایج و سرنوشتی کاملاً متفاوت با شرق و غرب داشته است. (دست کم باید اقرارهای حجاریان، عطریانفر، ابطحی و ... در کپی برداری از نظریات غرب و آزمایش در ایران بخوانند).

* - این مهم (تفاوت ماهوی و ساختاری)، حقیقت و واقعیتی است که نه تنها کارشناسان غربی و شرقی، بلکه سردمداران نظام سلطه نیز بدان اعتراف دارند، حال اگر کسی در ایران، با استدلال‌هایی بسیار سبک و بی‌مغز، و به خاطر چند شعاری که ممکن است مشترک لفظی باشند - نه محتوایی و ماهوی - انقلاب ایران را شبیه شوروی می‌داند و همان سرنوشت را برایش گمان یا آرزو دارد؛ مشکل از کمبود مطالعات، خطای مواضع درونی و انحراف خودش در بیراهه‌های ذهنی و دیگته‌ای همان غرب می‌باشد.

* - بنابراین اصراری نداشته باشید که حتماً به هر ادعایی، پاسخ منطقی بدهید. مشکل آنها در "علم و آگاهی" نیست، گاه خودشان بهتر و بیشتر از ما می‌دانند؛ بلکه مشکل در اهداف، تعلقات و منافع خیالی خودشان می‌باشد.

نکته:

تشبیه کردن انقلاب و جمهوری اسلامی ایران به شوروی، آن هم برای آن که به اذهان القا کنند سرنوشت در آینده، همان سرنوشت شوروی سابق خواهد بود، سخن و ادعای جدیدی نیست؛ بلکه در زمان صدارت آقای خاتمی نیز این جو را راه انداختند که ایران شبیه شوروی است و خاتمی نیز گورباچف ایران است! که مقام معظم رهبری چنین پاسخ دادند:

● - اینها در چند مورد اشتباه کردند:

اشتباه اولشان این است که آقای خاتمی، گورباچف نیست. اشتباه دومشان این است که اسلام، کمونیسم نیست.

اشتباه سومشان این است که نظام مردمی جمهوری اسلامی، نظام دیکتاتوری پرولتاریا نیست. اشتباه چهارمشان این است که ایران یکپارچه، شوروی متشکل از سرزمین‌های به هم سنجاق شده نیست.

اشتباه پنجمشان این است که نقش بی‌بدیل رهبری دینی و معنوی در ایران، شوخی نیست. [\(۱۳۷۹/۴/۱۹\)](#) غرب و غرب‌زده‌ها، بسیار دوست دارند که ایران را شبیه شوروی بدانند! یکی را گورباچف ایران فرض کنند و بعدی را "یلتسین"! و با همین تصور و خیال غلط، همان ترفندها را در دوره‌ی هر کدام به کار می‌بندند! اما، این خواب‌های کاذب، تعبیر نداشته، ندارد و نخواهد داشت.

● - مقام معظم رهبری: « آنها (غربی‌ها) این مقایسه را کردند و صریحاً گفتند که در ایران هم گورباچفی (آقای خاتمی) به قدرت رسید! البته فراموش نکنیم که متأسفانه یک عده هم در داخل خوش‌شان آمد و این اهانت را نفهمیدند و آن توطئه‌ای را که پشت این اهانت هست، به طریق اولی نفهمیدند! به مغرضان و آنهایی که می‌فهمند چه دارد اتفاق می‌افتد و چه می‌خواهند پیش بیاورند، کاری ندارم؛ اما یک عده از آنهایی که مغرض هم نبودند، نفهمیدند که چه شد و دشمن چه می‌خواهد انجام دهد.» [\(۱۳۷۹/۴/۱۹\)](#)



گوناگون-دی ۹۶

آیا نوع تفکر در مورد جهان پیرامون و نوع علم انسان و آگاهی‌های اون در نوع هویت انسان تاثیر داره چون انسان‌های دانشمند و باسوادی هم بودند که کارشون به پوچی رسیده و بی‌هویت شدند! و یا هویت یک چیز ثابت و غیر قابل تغییر است؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

هیچ چیزی در این عالم، بی‌اثر مستقیم یا غیر مستقیم نیست و البته که شناخت و تکفر و تدبیر، نقش مستقیم دارند.

بدیهی است که اگر "هویت ثابت و غیر قابل تغییر" باشد، دیگر هدایت (در هر عرصه و موضوعی - اگر چه تعلیم الفبا در هر زبانی)، معنا و مفهومی نخواهد نداشت، چرا که اثری ندارد. مقصود از "هویت"، تشخیص افراد است، یعنی شاخصه‌ها یا ویژگی‌هایی که به آن شناخته می‌شوند؛ پس اگر قابل تغییر و تحول نباشند، حتی سوادآموزی نیز بی‌اثر می‌شود و هر کسی تا آخر همان خواهد بود که از اول بود. (مانند یک نوزاد).

"انسان"، به لحاظ "ماهیت و خلقتش"، از گروه آدمیان می‌باشد؛ دارای روح و جسم، عقل و نفس حیوانی ... می‌باشد و با استعدادهای بالقوه‌ای که می‌تواند آنها را به فعلیت برساند. چنان که نوزاد بی‌سواد و ناتوان، باسواد و توانا می‌گردد.

استعدادهای انسان، حد و مرزی ندارد؛ او می‌تواند تا اعلیٰ علین رشد مثبت نموده و "خلیفه الله" گردد و می‌تواند تا اسفل السافلین رشد منفی نموده و «كَالْأَنْعَامِ بَلَّهْمُ اضْلًا» - مانند حیوانات، بلکه گمراه‌تر» بشود.

علل بی‌هویتی‌ها:

مشکل ما در شناخت این است که ابتدا به یک سری واژگان کلی عادت می‌کنیم، بعد در تجزیه و تحلیل با مشکل مواجه می‌گردیم!

به عنوان مثال، در کلمه می‌گوییم: «بینایی»؛ حال اگر مقصود از بینایی «بصیرت» نباشد و همین بینایی مادی باشد نیز شامل چشم و اجزایی چون قرنیه، شبکیه...، سلسله عصب‌های منتقل‌کننده، مغز دریافت و تجزیه و تحلیل‌کننده و نیز می‌گردد و اختلال هر یک، در کل بینایی اثر می‌گذارد.

"عقل" نیز همین طور است و ما یک کلمه می‌گوییم "عقل" و آن را نیز با "علم" خلط می‌کنیم و گمان می‌کنیم که هر کس هدایت نشد، لابد از علم کافی برخوردار نبوده است! و البته ژست علمی منکران نیز این باور خطا را تشدید می‌نماید! در حالی که "عقل" یک چیز و با یک عملکرد نیست و علم نیز انحصار در علوم طبیعی، ریاضی، یا فلسفه ندارد.

به این مثال (برگرفته از مثال‌های آیت الله جوادی آملی - مضمون) خوب توجه کنید:

فرض کنید که انسان فلجی، چشمان سالم و بینایی دارد؛ او می‌بیند که خودروبی با سرعت و بی‌دقت به سوی او می‌آید و یا حیوان درنده‌ای قصد او را کرده است! او هم می‌بیند که خطر به او نزدیک می‌شود [حس] و هم می‌داند [علم] که باید فرار کند؛ اما پای فرار کردن ندارد. چون این پا است که فرار می‌کند، نه چشم و یا علم انباشت شده در مغز!

"عقل" نیز همین‌طور است. انسان از قوه‌ی "عقل نظری" برخوردار است که با آن می‌شناسد؛ تحصیل و کسب علوم گوناگون نیز کار همین عقل نظری است. اما "عقل عملی" هم دارد که کارش باور و ایمان به آن علوم حقیقی و دانسته‌ها می‌باشد و این ایمان است که التزام عملی را به دنبال می‌آورد.

فاصله‌ی "عقل نظری" با "عقل عملی"، مصداق همان قول معروف «میان ماہ من تا ماہ گردون - تفاوت از زمین تا آسمان است» می‌باشد.

- - آیا کسی که شراب مست‌کننده می‌نوشد، علم به ضرر آن ندارد؟!
- - آیا کسی که ظلم و جنایت می‌کند، علم به بد بودن ظلم ندارد؟ اگر علمش را ندارد، پس چرا اگر به خودش ظلمی روا شود، فریاد اعتراضش به آسمان می‌رسد؟!
- - آیا فاسد، فاسق و فاجر، یا سارق علمش را ندارند؟ پس چرا هیچ فسق، فساد یا سرقتی علیه خود را نمی‌پسندند؟!

پس اینها همه چشم دارند، اما دست و پای‌شان از کار افتاده است. "عقل نظری" برای شناخت و "عقل ابزاری" برای معاش دارند، اما "عقل عملی" آنها، مدفون شده و از کار افتاده است! لذا می‌بینید که به رغم دانشمند شدن در یک یا چند رشته‌ی علمی، هنوز "آدم" نشده‌اند و اراده‌ی آن را نیز ندارند. دوست ندارند که در آدمیت رشد کنند، نه این که عملش را ندارند.

● - بنابراین، علم و آگاهی، ستون، پایه و مقدمه است، تا تفکر و شناختی نباشد، باور، ایمان و التزام عملی نیز نخواهد بود، اما ستون که خانه نیست و اگر ساختمانی بر آن بنا نشود، هیچ فایده‌ای ندارد (مضر هم واقع می‌شود).

هست‌ها و باید‌ها و نباید‌ها:

"علم" به هستی تعلق می‌گیرد، چرا که عدم وجود ندارد که بخواند شناخته شود. اما "هستی‌شناسی"، چه در علوم طبیعی باشد و چه در علوم عقلی، باید منتج به "باید‌ها و نباید‌ها" گردد، وگرنه هیچ فایده‌ای به جز خسران بیشتر نخواهد داشت. اگر کسی بداند که برقی فشار قوی می‌تواند شهرکی را روشن کند و در ضمن تماس با آن سبب مرگ می‌گردد، و نتیجه نگیرد که «پس، باید از آن درست بهره برد و نباید به آن نزدیک شد»، چه فایده؟!

● - فرض کنید: به کسی که انزوا گزیده و در غاری تاریک نشسته بگویید و اثبات کنید که: خورشید، ماه، زمین، گردش، شب و روز، سرما و گرما، مردمان، حیوانات و زندگی اجتماعی هست؛ و او در آخر بگوید: «حالا به من چه که هست، باشد!»!

● - خداشناسی، معاد شناسی، انسان شناسی و دین شناسی نیز همین‌طور است. اگر به کسی بگویید: خدا هست، او خالق، مالک، رب، رحمان و رحیم است و او بگوید: «خب باشد، به من چه!»، چنین علمی که به باید‌ها و نباید‌ها نیانجامد، چه فایده‌ای در رشد و آدم شدن او ایجاد می‌کند؟

● - از این رو، علم و هستی‌شناسی از دیدگاه اسلامی، برای رسیدن به "باید‌ها و نباید‌ها" می‌باشد، و رعایت آنها نیز حجاب‌ها را برای شناخت و علم بیشتر و تقویت ایمان، کنار می‌زند. پس، می‌فرماید: چون خالق، مالک و ربی جز او نیست، باید او را بندگی و اطاعت کنی و نباید غیر از او را معبود، ربّ، إله و مالک خود بدانی و بگیری. خواه بت‌ها و طواغیت بیرونی باشند و خواه نفس حیوانی درون خودت.

بنابراین، آگاهی و علم نسبت به حقایق عالم هستی و واقعیت‌ها، مقدمه‌ای ضروری و اجتناب ناپذیر است، اما اگر به باور، ایمان و التزام عملی به "باید‌ها و نباید‌ها" نرسد، بی‌فایده و حتی مضر می‌گردد.

نکته:

این که من بدانم "نان" چگونه تهیه می‌شود، مرا ملزم نمی‌کند که نانوانی کنم؛ اما علم به این که اگر بخورم، از گرسنگی می‌میرم، مرا ملزم می‌کند که حتماً باید لقمه نانی به دست آورده و بخورم و نباید بدون تلاش بمانم و از گرسنگی بمیرم.

بنابراین، علمی که منتج به "دستور العمل" گردد، لازم و مفید می‌باشد؛ اگر چه علم طبیعی یا نجوم باشد؛ مانند علم بیمار به ضرورت معالجه یا علم پزشک به چگونگی مداوا - چه رسد به علوم انسانی، و علوم اسلامی و

وحیانی، در شناخت و آگاهی از "هست‌ها، باید‌ها و نبایدها - یا به تعبیری همان «جهان‌بینی و ایدئولوژی»، که البته مستلزم تفکر است.

آیا تفاوتی در عقل مرد و زن است و آیا عقل مردها و تفکر و تعقل آنها بهتر از زن‌ها است؟ عده‌ای معتقدند عقل زن‌ها ناتوان‌تر از عقل مردها است و به همین علت زن‌ها نمی‌توانند دانشمند و مخترع و متفکران خوبی شوند و تفکر و تعقل بهتری نسبت به مردها داشته باشند.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه): به هیچ وجه چنین نیست.

شعارهای مبتنی بر برابری همه جانبه‌ی زن و مرد [که امروزه تحت عنوان شعارهای فمینیستی مطرح می‌شود، اما سابقه‌ی کهنی دارد]، جنجالی است که برای استعمار بیشتر زن، جذب نیروی کار ارزان‌تر و البته جاذب‌تر و مغلوب‌تر و ... برای سوء استفاده بیشتر مردان فرافکنی می‌شوند؛ چنان که شعارها، جوها، جنجال‌ها و فرهنگ‌سازی برای عریان کردن زن در سطح جامعه، تحت عنوان آزادی عمومی، آزادی جنسی و ... برای زنان، فقط به نفع مردان چشم‌چران، هوس‌باز و استثمارگر می‌باشد.

در اندیشه، اعتقاد و فرهنگ شیطان‌پرستی، که امروزه تحت عناوینی چون: فراماسون تشکیلات یافته‌اند، زن نه تنها "جنس دوم" نیز نمی‌باشد [که سیمون بوآر در اعتراض به آن مانیفستی برای فمینیسم بنویسد]، بلکه موجودی است که هویت و استقلالی ندارد، ارزش و درجه‌ی انسانی هم ندارد، بلکه فقط جهت لذت مردان و تولید مثل برای آنها و انجام اوامر آنها به وجود آمده است!

برابری همه جانبه:

نه تنها هیچ دو موجودی از تمامی لحاظ مثل هم و برابر هم نیستند، بلکه هیچ دو مرد، یا دو زنی، نیز از هر لحاظ برابر نیستند، چه رسد به این که "مرد و زن"، عین هم باشند؛ و البته برابر نیستند، معنایش این نیست که یکی بهتر است و دیگر بدتر؛ یا یکی اعلا‌تر باشد و دیگری سافل‌تر. چنان که درباره انبیا و رسولان نیز از یک سو می‌فرماید که همگی به لحاظ نبوت و رسالت از طرف من، مثل یکدیگر هستند و از سویی دیگر می‌فرماید: برخی را به برخی دیگر فضیلت‌هایی دادیم.

نوزاد، کودک، نوجوان، جوان، میانسال و سالخورده، یکسان نیستند، چنان که بدن قدرتمند با بدن ضعیف یکسان نمی‌باشد، یا کور و بینا، گُر و شنوا یکسان نیستند. و به طور کلی، یکسانی همه جانبه وجود ندارد.

اگر پرسید: افضل ائمه‌ی اطهار کیست؟ همه می‌گویند، امیرالمؤمنین علیه السلام - حال پرسید: آیا امام حسن و امام حسین علیهما السلام هیچ فضیلتی نسبت به ایشان ندارد؟ می‌شود پاسخ داد که چرا، پدر و مادر این دو

بزرگوار، معصوم بودند، اما پدر و مادر ایشان صاحب عصمت نبودند. اما این دلیل نمی شود که آنها به طور کلی یا در معدل، افضل بر ایشان باشند.

پس برابری همه جانبه، وجود و مصداق خارجی ندارد. حتی دو دانه‌ی برف شبیه به هم نیستند، چه رسد به زن و مرد، با این همه تفاوت‌های ظاهری و باطنی. چنان که فرمود: «وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا» - و به درستی که شما را به طوره‌ای گوناگون خلق نمود / نوح علیه السلام، ۱۴»

تکوین و تشریح:

"تکوین"، به معنای بودن شدن، همان خلقت و نظام حاکم بر آن است و "تشریح"، همان حقوق و نظام حقوقی می باشد؛ و شرع، حق و حقوق و نظام حقوقی سالم و کامل نیز آن است که منطبق بر تکوین باشد. یعنی نظام خلقت با نظام هدایت، انطباق داشته باشند.

"زن و مرد"، به لحاظ ماهیت و هویت وجودی، هر دو "انسان" و مثل هم هستند، اما به لحاظ خلقت (تکوین)، مشترکات و تفاوت‌های اساسی بسیاری دارند. مثل این که هر دو چشم و گوش و اعضای داخلی و جوارح بیرونی شبیه به هم دارند، و هم چنین اعضای متفاوت دارند و بالتبع استخوان بندی و ... نیز در آنها متفاوت است و همین امر اثبات می کند که مغز فرمانده در بدن هر کدام نیز اشتراکات و تفاوت‌هایی دارند.

از این رو، هم تعاریف مساوی در انسانیت دارند، هم مشترکات تکوینی و تشریحی، و هم تفاوت‌های تکوینی و تشریحی (حقوقی = احکام)، از ضروریاتی چون نماز و روزه گرفته، تا نفقه که بر همسر مرد واجب شده و تا اموری چون قضاوت و جهاد در جبهه (جنگ) که بر بانوان واجب نشده است، نه این که در هر شرایطی حرام شمرده شود، بلکه واجب نشده، تا مجبور نگردد امری ناسازگار با ویژگی‌های خلقتش را متکفل گردد و یا از نقش و امور اصلی خود باز بماند.

● - در قرآن کریم ملاحظه می کنیم که هر ویژگی و صفتی که مربوط به "انسان" است، برای مرد و زن، به صورت برابر بیان شده است، مانند: اسلام، ایمان، کفر، شرک، نفاق یا ... ، و یا اعمال ممدوحی چون خشوع، نماز، روزه، صدقه ... یا اعمال نکوهیده‌ای چون سرقت و زنا، و نیز وعده بهشت و وعید عذاب به هر دو (زن و مرد) به صورت مساوی داده شده است:

« إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا » (الأحزاب، ۳۵)

ترجمه: به یقین، مردان مسلمان و زنان مسلمان، مردان با ایمان و زنان با ایمان، مردان مطیع فرمان خدا و زنان مطیع فرمان خدا، مردان راستگو و زنان راستگو، مردان صابر و شکیبا و زنان صابر و شکیبا، مردان با خشوع و

زنان با خشوع، مردان انفاق کننده و زنان انفاق کننده، مردان روزه دار و زنان روزه دار، مردان پاکدامن و زنان پاکدامن و مردانی که بسیار به یاد خدا هستند و زنانی که بسیار یاد خدا می کنند، خداوند برای همه آنان مغفرت و پاداش عظیمی فراهم ساخته است.

« لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا » (الأحزاب، ۷۳)

ترجمه: [آری، مسئله عرض امانت به انسان چنین است] تا خدا مردان و زنان منافق، و مردان و زنان مشرک را عذاب کند و توبه مردان و زنان با ایمان را بپذیرد، و خدا همواره آمرزنده مهربان است.

عقل زن و مرد:

اگر چه "عقل" یک کلمه ی واحد است، اما یک چیز واحد نیست و انواع و اقسام دارد. مانند عقل نظری، عقل عملی، عقل ابزاری و زیر شاخه های هر کدام.

"عقل نظری"، قوه ای است که متکفل درک انسان از جهان واقع است و یا به تعبیری دیگری، متولی امر "شناخت یا هستی شناسی" می باشد. بدیهی است که در این مهم، هیچ فرقی بین عقل زن و مرد وجود ندارد، وگرنه شناخت آنها نسبت به توحید، معاد، جهان هستی و ... نیز متفاوت می گردید و الزاماً از شرایط متفاوتی در معاد و حیات اخروی برخوردار می گردیدند.

"عقل عملی"، قوه ای است که متکفل درک از حسن و قبح اشیاء می باشد و یا به تعبیر دیگری، همان "درک خیر و شر". در این قوه نیز فرقی بین عقل عملی در زن یا مرد وجود ندارد، وگرنه لازم می آمد که درک آنها از "خیر و شر" مثل هم نباشد و ...

●- این دو قوه ی عاقله، لازمه ساختار انسانی آدم (اعم از زن و مرد) می باشند و شخصیت و شاکله ی انسان را می سازند. آدمی با "عقل نظری" به اقسام علوم راه می یابد و با "عقل عملی" ایمان آورده و خود را ملزم به علم می نماید؛ پس در زن و مرد یکسان می باشند.

"عقل ابزاری"، که به آن "عقل معاش" نیز گفته می شود، کارش سیاست گذاری و برنامه ریزی می باشد و البته نه فقط سیاست به معنای قضا، حکومت، دولت، اراده ی امور جامعه، جنگ و ...؛ بلکه سیاست گذاری و برنامه ریزی در هر امری.

در این "عقل ابزاری"، زنان و مردان متفاوت هستند، چرا که در نظام حکیمانه ی خلقت، برای هر کدام تعریف، جایگاه و تکالیفی روشن وجود دارد، پس باید از تناسب عقل نظری، با قابلیت سیاست گذاری و برنامه ریزی مناسب برای انجام تکالیف برخوردار باشند.

از این رو، در برخی از موارد، عقل ابزاری در مرد کامل تر است و در برخی از موارد عقل ابزاری در زن؛ و این نیز استثنا ناپذیر نمی باشد. به عنوان مثال: عقل نظری در مرد برای سیاست گذاری امور حکومتی و اجتماعی، مناسب تر است و عقل نظری در زن، برای حفظ و رشد اصیل ترین و بنیادین ترین کانون اجتماعی [خانواده] مناسب تر است.

عقل و عاطفه:

انسان سالم [اعم از زن یا مرد]، باید از دو نیرو یا شاخصه‌ی "عقل و عاطفه" برخوردار باشد، بنابراین نه مرد انسانی بدون عاطفه و یا با عاطفه‌ی کمتر است، و نه زن انسانی بدون عقل یا عقل کمتر می باشد؛ بلکه نیروی عقل ابزاری مرد از قابلیت غلبه بر عاطفه برخوردار است و نیروی عاطفه زن نیز از قابلیت غلبه بر عقل ابزاری او برخوردار می باشد و هر دو قابلیت نیز مطابق خلقت و نقش آنها در کارگاه آفرینش می باشد، و البته استثنا نیز دارد. چنان که نه زن دانشمند و متخصص کم داریم و نه بی عاطفه و جنایتکار و همین طور مردانی که عقلانیت را زیر پای عواطف و احساسات له می کنند، کم نیستند.

عقل ابزاری، الزاماً مایه‌ی رشد حقیقی نمی باشد که منتج به قرب الهی گردد، مگر آن که انسان (زن یا مرد)، از عقل نظری و عملی سالمی برخوردار باشد و عقل ابزاری را در آن راستا فعال نماید.

آیت الله جوادی آملی: «اگر کسی در مسائل سیاسی و اجرایی عاقل تر و خردمندتر بود، نشانه آن نیست که به خدا نزدیک تر است. چه بسا همین هوش سیاسی یا علمی، او را به جهنم بکشاند. چه بسا مردی در علوم اجرایی بهتر از زن بفهمد، اما توان تعدیل و عقاال کردن غرایز خویش را نداشته باشد» (زن در آینه جلال و جمال، ص

(۲۵۱)

چرا گناه در کشورهای غربی باعث بلا و گرفتاری نمی شود؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

ابتدا نسبت به درستی یک گزاره مطمئن شوید و سپس داوری نمایید و سپس پرسید: «چرا»؟!

پس، در مرتبه‌ی نخست، بسیار مهم است که برداشت و تصور افراد در مورد مفاهیم و مصادیق واژگانی چون «گناه، بلا و مصیبت» چیست؟ مثلاً گناه فقط شرابخواری و زنا می باشد، یا جهل، نادانی، غفلت، سوء مدیریت، بی تفاوتی و ... نیز گناه است؟ و در مرتبه‌ی دوم بسیار مهم است که اطلاعات افراد در چه حدی است؟ و بالاخره مهم این است که با کدام میزان می سنجد و با چقدر از اخبار مطلع است و چگونه قضاوت می کنند [که مثلاً آنها دچار بلا و گرفتاری نمی شوند]؟!

بلا، یعنی "آزمایش" و اساساً حضور موقت و کوتاه مدت انسان در زمین، برای ساخته شدن و پیمودن مراحل کمال معرفتی و عملی می باشد که در هر نفس و هر گامش، امتحان و آزمایش هست. بالاخره موجودی که به او عقل و وحی افزوده شده و نیز از قوهی اختیار و انتخاب برخوردار گردیده، باید بر سر دو یا چند راهی ها قرار گیرد، تا معلوم شود که با استفاده از امکانات و نیز اختیار خود، کدام راه را انتخاب می کند؟

« وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَبْلُوكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ » (الأنعام، ۱۶۵)

ترجمه: و او کسی است که شما را جانشینان (و نمایندگان) خود در زمین ساخت، و درجات بعضی از شما را بالاتر از بعضی دیگر قرار داد، تا شما را به وسیله آنچه در اختیارتان قرار داده بیازماید؛ به یقین پروردگار تو سریع العقاب و آمرزنده مهربان است. (کیفر کسانی را که از بومه امتحان نادرست درآیند، زود می دهد؛ و نسبت به حق پویان مهربان است.)

بنابراین، امتحان و بلا، برای همگان و در هر لحظه، هر نفس، هر نگاه و هر عملی وجود دارد، خواه اشرف مخلوقات، حضرت محمد مصطفی صلوات الله علیه و آله باشد، و یا اسفل آنها، ابلیس لعین - خواه امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام باشد، یا معاویه و یزید ملعون.

مصیبت، نیز یعنی آن چه چون تیری که درست به هدف می نشیند، به انسان اصابت می کند، و معمولاً به اصابت های ناخوشایند گفته می شود.

این "مصیبت" نیز برای همگان وجود دارد، خواه، شخص اهل عصمت و سیدالشهداء، امام حسین علیه السلام باشد، یا شمر، ابامام، جرج بوش و ترامپ - خواه مؤمن و اهل تقوا باشد، یا کافر و اهل فسق و فجور. چرا که از موارد امتحان، همین چگونگی اتخاذ مواضع و عمل، به هنگام اصابت مصیبت می باشد.

از این رو فرمود: اهل ایمان و مقاومت، کسانی هستند که به هنگام اصابت مصیبت، خود را نمی بازند، چرا که اصابت ها به "انسان" نیست، بلکه به تعلقات اوست و می گوید: اول و آخر من خداست و جز او إله، معبود و تعلق ندارم که با قطع آن، من بی هویت و بی هدف و ناامید گردم:

« وَكَانُوا يَنْبُلُونَكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ * الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ » (البقرة، ۱۵۵ و ۱۵۶)

ترجمه: قطعاً همه شما را با چیزی از ترس، گرسنگی، و کاهش در مالها و جانها و میوهها، آزمایش می کنیم؛ و بشارت ده به استقامت کنندگان!

نگاه غلط القایی:

ماده و مادی‌گرایان، به خاطر استیلای نظام سلطه و در اختیار داشتن ابزار سلطه، به اذهان عمومی [حتی اهل ایمان و اسلام]، القا کرده‌اند که بلا، مصیبت، فتنه، گرفتاری و چالش‌ها، مکافاتی برای اعمال می‌باشد، لذا هر که گرفتار شد، حتماً به ناحق است و هر که در راحتی به سر برد، حتماً بر حق است! سپس خودشان گرفتاری‌ها را به اهل ایمان و اسلام تحمیل کردند و با چپاول و غارت آنان برای خودشان رفاه درست کردند و گفتند: «پس حق با ماست و مواضع اعتقادی و عملی ما درست است»؛ چنان که فرعون نیز همین را مدعی بود و قاتلان کربلا، مدعی بودند که خدا ما را بیشتر دوست داشت که نگه داشت و امام حسین و یارانش علیهم السلام را کشت!

غربی‌ها و بلاها:

با توجه به نکات مذکور، معلوم می‌شود که "بلا و مصیبت"، غربی و شرقی - مسلمان و کافر و ... ندارد و همگان را شامل می‌گردد و مهم چگونگی اتخاذ مواضع و عملکرد در قبال آنهاست. اگر کسی به خطا "بلا" را در وقوع و اصابت حوادث طبیعی ببیند نیز باید اطلاعاتش از وقوع این حوادث در جهان کم نباشد.

● - در امریکا، ایالت کالیفرنیا، همه ساله دچار آتش‌سوزی‌هایی می‌شود که مهار آنها چندین ماه طول می‌کشد و در آخر نیز بارش باران آن را مهار می‌کند. شهرک‌های بسیاری طعمه حریق می‌شوند و شهرها از سکنه تخلیه می‌شوند و بسیاری آواره می‌گردند.

همچنین، همه ساله، طوفان‌های مهیب و با سرعت بالای صد کیلومتر، ایالت‌های بسیاری را درمی‌نوردد و خسارات مالی و جانی فراوانی به بار می‌آورد. و البته زلزله‌های مکزیک را نیز باید به آنها افزود.

● - در اروپا و کشورهایی چون انگلیس، فرانسه و آلمان نیز همه ساله شاهد وقوع طوفان‌های شدید و جاری شدن سیل‌های گسترده و ویرانی‌های شدید بوده‌ایم. و همه ساله، تابش آفتاب و گرمایی که هیچ وقت به حد تهران و اهواز نرسیده است، کشته‌های بسیاری بجا گذاشته است. و البته باید زلزله‌های شدید ایتالیا و برخی نقاط دیگر را نیز به آن اضافه نمود.

● - اگر در نگاهی بالاتر از حوادث طبیعی، بلا و مصیبت را در گرفتاری‌ها و چالش‌های اجتماعی، مدنی و اقتصادی ببینیم نیز شدت آن در امریکا و اروپا، به مراتب بیشتر می‌باشد، چنان که اوضاع اقتصادی امریکا و بسیاری از کشورهای اروپایی (نه تنها یونان و اسپانیا و ایتالیا، بلکه انگلیس و فرانسه) از سطح بحران گذشته و به مرز ورشکستگی رسیده یا از آن نیز عبور کرده است.

● - اگر در نگاهی بالاتر، بلا و مصیبت را شرایط فرهنگی، امنیت، هویت انسانی و وجدانی، شرف و غیرت ببینیم که می‌توانیم بگوییم آنها یا کاملاً مُرده‌اند و یا در وضعیت احتضار به سر می‌برند.

دست کم باید اخبار، گزارشات، آمار، تحلیل‌ها و نگرانی‌های خودشان را مطلع گردیم و سپس قضاوت نماییم.

برای توسعه‌ی رزق مشکل دارم؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

امروزه، چه کسی مشکل ندارد (البته جز عده‌ای خاص و خواص - مرفهین بی‌درد و یا غاصبان، ظالمان و تعدی کنندگان به حقوق دیگران!

● - در مورد اصل معنا، مفهوم و مصادیق "رزق"، می‌توان از هر زاویه یا لحاظی بحث نمود، مثل این که اساساً «رزق» یعنی چه؟ آیا فقط درآمد و مصرفی‌ها که در اصطلاح به آن «روزی» نیز می‌گوییم، رزق است؟ یا عمر، سلامت، عافیت - فراگیری حتی یک کلمه، یک دیدار مفید، اگر چه کوتاه - یک کتاب، معلم و دوست خوب - همسر و فرزند - دو رکعت نماز، اگر چه واجب ... و خلاصه هر چه که نصیب می‌شود (اگر چه نفس کشیدن) نیز "رزق" می‌باشد؟!

● - معلوم است که مقصود در پرسش فوق، همان «درآمد و روزی» می‌باشد که در آن نیز "مقدار"، با "برکت" متفاوت است. گاه صد هزار تومان، آنقدر برکت دارد که صد میلیون تومان ندارد. گاه مزیقه‌های مالی سبب رشد می‌شوند و گاه اسباب سقوط بیشتر را فراهم می‌کنند - گاه ثروت سبب برخورداری از امکانات جهت کمال بیشتر می‌شود، و گاه سبب غفلت، گناه و سقوط بیشتر.

● - بنابراین، فرمود که کفار فقط فراوانی در متاع دنیا را می‌خواهند، اما مؤمنان، «دنیا و آخرت حسنه» می‌خواهند:

« وَمَنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ » (البقره، ۲۰۱)

ترجمه: و برخی از آنان می‌گویند: «پروردگارا! در این دنیا به ما نیکی و در آخرت [نیز] نیکی عطا کن، و ما را از عذاب آتش [دور] نگه دار.»

پس، باید دنبال «رزق حسنه» باشیم، نه زیادتی (توسعه‌ی) مال. و البته که «رزق حسنه»، هر چه بیشتر، بهتر.

پیوستگی نظام خلقت و هدایت:

نظام عالم هستی، به هم پیوسته است، پس هر "فعلی"، "انفعالی" در پی دارد. به عنوان مثال: اگر باران نبارد، کشت و دام از بین می‌رود و خشکسالی پدید آمده، مردم را دچار گرفتاری و حتی هلاکت می‌نماید؛ و همین طور است آثار رفتار ما، در طبیعت و در خودمان.

اگر بگویند: گناه و ظلم، سبب کاهش نزول باران یا مفید واقع نشدن آن می‌گردد، یک عده می‌گویند: «ای بابا؛ اینها خرافات است»، اما اگر بگویند: در علم تجربی ثابت شد که کلام خوب یا بد، در رشد گیاه مؤثر است؛ به راحتی می‌پذیرند!

اگر قرار باشد که نتایج و عواقب ایمان و کفر - عقل و جهل - قسط و ظلم - تقوا و فسق و فساد - عقلانیت و تدبیر در مدیریت شخصی و اجتماعی، با بی‌بصیرتی و سوء مدیریت و ...، [در دنیا و آخرت] یکسان باشد که عالم هستی بازیچه و عبث خواهد بود.

واقع بینی در اقتصاد:

از جمله آثار این پیوستگی، آثار تعاملات گوناگون فردی، اجتماعی و جهانی در یک دیگر می‌باشد؛ لذا هیچ‌گاه افراد نباید گمان کنند که می‌توانند در یک جامعه و حیات اجتماعی، به صورت منفرد و مصون از صدمات بمانند. چنان که در تاریخ نیز شاهدیم که حتی شخصیت‌هایی چون پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله، خدیجه‌ی کبرا، امیرالمؤمنین، سیده‌النساء العالمین، فاطمه الزهراء و سایر انسان‌های کامل و مکرم علیهم السلام نیز به خاطر جهل، تکبر و ظلم دیگران، دچار گرفتاری‌هایی چون «شعب ایطالب - کربلا ...» و گرسنگی و تشنگی و حتی مرگ ناشی از اوضاع می‌شوند! و این در حالی است که ما تمامی دعا، ادکار و ...، برای گشایش رزق را از آنها فرا گرفته‌ایم، و البته هیچ‌گاه به معرفت و خلوص آنها نیز نمی‌رسیم.

معضلات:

الف - امروزه شاهدیم که "اقتصاد جهانی"، دچار بحران شده است. امریکا، انگلیس و فرانسه، از مرز ورشکستگی گذشته‌اند، اگر چه چون قدرت و امکانات در اختیار آنان است، از یک سو صدایش را در نمی‌آورند، و از سوی دیگر، با چپاول ثروت کشورهای دیگر و نیز چاپ اسکناس بدون پشتوانه، کنترل سیستم مالی توسط بانک‌ها، جایگزین اعتبار به جای پول و ...، این ورشکستگی کامل و رسمی را پوشش می‌دهند. اما اعلام ورشکستگی کشورهای اروپایی، چون: یونان، ایتالیا، اسپانیا و ... علنی می‌گردد!

*- بنابراین، نباید انتظار داشته باشیم که این بحران اقتصادی در جهان، روی ما (ملت ایران) اثر نگذارد و آثارش به تک تک افراد این ملت، منتقل و تحمیل نگردد!

ب - از سوی دیگر، متحمل دشمنی‌های خارجی هستیم که فقط یکی از مصادیق آن «تحریم اقتصادی» می‌باشد.

*- بنابراین، "فرهنگ و اقتصاد"، دو جبهه‌ی گسترده در "جنگ نرم" می‌باشند که به مراتب بیشتر از جنگ سخت میدانی، رواج دارد، مضافاً بر این که ممکن است دشمن در جنگ سخت، نتواند از مرزهای کشوری عبور کند، اما "جنگ نرم" مرز نمی‌شناسد.

چ- از سویی دیگر، شاهد "جنگ نیابتی اقتصادی" در داخل کشور هستیم! از یک سو اتخاذ تصمیمات و اجرای روش‌هایی که به بسته شدن کارخانجات، بی‌صرفه شدن کشاورزی و دامداری و ورشکستگی شرکت‌های تجاری می‌انجامد، و از سویی دیگر، مواضع و قراردادهای بیچاره‌کننده‌ی ملت و از سویی دیگر قاچاق کالا و ... بر اقتصاد و معیشت مردم، اثر سوء خود را می‌گذارد.

*- بنابراین، "جنگ نیابتی فرهنگی و اقتصادی" نیز، مانند یک گروهک تروریستی، در داخل، به نفع خارج، کار می‌کند - مانند القاعده، طالبان، داعش، النصره و ...، جنگ داخلی راه می‌اندازد، و البته کشته‌ها و مجروحانش، به مراتب بیشتر از جنگ سخت می‌باشد. حال آیا انتظار داریم که بر معیشت من و شما تأثیر نگذارد؟!

چ- از سویی دیگر، شاهد "سوء مدیریت" در تمامی عرصه‌ها و از جمله عرصه‌های اقتصادی هستیم. بیکاری بیداد می‌کند و آمار افزایش اشتغال را ارائه می‌دهند! - تورم وحشتناک است و آمار مهار تورم [نقطه به نقطه و ...] را می‌دهند! - در عین بحران اقتصادی و بیکاری، مالیات‌ها افزایش می‌یابد ...! اخیراً فقط انشا و نحوه‌ی

ادبیات تغییر کرده و هر فشاری را به بهانه‌ی ایجاد اشتغال و حمایت از قشرهای محروم توجیه می‌کنند! نزدیک ده سال یا بیش از آن است که مقام معظم رهبری، تنها راه خروج از این بحران را سیاست‌گذاری، برنامه‌ریزی و اجرای "اقتصاد مقاومتی" اعلام نموده‌اند و مستمر بر آن تأکید و اصرار می‌نمایند. "اقتصاد مقاومتی"، یک کلمه یا شعار هم نبود، بلکه در سیاست‌گذاری کلان، چشم انداز و ... تدوین شده و گاه ایشان ریز برنامه‌ها و بایدها و نبایدهایش را نیز بیان نموده‌اند؛ ولی چه شد؟! مگر می‌شود همان اهداف و برنامه‌ها را دنبال کرد و فقط در خیر و شعار، کلمه‌ی «در راستای تحقق اقتصاد مقاومتی» را به اول آن افزود؟!

*- بنابراین، سوء مدیریت در مجلس، دولت، وزارتخانه‌ها و دستگاه‌ها نیز اثر مستقیم بر معیشت مردم دارد. وقتی کارخانجات تولیدی بسته شدند، یعنی سرمایه‌گذار ضرر کرده است و وقتی شرکت‌ها ورشکسته شدند، یعنی سرمایه‌ها به باد رفته است، پس بالتبع کارمندان و کارگران در سطوح متفاوت با اخراج، تعدیل، بیکاری و مضیقه‌های مالی و معیشتی مواجه می‌گردند و همین اثرش را در مشاغل غیر مستقیم و تمامی وضعیت اشتغال و درآمد کشور می‌گذارد، و البته که بنده و جنابعالی و دیگران را نیز شامل می‌گردد.

دعاها و اذکار:

بی‌تردید، در چنین شرایطی، چه مردمان خردمندی که مستأصل شده‌اند و چه مردمان بی‌بصیرتی که تفکر و تدبیر لازم را ندارند و به خرافه بیشتر علاقه دارند تا حقایق و واقعیت‌ها، رو به سوی دعا و ذکر می‌آورند.

اگر چه دعا (خواندن خداوند سبحان و خواستن او) و ذکر (اتصال به رحمت واسعه‌ی الهی و یاد او در هر شرایطی)، نه تنها بسیار مهم و مؤثر می‌باشد، بلکه بشر اگر عاقل باشد، چاره‌ای جز این ندارد، چرا که خود خالق، مالک و رب چیزی نیست، اما، متأسفانه باید اذعان نمود که نگاه بسیاری از ما به "دعا و ذکر" نیز یا سطحی است و یا کلاً غلط! و همین نقیصه، زمینه را برای خرافه‌سازان و خرافه‌گرایان فراهم می‌نماید.

برخی از روی ضعف شناخت و نیز تنبلی، به دعا، به عنوان یک ورد جادویی نگاه می‌کنند و انتظار دارند که از این پایین چند کلمه‌ای را به زبان آورند، و از آن بالا (بالای مقامی)، عرش، کرسی، کائنات و مقدرات عالم، به نفع آنها بر هم ریزد و متغیر گردد!

بالا رفتن دعا و پایین آمدن و شامل شدن استجاب نیز قواعد و چارچوبی دارد، ضوابط و شرایطی دارد. اگرها و مگرهایی دارد.

*- بی‌تردید اگر هر کسی به حد خودش، تقوا را در عرصه‌های گوناگون شخصی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و ... رعایت کند، دعاها مستجاب شده و وضعیت متغیر می‌گردد.

احوال شخصی:

در عین حالی که افراد متأثر از روابط و تعاملات اجتماعی و وضعیت حاکم بر جامعه هستند (لذا موظف و مکلف به اقدام به موقع جهت اصلاح می‌باشند)، حساب هر شخص نزد خداوند رازق جداگانه است. لذا فرمود: به اهل تقوا، حیات طیبه می‌دهد. معنایش این نیست که الزاماً ثروت می‌دهد، بلکه اگر کم داشته باشد، سالم و پاک زندگی می‌کند و اگر زیاد داشته باشد، از پوسته‌ی خود خارج نمی‌شود [دچار طغیان و فسق نمی‌گردد] و بالتبع برایش گشایش‌های لازم می‌رسد.

*- بنابراین باید، دست از دعا، توکل و توسل برداریم، منتهی زمینه‌ها را با تقوا، توکل، توسل، بصیرت، تلاش صادقانه و تدابیر عاقلانه، برای استجاب دعاهایمان مساعد نماییم. انشاء الله برای تک تک و برای جامعه، فرج حاصل می‌گردد.

برخی که مرتکب گناهان کبیره نیز می‌شوند، می‌گویند: شما حق ندارید در رابطه با دیگران قضاوت کنید، هر کس دیگری در شرایط من بود نیز چنین می‌نمود. آیا قضاوت ما، نشانه درک نکردن شرایط طرف مقابله؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

چطور خودش در مورد دیگرانی که مرتکب چنین گناهانی نشده‌اند، قضاوت نموده و می‌گوید: «اگر جای من بودند، چنین می‌کردند»؟!

مگر می شود که هر کسی هر خطایی که دلش خواست را انجام دهد، بعد بگوید: کسی حق قضاوت در مورد من را ندارد؟! آیا این خودش "قضاوتی بر مبنای جهل و نیز تکبر" نمی باشد؟!

● - بارها [در همین پایگاه] به صورت مشروط توضیح داده شده که شعار «ما حق قضاوت نداریم - شما حق ندارید در مورد دیگران قضاوت کنید و ...»، یک دروغ محض و البته فریبی هدفدار می باشد. فرافکنی این شعار پوچ و غلط، از فرهنگ و ایسم های غربی شروع شد که البته اهداف اصلی آنها سیاسی بوده و می باشد. می خواهند القا کنند که شما حق ندارید بگویید: «این رژیم سلطه گر است، آن رژیم غاصب است، آن یکی جنایتکار است و ...»؛ و توجیه این است که شما از خیلی چیزها آگاه نیستید.

این توجیه غلط، برای تطهیر جنایتکاران و جنایات شان که ابتدا توسط جامعه شناسان و ایسم سازان شکل گرفت، به این نتیجه ختم شد که اوپاما رئیس جمهور امریکا، در سفر به ژاپن، به جای اظهار تأسف و ... در مورد به کارگیری بمب هستی در هیروشیما و ناکازاکی و قتل عام صدها هزار نفر، گفت: «ما پشیمان و متأسف نیستیم، در آن موقع کاری را که باید انجام می دادیم انجام دادیم - شرایط آن روز چنین ایجاب می کرد!»؛ مقدمه ای این تفکر غلط، از مباحثی چون: ارزش و ضد ارزش نداریم - چیزی به نام اخلاق نداریم - باید و نبایدی در کار نیست و ... شروع شد که همه ریشه در اندیشه ای اومانستی و روش ماکیاولیستی دارد؛ و سپس به طرق گوناگون، در اقشار متفاوت مردم دنیا، رواج داده شد.

● - در همین جمهوری اسلامی ایران، ناگهان یک هجده ای راه افتاد و از مجری گرفته، تا بازیگر سینما، تا ورزشکار و ...، به صورت همزمان شعار دادند که «ما حق قضاوت نداریم» و چون ما مردمانی معتقد به خداوند متعال هستیم، از همین راه وارد شده و گفتند: «قضاوت فقط حق خداست!»؛ در صورتی که حق تعالی به بشر، دستور قضاوت بر اساس عدل و قسط داده است.

آدم بد - کار بد:

هدف از این فرافکنی ها، همان القای "فرهنگ غرب - با اهداف سیاسی" می باشد، چرا که وقتی شما در مورد انسان حق قضاوت نداشتید و بالتبع هیچ کسی را بد یا خوب ندیدید، یعنی هیچ کاری را بد یا خوب نمی بینید و تمامی ظلم ها، جنایات و مفساد، قابل توجیه می گردند. یعنی همان شعارهای قدیمی [بد و خوب نداریم، ارزش و ضد و ارزش نداریم و ...]!

قوانین:

شرع، فقه و یا به قولی «حلال و حرام»، همان "حقوق" است که در هر دینی، مکتبی، اندیشه ای، جامعه و کشوری وجود دارد؛ حتی همان هایی که شعار می دهند: «بد و خوب نداریم»، برخوردار از هزاران هزار «باید و

نباید» می‌باشند که برای آنها ضمانت‌های اجرایی چون: «پلیس، دستگاه‌های اطلاعاتی، قوه قضاییه و دادگاه، و بالتبع مجازات‌هایی از جریمه نقدی تا حبس ابد و اعدام» دارند.

حلال و حرام:

حلال و حرام خداوند سبحان، همان حقوق و قوانین در شرع اسلام است. یعنی مبدأ و مبنای احکام، علم و حکمت الهی می‌باشد، نه رأی چند نفر در یک زمان خاص.

اگر خداوند متعال فرمود که چنین بکنید (واجب) و چنین نکنید (حرام)، برای همیشه و در هر شرایطی است و نه فقط در شرایط مطلوب. و اگر شرایط متفاوت، باید و نبایدهای دیگری را ایجاب نماید، حدود و قوانین آن را نیز خودش فرموده است و اجازه نمی‌دهد که بشر به میل خود، در شرایط گوناگون، برای خودش قوانین و بایدها و نبایدهای من‌درآوردی وضع نماید و به جای عبادت خداوند متعال، به بندگی خود و هوای نفس خود مشغول گردد؛ اگر چنین کاری روا باشد که دیگر «دین، شریعت، حقوق، فقه و احکام»، معنا و مصداقی نخواهد داشت.

به عنوان مثال، اگر فرمود: روزه‌ی ماه مبارک رمضان بر هر مکلفی واجب است، خودش فرمود که بر چه کسانی نه تنها واجب نیست، بلکه اگر روزه بگیرند نیز قبول نیست و باید قضا کنند و کفاره نیز بدهند. مانند: مسافر، یا کسی که می‌داند روزه به او ضرر و آسیب جدی می‌رساند.

● - پس چنین نیست که کسی شرابخواری کند و بگوید: شما حق ندارید قضاوت کنید که من شرابخوارم، شرایط ایجاب می‌کرد - یا دیگر مرتکب زنا و حتی زنا‌ی محصنه گردد و بگوید: حق ندارید قضاوت کنید و من را فاسد، فاسق یا فاحشه ببینید، شرایط من چنین ایجاب می‌کند (و چنان که در سؤال مطرح شد، بهانه بیاورد که شوهرم بد اخلاق است و یا ...). پس کسی نمی‌تواند بگوید: شرایط من ایجاب می‌کند که در غیر ماه مبارک رمضان (مثلاً ربیع الاول) روزه بگیرم! یا در زمانی به غیر موعد مقرر، حج واجب انجام دهم.

از بین بردن مصادیق و الگوها:

یک هدف اصلی از فرافکنی و القای این تفکر غلط، مساوی نمودن تمامی الگوها و مصادیق و بالتبع از بین بردن آنها و متعاقباً تحمیل الگوهای مطلوب خودشان است.

فرض بگیرید که به بهانه‌ی «شما حق قضاوت ندارید»، حق نداشته باشید بگویید: این عاقل است، آن جاهل - این درستکار است، آن خاطی - این متعهد و وفادار است و آن خائن - این پاک است و آن آلوده - این مؤمن است و آن کافر - این متقی است و آن فاسد و فاسق - این عادل است و آن ظالم و ...؛ بنابراین، همه در نظر شما مساوی خواهند بود.

با چنین نگاه و تفکر غلطی، زن یا مرد عقیفه با اهل فحشا، یکسان می‌شوند.

پس، شرایط او ایجاب می کرد که انسان و پاکدامن باشد و شرایط این یکی ایجاب می کرد که فاحشه باشد و هر کدام در شرایط دیگری قرار می گرفتند، همان کار را می کردند! این یک دروغ محض است.

در مورد انسانهای کامل، عاقل و حکیم می توان گفت که هر کدام در شرایط آن یکی بودند، همان کار را می کردند، چرا که آنان مبتنی بر عقل و وحی، "عمل صالح" را انجام می دهند، اما در تقابل افراد فاسد و شقی، با مؤمن و متقی نمی توان چنین گفت.

مشکلات:

مشکلات، دلیل و توجیهی برای ارتکاب به حرام (جرائم) نمی باشد و به هیچ وجهی همیشه مشکلات، جرم و فساد را بر کسی تحمیل نمی کنند.

اگر همه چیز ایجاب شرایط بود، همه چیز مساوی می شد، اما آیا هر کسی که در تنگنای مالی قرار گرفت، الزاماً دزدی می کند؟! آیا هر زنی که شوهر بداخلاق داشت، الزاماً با دیگری روابط نامشروع برقرار می کند - آیا هر مردی که جوان بود و همسری نداشت، الزاماً به زنا کشیده می شود؟! آیا هر بیکاری، الزاماً مواد مخدر می فروشد؟! آیا هر مدیر یا کارمندی که حقوقش کفاف مخارجش را نمی داد، الزاماً رشوه می گیرد؟! در این نگاه انحرافی، القا می شود که فضایل و کمالات، همه حاصل دسترنج خودمان است، اما رذایل و انحرافات همه جبری است!

بنابراین:

شعارهایی چون بنابر ظاهر این آدم که شبیه افراد فاسد و فاسق شده است، قضاوت نکنید، شاید دلش پاک است، دروغ است، چرا که بیننده راجع به قلب او قضاوت ندارد، بلکه راجع به همان ظاهر فاسدش قضاوت دارد، اگر معمولاً ظاهر، بیرون ریز (ظهور) همان باورها و گرایشات قلبی است.

پس، القائاتی چون: «بنابر ظاهر این فاسق، خائن و جنایتکار قضاوت نکنید، شاید شرایط ایجاب کرده است، شما نیز در آن شرایط همان کار را می کردید و ...، توجیه، دروغ و فریب می باشد».

مدت‌های در هر جمعی مطرح می‌شود که چرا در ایران اختلاس زیاد است؟ چرا تهمت فراوان است؟ چرا دروغ بی‌شمار است؟ چرا رابطه‌های آنچنانی رواج یافته ...؟ پس اخلاقی زیستن ارتباطی به نصیحت‌های اخلاقی و ازدیاد مجالس دینی ندارد. اخلاقی زیستن نیاز به آرامش ذهنی و ثبات اقتصادی دارد. پس لطفاً از مستحبات کم کنید و به واجبات بپردازید. به جای صرف هزینه‌های بسیار برای دعاهای مستحب کمیل و ندبه و سخنرانی‌های خسته‌کننده و مداحی‌های سوزناک و خرج برای برپایی مجالس و همایش‌های بی‌اثر؛ بهتر است این ثروت عمومی را به واجبات مردم یعنی مخصوصاً ازدواج و شغل منتقل کنید. (به نقل از استاد مصطفی ملکیان اخلاق و آسیب‌های اجتماعی)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

این همه "چرا" راجع به معضلات و آسیب‌های اجتماعی مطرح کرده و در مقابل فقط یک راه حل داده است: «جلسات دینی را تعطیل کنید»؟! عجب استادی!!؟

این "چرا"ها که ظاهراً به آسیب‌های اجتماعی توجه دارد، در هر جامعه‌ای به دو صورت مطرح می‌گردد: یک - با نگاه تحلیلی و علمی، جهت اطلاع از ریشه‌ها و اسباب و علل بروز و ظهور ناهنجاری‌ها و گسترش آن، برای رسیدن به راه کارهای علمی و عملی؛ دو - با نگاه شعاری؛ جهت مطرح کردن خود از یک سو - جنجال سازی از سوی دیگری و القای بدبینی، یأس، ناامیدی و ... از سوی دیگر. یعنی همان مثلث «زر و زور و تزویر».

اما، در هر دو صورت، باید "موضوع و محمول" با یکدیگر سنخیت و تطابق داشته باشد و پرسش ما این است که این مجموعه "چراها"، چه ربطی به "انجام مستحبات" دارد که کم کردن آنها و پرداختن به واجبات، به عنوان راه کار معرفی شده است.

آیا اختلاس‌کننده، دروغگو، خیانتکار، دزد، فاسد، فاسق، فاجر و مجرم، به خاطر ترک واجبات از یک سو و پرداختن به مستحبات از سوی دیگر، مرتکب این رذیله‌ها می‌گردد؟ یا مجلس، دولت و تمامی نهادهای اجرایی کشور، مشغول هموار سازی انجام مستحبات هستند؟! به عنوان مثال: آیا اختلاس‌کننده، چون نمازهای واجب خود را ترک نموده و به جایش نافله شب می‌خواند، اختلاس می‌کند؟!!

اصول و فروع:

هیچ تردیدی نیست که همیشه "اصول"، مقدم بر "فروع" است و فروع همیشه متکی بر اصول می‌باشد؛ اما مقصود از به کار بردن واژگان "واجب و مستحب" و بیان مصادیقی چون جلسات درس و بحث یا دعای کمیل چیست؟!!

اگر می‌خواست یک سخن علمی بگویند، باید می‌گفت: «به جای مشغول شدن به فرعیات و حواشی، به اصول بپردازید».

به عنوان مثال: اگر یک روستایی راه نداشته باشد، آب و برق نداشته باشد، مدرسه و درمانگاه نداشته باشد، سپس در آنجا به عنوان یک کار فرهنگی یا اجتماعی، کتابخانه یا سالن ورزشی تأسیس کنند، نه تنها جاهلانه، بلکه مسخره نیز می‌باشد. اما به جای دعای کمیل، به ازدواج جوانان یا اشتغال بپردازید یعنی چه؟ مگر دولت و ملت، امر ازدواج و اشتغال را رها کرده و به جایش دعای کمیل می‌خوانند. این حرف‌ها، فقط عوامفریبی است.

در اسلام عزیز، که از ناحیه‌ی خالق علیم و حکیم به عنوان دین (جهان‌بینی و شرع = بایدها و نبایدها) وضع شده و بالتبع منطبق با حقایق عالم هستی، عقل و فطرت می‌باشد، همیشه تصریح، توصیه و تأکید شده است که «هیچ گاه اصول را در پای فروع، قربانی نکنید»؛ و آنقدر تفکیک موضوعی نموده که حتی به "سلام دادن"، به عنوان اولین کلام در تعامل اجتماعی نیز توجه خاص نموده و فرموده: سلام مستحب و پاسخش واجب است. امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام: «لَا قُرْبَةَ بِالْتَوَافُلِ إِذَا أُصْرَتْ بِالْفَرَائِضِ - کارهای مستحب اگر به واجبات ضرر برساند، موجب قرب به خدا نمی‌شود / نهج البلاغه، حکمت ۳۹»

بینید درد نویسنده چیست و کجا را می‌زند؟!

چقدر بیان نورانی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، ژرف، جامع، حکیمانه و با قابلیت تعمیم است که در یک جمله‌ی کوتاه فرمودند: «كَلِمَةٌ حَقٌّ يُرَادُ بِهَا بَاطِلٌ - سخن حقی که اراده از بیان آن باطل است!»
نویسنده ده بیست چرا از معضلات اجتماعی را مطرح نموده و نتیجه گرفته که "اخلاقی زیستن"، نیازی به درس و بحث و جلسه و دعا و ... ندارد، پس دعا کمیل یا هیئات را تعطیل کنید که مستحب است، و پولش را خرج مثلاً ازدواج جوانان کنید که واجب است؟!

● - آیا مشکل نویسنده، ازدیاد بزهکاری و یا کاهش ازدواج جوانان، یا رشد نرخ بیکاری می‌باشد، و یا جلسات درس و بحث و دعا؟! هزینه اینها چقدر است که بتواند این معضلات اجتماعی را حل کند؟!
● - آیا در جوامع کوچک یا بزرگ داخلی و خارجی، که خبری از آموزه‌های دینی و دعا در آنها نیست، دیگر ناهنجاری‌هایی چون: اختلاس، فحاشی، تجاوز، سرقت، ترور و ... وجود ندارد، یا به مراتب بیشتر و شدیدتر می‌باشد؟!

● - اخلاق یعنی چه و چیست و چگونه باید در فرد و جامعه محقق گردد؟! آیا بدون هیچ تحقیق، علم و آموزه‌ای، می‌توان تعریفی از اخلاق ارائه داد و سپس آن را به کار بست و یا مطالبه نمود؟!

● - علم اخلاق، از زمان حضرت آدم علیه السلام در علوم دینی، و دست کم از زمان ارسطو تا کنون در علوم انسانی و نظری (به اصطلاح آکادمیک)، مورد بحث بوده است و حتی پسا پست مدرن‌ها نیز مجبورند به آن توجه

ویژه‌ای داشته باشند؛ چه شده که تا نوبت به آموزه‌های اسلامی (قرآن و حدیث) که می‌رسد، می‌گویند: **پولش را صرف کارهای دیگری کنید!؟**

● - "دعا" همان خواندن کسی و خواستن از اوست؛ لذا انحصاری به دعای کمیل یا دعای سمات ندارد؛ یک امر عقلی، فطری، اجتناب ناپذیر و فراگیر می‌باشد و استثنا پذیر نیز نمی‌باشد. همگان در هر لحظه مشغول به دعا (خواندن‌ها و خواستن‌ها) می‌باشند، چون همه فقیر هستند و هیچ کسی غنی بالذات نمی‌باشد.

بنابراین، کسی که خداوند سبحان که خالق، مالک، رب و رازق اوست را از زندگی خود حذف کند، یقیناً جایگزین‌های دیگری پیدا می‌کند، آنها را إله و معبود و رب (صاحب اختیار و تربیت کننده‌ی امور خود و عالم) می‌داند، آنها را می‌خواند و از آنها می‌خواهد. مانند بی‌دین‌های غرب‌زده!

●●● - پس نویسنده، نه تنها در پی یافتن ریشه‌ها، اسباب و علل آسیب‌های اجتماعی نبوده، بلکه از تیتز آنها، سوء استفاده ابزاری کرده تا نتیجه بگیرد که "توحید، معاد، اسلام، عقل، علم، درس، بحث، وعظ، دعا و ... را کنار بگذارید و جاهلانه و با جهان‌بینی شکمی و زیرشکمی زندگی کنید و به هیچ منشأ حق و منبع فیضی متصل نگردید، تا ما راحت‌تر شما را به استعمار بکشیم!

و این سخن جدیدی نیست، در ادوار جاهلیت گذشته و حال نیز همین حرف‌ها بیان شده و می‌شود.



تاریخ-دی ۹۶

دانشجوی هم اتاقی من می گوید: اصلاً قیام امام حسین به این بزرگی نبوده و ما بیخودی بزرگش کردیم و به اون جنبه‌ی افسانه‌ای داده‌ایم!؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

به خود و دیگران متذکر شویم که گام نخست شیطان پس از نفوذ، ایجاد شک و تردید است؛ و انسان را از همین راه به کفر (پوشاندن حق و حقیقت) می کشاند، اما به همین مقدار نیز بسنده نمی کند، بلکه به لجاج و دشمنی می کشاند تا آدمی را با خودش به قعر جهنم ببرد! بنابراین، بسیار هوشیار و دقیق باشیم که دست کم در مورد آن چه نمی دانیم، سکوت کنیم تا با شیاطین همصدا و همراه نگردیم.

دانشجو یا دانشمند نیز یک انسان است مانند سایرین؛ بنابراین، او نیز گرایشاتی دارد که بر نوع و زاویه‌ی نگاه او تأثیر می گذارد.

ما گمان می کنیم هر که کافر یا مشرک شد، یا انکار و تکذیب نمود، یا در موضع عناد و لجاج قرار گرفت، حتماً مشکل علمی دارد و اگر بتوانیم با او بحث نموده و چند دلیل مستدل و مستند بدهیم، حتماً قبول خواهد کرد! در حالی که اصلاً چنین نیست؛ وگرنه به محض آغاز دعوت انبیای الهی، با آن همه دلایل عقلی و علمی «بینه‌ها» و آن همه معجزات، همگان به اوج معرفت و ایمان رسیده و تسلیم می شدند. اما شاهدیم که عده‌ی کمی ایمان آوردند، عده‌ی بیشتری کفر ورزیدند (حق را پوشاندند)، و عده‌ی کم یا زیادی نیز کمر به دشمنی بستند و اقدام به قتل، ترور و کشتار جمعی نمودند. آیا فراعنه در آن روزگار و شیطان اکبر امروز، (نظام سلطه به رهبری امریکا)، علم ندارند؟! به حسب ظاهر که بسیار آراسته‌تر، فرهیخته‌تر، دانشمندتر، پیشرفته‌تر، متمدن‌تر و البته مدعی‌ترند؛ اما به حسب واقع، بسیار عقب‌افتاده، مرتجع، متعصب در جهالت خود (مثل فرعون) و البته وحشی‌ترند. هنوز همان حرف‌ها و ادعاهایی را دارند که فرعون سه هزار پیش داشت و همان رفتار را دارند که او و فراعنه‌ی قرون وسطایی داشتند.

این همان نکته‌ی بسیار حایز اهمیتی است که خداوند متعال در کلام وحی بدان متذکر گردید، تا بندگانش هوشیار و بصیر باشند، و با ظاهر بینی و سطحی‌نگری، فریب نخورند:

« أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا » (الفرقان، ۴۴)

« آیا می‌پنداری که بیشتر آنان می‌شنوند یا می‌فهمند؟! (خیر)، آنان فقط همچون چهارپایانند، بلکه گمراه‌ترند! ». بله، بسیاری قلب‌شان مریض نیست، عناد و لجاجی ندارند، اما علم و آگاهی ندارند. چنین افرادی حتی اگر در اعماق ظلمات کفر فرو رفته باشند، با دیدن اولین بارقه‌های نور، به سوی حرکت می‌کنند، چنان‌که ساحران آل فرعون چنین نمودند؛ اما بسیاری دیگر مشکل علمی، یا استدلال عقلی، یا استناد تاریخی و ... ندارند، بلکه به خاطر اهداف، آمال، امیال و اغراض متعارضی، دوست ندارند که حقایق را بشنوند، در آن تعقل و تأمل نمایند و بپذیرند.

● - حال شما به جای بحث و تحلیل، به این دانشجوی هموطن و هم اتاقی بگویید: این که اصرار داری « اصلاً قیام امام حسین (علیه السلام) به این بزرگی نبوده و ما بیخودی بزرگش کردیم و به اون جنبه‌ی افسانه‌ای دادیم»، مرا نیز فکر فرو برد و مصمم شدم که تحقیق مجددی بنمایم، چرا که بالاخره ما دانش‌پژوه و دانشجو هستیم و نباید عوامانه ببینیم، بپذیریم یا رد کنیم. لذا برایم چند پرسش اولیه پیش آمده که لابد تو می‌دانی که چنین می‌گویی؛ پس ابتدا از تو می‌پرسم:

یک - امام حسین علیه السلام، چه شخص و چه شخصیتی بود؟

دو - یزید چه شخص و شخصیتی بود؟

سه - هدف امام حسین علیه السلام از این قیام چه بود؟ چه ضرورتی برای این حرکت و نهضت می‌دیدند؟

چهار - هدف و قصد یزید از به راه انداختن ماجرا و به بار آوردن فاجعه کربلا چه بود؟

پنج - طرفداران هر دو، ادعای مسلمانی داشتند، تفاوت اسلام حسینی (ع) با اسلام یزیدی چیست؟

شش - نتایج این قیام، در آن روز، در طول تاریخ و امروز چه بوده و هست؟

هفت - نتیجه‌ی پیروی از اسلام معاویه‌ای و یزیدی (امروز اسلام امریکایی و انگلیسی)، چه بوده و هست؟

هشت - ما به کنجای این ماجرا جنبه‌ی افسانه‌ای داده‌ایم؟

به او بگویید: من پاسخ‌های علمی، عقلی و مستدل می‌خواهم، لذا پاسخ شعاری نده. و اگر دیدید برای هیچ کدام پاسخی ندارد، چون اصلاً شناختی ندارد، معترضان بگویید: «تو حتی اطلاعات تاریخی نداری، پس چرا مدعی هستی که قیام ایشان به این بزرگی نبوده؟!»

محک سنجش:

از چنین مدعیانی برسید: یک حرکت، یک نهضت و یا یک قیام را با چه محکی وزن کشی یا اندازه گیری می کنید و می گوئید: بزرگ بود، کوچک بود، به این بزرگینود و یا ...؟! اختصاصی به قیام امام حسین علیه السلام نیز ندارد، به عنوان مثال: انقلاب روسیه، یا انقلاب فرانسه، یا جنگ جهانی اول و دوم و یا قیام و نهضت مردم ایران علیه رژیم ستم شاهی در سال ۱۳۵۷ که منجر به سقوط رژیم سلطنتی پس از ۲۵۰۰ سال و جایگزینی جمهوری اسلامی ایران گردید، یا هشت سال دفاع مقدس و ... را با چه معیار، محک و میزانی می سنجید که بگوئید: مهم بود یا خیر؟ بزرگ بود یا خیر؟ به حق بود یا خیر؟ اثر گذار بود یا خیر؟ هدفش بزرگ بود یا خیر؟ نتیجه اش مثبت داشت یا منفی و ...؟! ...

و اگر دیدید که هیچ ملاک، محک و میزانی ندارد، بدانید که تابع هوای نفس است، لذا بحث مستدل، مستند، تحلیلی و ...، مشکلی از او حل نمی کند و ابتدا باید متوجه خودش گردد.

بزرگی قیام امام حسین علیه السلام:

اگر صدها کتاب در بزرگی و عظمت قیام امام حسین علیه السلام نوشته شود، باز حق مطلب بیان نمی گردد، چنان که سیزده قرن است که دانشمندان، پژوهشگران، تحلیل گران، سیاست شناسان، فلاسفه، حکمای علم و اخلاق و ... در این مورد نوشته اند و هنوز حرف بسیار است، پس ما با این ضیق امکان و فقر علمی چه بگوئیم؟

* - بزرگی قیام امام حسین علیه السلام، به بزرگی بعثت رسولان الهی است، چرا که "امام بر حق" حرکت نموده و به میدان آمده است. چنان که رسول اعظم صلوات الله علیه و آله فرمودند: «حُسَيْنٌ مِنِّي وَ اَنَا مِنْ حُسَيْنٍ - حسین از من است و من هم از حسینم».

(این حدیث در موثق ترین منابع حدیثی شیعه و سنی آمده است، از جمله: الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، شیخ مفید ج ۲ ص ۱۲۷؛ کامل الزیارات، محمد بن قولویه ص ۵۳ ح ۱۱؛ المناقب، ابن شهر آشوب، ج ۱ ص ۷۴؛ ارشاد: ج ۲ ص ۱۶۷؛ کشف الغمه: ج ۲ ص ۱۱؛ بحار الانوار، مجلسی، ج ۴۳ ص ۲۶۲ ح ۱؛ سنن ترمذی: ج ۵ ص ۳۲۴ ح ۳۸۶۴).

بنابراین، هر کسی به همان اندازه که اهمیت و بزرگی بعثت رسولان الهی را می شناسد و درک می نماید و به آثار مثبت آن در حیات بشری پی می برد، به همان نسبت بزرگی این قیام را درک خواهد نمود.

* - عظمت قیام امام حسین علیه السلام، به عظمت قرآن کریم و اسلام عزیز (نفوذ ناپذیر) است، چرا که "امام"، عدل قرآن کریم است، قرآن حی و ناطق است، قرآن مجسم و عملی است، چنان که رسول اعظم صلوات الله علیه و آله، در حدیث شریف ثقلین فرمودند: «إِيَّهَا النَّاسُ! إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا: کتاب الله و عترتی أهل بیتی، فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرَقَا حَتَّى يردَا عَلَيَّ الْحَوْضَ ... - ای مردم! همانا من در میان شما (برای

پس از رحلت)، دو بار سنگین را به امانت می‌گذارم: کتاب خدا و عترت و اهل بیت. تا زمانی که به این دو تمسک بجوید، گمراه نخواهید شد. این دو از هم جدا نمی‌شوند تا زمانی که در حوض کوثر بر من وارد شوند.»

[این حدیث شریف نیز در معتبرترین کتب حدیثی شیعه و سنی آمده است، مانند: الاحتجاج، شیخ طبرسی، ج ۲، ص ۱۹۵ (شیعه) - و - صحیح مسلم، ج ۲، ص ۴۴؛ سنن ترمذی، ج ۱۲، ص ۲۵۸؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۴۴، ص ۱۳۴؛ لمعجم الکبیر، طبرانی، ج ۵، ص ۸۹... (سنی)].

*- بزرگی و شعاع قیام امام حسین علیه السلام، به وسعت ظهور تمام اسلام، از اصول عقاید گرفته تا فروع و احکامش، می‌باشد، چرا که در طی حرکت و نیز در ده روز آخر و به ویژه تاسوعا و عاشورا، تمام اسلام را به نمایش گذاشتند.

« هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ » (الصف، ۹)

ترجمه: اوست کسی که فرستاده خود را با هدایت و آیین درست روانه کرد، تا آن را بر هر چه دین است فائق گرداند، هر چند مشرکان را خوش نیاید.

- *- عظمت قیام ایشان، به عظمت رویارویی تمام حق، در مقابل تمام باطل می‌باشد.
- *- بزرگی قیام ایشان، به بزرگی اهمیت تفکیک و مرکزگی بین اسلام ناب محمدی صلوات الله علیه و آله، و اسلام معاویه‌ای و یزیدی (یا امروزه اسلام امریکایی و انگلیسی) می‌باشد.
- *- عظمت قیام ایشان، به عظمت تأثیر آن در طول تاریخ بشر و مسلمانان عالم می‌باشد، تا ظهور و پس از آن.
- *- عظمت قیام ایشان، به عظمت محشر و قیامت و "یوم الفصل" است، روزی که صف دوستان خداوند سبحان، از صف دشمنان او جدا می‌شوند - بین "حزب الله" و "حزب الشیطان"، فاصله می‌افتد، فاصله‌ای از اعماق جهنم، تا اعلیٰ علین بهشت.
- ***- پس کسی که آن عظمت‌ها را نشناخته، درک و باور ننموده، این عظمت را نیز نخواهد شناخت، اگر چه با چشم مشاهده کند (مانند سفیانی‌ها، شامیان، کوفیان و ...)، چه رسد به این که بخواند با نور علم ببیند و با عقل سلیم بشناسد و با قلب پاک باور نماید و ایمان بیاورد.



پاسخ های کوتاه-دی ۹۶

س ۴۱۱ - اکثر بازیگران و افراد مشهور از یک چیز خیلی گله دارند و مکرر به همه توصیه می کنند که ما حق قضاوت نداریم و یا زود قضاوت نکنید. آیا خود این افراد در این قضاوت شدن ها مقصر نیستند؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

اگر فقط بگویند: «زود قضاوت نکنید»، حرف صحیحی است، انسان نباید با عجله و بدون علم و یقین قضاوت کند؛ اما اینها پا را فراتر گذاشته و با تقلید از این شعار در غرب، می گویند: «اصلاً قضاوت نکنید»، و این یک دروغ فریبنده ای بیش نیست. انسان برای انتخاب پیراهن یا جورابش نیز قضاوت می کند و سپس بر می گزیند.

● - شعارهایی چون: ما حق قضاوت نداریم، یا حق نداریم قضاوت کنیم، یا قضاوت کار آدمها نیست، فقط خدا قاضی است و ...؛ توهین آشکاری به عقل و شعور آدمی (و مخاطبین) است. این شعار یعنی: ای مردم بی فکر، بی منطق، بی جهت، بی هدف و بی تفاوت... و در نهایت بی تصمیم و بی مسئولیت باشید - منفعل، همیشه راضی، خود کم بین، تحقیر شده و به استثمار درآمده باشید - ناهم باشید، فقط نگاه کنید، نظاره گر باشید، اما هیچ گاه قضاوت نکنید.

زندگی سراسر قضاوت است:

انسان از وقتی به دنیا می آید، انتخاب می کند و انتخاب نیز حاصل قضاوت است. پس "حق قضاوت نداریم"، یعنی حق شناخت "حق و باطل" - "خوب و بد" و "ارزش و ضد ارزش" را نداریم.

این یک حقه ی استعماری است، سراسر زندگی انسان با انتخاب هایش شکل می گیرد، خواه در امور جزئی یا کلی - اعتقادات یا عملکردها - جاذبه ها یا دافعه ها - خوشایندها و ناخوشایندها و ...، و این انتخاب ها، همه ریشه در قضاوت دارد.

چه انتخاب إله و معبود باشد، چه انتخاب محبوب و معشوق باشد - چه انتخاب راه و روش زندگی (دین) باشد ... و چه انتخاب یک مسکن، یک لباس یا حتی جدا کردن سیب و زمینی و گوجه فرنگی به هنگام خریدن یا خوردن. و همه بر اساس "قضاوت" انتخاب می شوند.

بنابراین باید گفت: به هنگام ضرورت داوری و قضاوت، عدل و قسط را رعایت کنید و درست قضاوت کنید، اگر چه حتی به ضرر خود یا خویشان و نزدیکانتان باشد:

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا وَإِنْ تَلَوُّوا أَوْ تُعْرَضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا » (النساء، ۱۳۵)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، پیوسته به عدالت قیام کنید و برای خدا گواهی دهید، هر چند به زیان خودتان یا [به زیان] پدر و مادر و خویشاوندان [شما] باشد. اگر [یکی از دو طرف دعوا] توانگر یا نیازمند باشد، باز خدا به آن دو [از شما] سزاوارتر است؛ پس، از بی هوس نروید که [در نتیجه از حق] عدول کنید. و اگر به انحراف گرایید یا اعراض نمایید، قطعاً خدا به آنچه انجام می‌دهید آگاه است.

نقش هر کس در قضاوت دیگران:

اگر چه ممکن است که انسان هر چه باشد (حتی معصوم علیه السلام)، دیگران به عمد یا سهو، قضاوت غلطی در مورد او بنمایند، یا حتی با تهمت و شایعه و ... تخریش کنند، اما هر کسی موظف است، ضمن آن که بر مواضع حق قرار گرفته و به حق عمل می‌کند، از مواضع اتهام، یا زمینه‌سازی برای گمان‌های خطا، دوری نماید. فرض کنید: کسی با یا قیافه‌ی ناهمگون با فرهنگ دینی و ملی، پوشش عجیب و قریب و نامناسب، ادبیات و لحن گفتاری بسیاری سخیف زننده و ...، در جمعی حاضر شود و بگوید: «اوه، نه! لطفاً زود قضاوت نکنید، شاید من یکی از عرفای عصر حاضر و مقربین درگاه الهی باشم»!

خیر، اصلاً این چنین نیست؛ هم ظاهر مهم است، هم باطن مهم است، هم پرهیز از مظانّ اتهام. لذا پیامبر اعظم صلوات الله علیه و آله فرمودند: « **إِتَّقُوا مِنْ مَوَاضِعِ التُّهْمِ** - از مواضع اتهام پرهیز کنید - و امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: « **مَنْ وَضَعَ نَفْسَهُ مَوَاضِعَ التُّهْمَةِ فَلَا يَلُومَنَّ مَنْ أَسَاءَ بِهِ الظَّنَّ** - هر که خود را مواضع اتهام قرار دهد، نباید بدگمان به خویش را ملامت نماید / نَحْجُ البِلاغَة، حکمت ۱۵۱»؛ و احادیث و روایات در این معنا بسیار است.

س ۴۱۲ - می‌گویید: خبر دارید که هاشمی شاهرودی در آلمان توسط پروفیسور سمیعی عمل شد؟ چرا نرفت امام رضا (ع) برا معالجه؟! اینا که مردم را می‌فرستند زیارت و میگن شفا میده، خودشون میان اروپا برا معالجه!

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

حرص، بغض و کینه به انضمام نادانی کسانی که قلب‌شان بیمار است، از همین مواضع معلوم و روشن می‌شود.

بدیهی است که هدف از این جوسازی، فقط آیت الله شاهرودی نمی باشد، بلکه مسئله ایمان، توکل و توسل مردم را قصد کرده اند. پس باید به اصل موضوع دقت نمود.

● - اهل ایمان (اگر چه ایمان ضعیف)، می دانند که برای معالجه، چه به محضر امام رضا علیه السلام مشرف گردند و چه نزد پزشکان در ایران یا خارج از کشور بروند، "شفا" دست خداوند متعال است. «یا مَنْ إِسْمُهُ دَوَاءٌ وَ ذِكْرُهُ شِفَاءٌ يَا مَنْ يَجْعَلُ الشِّفَاءَ فِيمَا يَشَاءُ مِنَ الْأَشْيَاءِ» (سید بن طاووس، مفاتیح)

ترجمه: ای که نامش دوا و ذکرش شفا است ای که بنهد شفا را در هر چیزی که بخواهد.

بنابراین، اثر پزشک و دارو نیز به اراده، مشیت و خواست اوست. چنان که آدمی هر چه کار و تلاش کند، رزق و روزی دست اوست. اما انسان باید تلاش خود را بکند، تا شرایط، زمینه ها و اسباب دریافت فیض برای او مهیا و مساعد گردد.

● - بنابراین، از حضرات محمد و آل محمد صلوات الله علیه و آله گرفته تا ذکر و دعا و یا پزشک، دارو و سایر امور لازم برای بهبود، همه در نظر اهل ایمان، فقط "وسیله" هستند. اما رجوع به وسایل نیز یک واجب عقلی، شرعی و عین عمل به وحی می باشد.

● - تا کنون هیچ کسی نگفته که برای بهبود و معالجه، یا کسب درآمد و معاش، یا تحصیل علم و ازدیاد ایمان، فقط و فقط به زیارت بروید، یا به دعا و ذکر و ... بسنده نمایید. پس مدعیان فقط با دروغ جوسازی می کنند.

● - اگر باور مؤمنان بر این بود که برای معالجه، زیارت، دعا و توسل کافیه است، ابتدا رشته پزشکی و داروسازی را از دانشگاه ها حذف می کردند و سپس تمامی مطب ها، بیمارستان ها و داروخانه ها را تعطیل می کردند.

● - هر بیماری [اعم از مؤمن یا کافر]، می داند که چه معالجه شود و چه نشود، بالاخره دیر یا زود می میرد؛ اما به حکم عقل، فطرت، وحی و یا حتی غریزه طبیعی، می داند که باید برای بهبود بیماری خود تلاش نماید.

● - پروفیسور سمیعی، جراح مغز و اعصاب، یک ایرانی مسلمان است که در دنیا بی بدیل می باشد، پس عجیب و قریب نیست اگر در ایران بگویند، این عمل را فقط وی می تواند انجام دهد. وی نیز همیشه نمی تواند بدون برنامه ریزی قبلی، به ایران سفر نماید، ده ها نوبت عمل جراحی دارد.



اعتقادی-بهمن ۹۶

شبهه در مورد عدل خداوند هستش که از من پرسیده شده: اگر خدا عدل دارد، گناه بچه و یا فردی که معلول یا مریض مادر زادی است چیست و این چه عدلی است؟!

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

مگر بیمار مادرزادی، خارج از نظام حاکم بر خلقت، مستقیم از آسمان نازل شده است؟

اگر می‌پرسید: «اگر خدایی هست ...؟!» بسیار بهتر بود، چرا که در چنین حالتی، سؤال کننده در اصل وجود خداوند متعال تردید نموده است، اما وقتی می‌پرسد: «اگر خداوند عدل دارد ... این چه عدلی است؟»، وجودش را نفی و انکار نموده، بلکه مدعی شده که العیاذ بالله «او هست، ولی عادل نیست»!

اگر دقت فرمایید، این دو موضع، بسیار با هم متفاوت هستند، اولی وجود خدا را باور ندارد، اما دومی تردیدی در اصل وجود ندارد، بلکه به دشمنی برخاسته است.

بنابراین، در اینگونه شبهات، موضوع اصلی عدل الهی یا معلول مادرزاد بودن یک نوزاد نمی‌باشد، بلکه القای نوعی عداوت، دشمنی و لجاجت با خداوند متعال می‌باشد که طی مراتب سقوط، مرحله‌ی بعد از کفر می‌باشد.

● - اینگونه شبهات، بر دو محور «اگر» و «پس» استوار می‌شوند، در بخش "اگر" موضوع شبهه طرح می‌گردد، و در بخش "پس"، هیچ پرسشی وجود ندارد، بلکه با یک داوری و نتیجه‌گیری غلط، یک معنای غلطی القا می‌شود! مانند: «اگر خدا عادل است، پس چرا نوزاد معلولی به دنیا می‌آید؟!»

عدل خداوند متعال:

همگان می‌دانند [و باید بدانند] که "عدل" به هیچ وجهی به معنای "مساوات" نمی‌باشد، بلکه قرار دادن هر چیزی به جای خودش می‌باشد که البته مستلزم علم، حکمت و قدرت می‌باشد و نقطه‌ی مقابل آن نیز "ظلم" است؛ حال آنان که در عدل خداوند سبحان شبهه می‌کنند، چه مقصودی دارند جز آن که القا کنند: او [العیاذ بالله] ظالم است؛ و این چنین بندگانش را به دشمنی با او (نه انکار او) بکشانند.

هیچ کس نگفته و نمی گوید که "عدل" به معنای مساوات است، مگر آن که بخواهد با مغلظه منحرف نماید! آیا کسی معترضانه می گوید: چرا از خاک یکی آدم می شود و دیگری درخت؟! یا چرا موی یکی مشکی است و دیگری خرمایی؟! یا چرا قد یکی بلند است و دیگری کوتاه، ... پس عدل چه شد؟!

نظام خلقت:

نظام خلقت، علیمانه، حکیمانه، منظم، مرتبط و البته عادلانه است، چرا که هر چیزی در جای خودش قرار گرفته است و در سیر حرکتش ربوبیت می گردد. نه خورشید از مدارش خارج می گردد، نه ماه و نه زمین و نه ...:

« لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ » (یس، ۴۰)

ترجمه: نه خورشید را سزااست که به ماه رسد، و نه شب بر روز پیشی می گیرد؛ و هر کدام در مسیر خود شناورند.

قدر (اندازه):

این نظم حکیمانه، به خاطر علیمانه بودن خلقت است که فعل خداوند علیم و حکیم می باشد. پس او برای هر چیزی "قدر = اندازه" ای قرار داده و سپس بر اساس همان اندازهها (مقدرات) هدایت می کند. چنان که ما نیز در صنعت همین کار را می کنیم.

« الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى * وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى » (الأعلى، ۲ و ۳)

ترجمه: همان خداوندی که آفرید و منظم کرد (هماهنگی بخشد) * و همان که اندازه گیری کرد و (سپس) هدایت نمود.

اگر اندازهها (مقدرات) نباشد، حیاتی باقی نخواهد بود، چه رسد به این که کشفی توسط انسان انجام پذیرد. ما نیز در کشف و استفاده از علوم گوناگون، همین کار را می کنیم، یعنی اندازههایی را که خداوند قادر قرار داده می شناسیم و بر اساس آنها تجزیه و ترکیب می کنیم و نتیجه ای در قالب اندازهها (مقدرات) به دست می آوریم. پس اگر کسی به یک لیوان آب، یک قاشق شکر افزود، دیگر فریاد نمی زند که این چرا شیرین شد، چرا شور نشد، چرا ترش نشد، پس عدل کجاست؟!

عدل و اندازهها (مقدرات):

بنابراین، عدل به معنای اندازه و نظم داشتن، و قرار گرفتن علیمانه و حکیمانه ی هر چیزی در جای خودش، بر تمامی اجزای عالم هستی و تعامل مستقیم یا غیر مستقیم آنها بر یک دیگری حاکمیت دارد. کسی نمی تواند بذر گندم بکار و رویش طلا یا الماس را انتظار داشته باشد. به قول مولوی: «گندم از گندم بروید، جو ز جو»، و به قول حافظ: « هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت».

عدل و نقص عضو:

آیا اگر تیزی (شیشه، چاقو، تیغ و ...) پوست دست انسان را پاره کند، خلاف عدل است؟ آیا اگر زهری انسان را بکشد، خلاف عدل است؟ آیا اگر جنگل بزرگی با اندکی آتش دچار حریق گردد، خلاف عدل است؟ اگر پدری شراب بنوشد و فرزندش یا چند نسل بعدش دچار عارضه شوند، خلاف عدل است؟! پس چرا القا می‌شود که قوانین حاکم بر خلقت (علت و معلول و ...) همه جا درست است و کار خود را می‌کند، به جز درباره‌ی به دنیا آمدن نوزاد با نقص عضو؟! مگر با دو تا شعار و تحریک احساسات، می‌شود قوانین را تغییر داد؟!!

● - اگر اسلام عزیز متذکر شود که آثار عملکرد و رفتار شما، تا نسل‌های بعدی و حتی تا برپایی قیامت باقی می‌ماند، یک عده با تعجب و چه بسا با تمسخر، انکار کنند؛ اما اگر در علم تجربی ثابت شود که وارث اثر دارد، یا چگونگی عملکرد پدر و مادر، در چگونگی تشکیل نطفه، انتقال آن و سلامت نوزاد اثر دارد؛ یا فعالیت کارخانجات در امریکا، بر تولید گازهای گلخانه‌ای و آب و هوای سراسر دنیا اثر دارد، قبول می‌کنند!

● - اگر علم تجربی، فقط در چند مورد کشف شده، بگوید: نه تنها چگونگی خوراک، بلکه چگونگی ورزش و نرمش، و حتی چگونگی رفتارها (آرام بودن، عصبی شدن، نگران شدن و ...) در سلامت گیاه، حیوان و نوزاد انسان اثر دارد، می‌پذیرند؛ اما نوبت به خداوند سبحان که می‌رسد، تمام عقول و علوم را تعطیل کرده و می‌گویند: «این نوزاد ناقص الخلقه به دنیا آمد، پس عدل او کجاست؟!»

● - امروزه با رشد علمی، برخی از علت و معلول‌ها شناخته شده است و دستورالعمل‌هایی نیز برای سلامت نطفه (پیش از ازدواج)، تشکیل نطفه (حین انتقال) و مراقبت در پرورش آن (جنین در رحم مادر) به مردم آموزش داده شده است، اما هنوز ناشناخته‌ها بسیار است، اگر چه در آموزه‌های اسلامی، به برخی از آنها تصریح شده است و عده‌ای منتظرند که مکتشفان غربی بگویند، تا قبول کنند! پس اگر کسی رعایت نمود، نگوید: «پس عدل خدا کجاست؟!»! عدل خداوند همین است که اگر قوانین حاکم تکوینی و تشریحی را رعایت نمودی، به نتایج نامطلوب آن می‌رسی، چه در دنیا و چه در آخرت.

چند حدیث:

پیامبر اعظم، صلوات الله علیه و آله: هم آغوشی (جهت بچه‌دار شدن) را برای آخر شب بگذارید؛ زیرا برای بدن مناسب، برای فرزنددار شدن امیدوارتر و فرزند عاقل‌تر خواهد شد. (وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۸۲)

پیامبر اعظم، صلوات الله علیه و آله: یا عَلِيُّ، لَا تُجَامِعِ امْرَأَتَكَ مِنْ قِيَامٍ؛ فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ فِعْلِ الْحَمِيرِ، فَإِنَّ قُضِيَ بَيْنَكُمَا وَلَدٌ كَانَ بَوَالًا فِي الْفِرَاشِ كَالْحَمِيرِ الْبَوَالَةِ فِي كُلِّ مَكَانٍ (النهاية: ج ۳، ص ۴۰۶ «فأم»)

ترجمه: ای علی! ایستاده با همسرت نزدیکی مکن؛ چرا که این کار، کارِ خران است؛ و اگر میانتان فرزندی تقدیر شود، ادراک کننده در بستر باشد، چنان که خران در هر مکانی پیشاب می‌ریزد.

امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام: وقتی به قصد فرزند، خرامان به سوی همسر خویش می شتابی، به عورت او نگاه مکن! مبادا فرزندی نایبنا تو را پدید آید. (وسائل الشیعه ج ۱۴، ص ۸۷)

امام رضا علیه السلام: هیچ گاه با شکم سیر با همسر خود هم بستر نشوید که این کار موجب بیماری و چه بسا موجب مرگ خواهد شد. (سفینه البحار، ج ۱، باب الجمع)

امام باقر علیه السلام: به قصد بچه دار شدن، در حال جنابت با همسرت هم آغوش مگرد، بهتر است غسل کنی، اندکی آرام گیری، پاک و طاهر شوی و سپس . . . ؛ اگر چنین نکردی و فرزندی مجنون و کم عقل نصیبت شد، کس دیگری جز خود را نکوهش مکن. (وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۰۶)

اگر خداوند نه زن است و نه مرد، چرا در قرآن همیشه با ضمیر مذکر از خود یاد می کند؟ خداوند مگر قادر مطلق نیست، چرا برای اشاره به خود از ضمیر مخصوص استفاده نکرده است؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

خدا نه زبان خاص دارد و نه نیازی به آن دارد؛ ما نیاز به زبان داریم. پس در واقع پرسش این می شود که چرا برای خودش زبان مخصوصی خلق ننمود؟! خب، چنین زبانی را کی می فهمد که هدایت هم بشود؟! ابتدا برای ذهن خود روشن نمایید که شبهه یا سؤال شما چیست؟ شبهه در جنسیت نداشتن و زن یا مرد نبودن خداوند است، یا شبهه ای در این خصوص نیست، بلکه پرسش از این است که چرا زبانی خاص خود خلق ننموده است؟!

جنسیت نداشتن خداوند متعال، «اگر» ندارد؛ هر که جسمیت و جنسیت داشته باشد خدا نیست، بلکه از مخلوقات و آن هم از نوع مادی اش می باشد.

● - نرینگی و مادینگی، فقط در برخی از موجودات زنده، از گیاه، حیوان و انسان وجود دارد، در همین عالم ماده نیز عناصر بسیاری وجود دارد که جسمیت دارند، اما جنسیت ندارند. مانند: آب، خاک، باد، آتش، خورشید، ماه، ستاره ها و

● - در عالم مجردات نیز جنسیت وجود ندارد. مانند عقل، روح، فرشتگان و

● - خداوند سبحان، هستی محض و کمال است و محدود به هیچ حدی نمی باشد، چرا که هر حدی، گواه بر نقص دارد و موجود محدود و ناقص، حتماً مخلوق است و نه خالق.

مخلوقات عالم را او آفریده است و به تناسب حکمت آفرینش آنها، برای شان "چیستی" قرار داده است. برخی از این مخلوقات، در پایین‌ترین مرتبه وجود قرار دارند، لذا از جسم مادی برخوردار شده‌اند و برخی از همین موجودات مادی (نه همه آنها) را نیز از جنسیت (نر و ماده) برخوردار نموده است تا با زوج شدنشان، تولید مثل کنند.

ادبیات:

بنابراین، ضمایی که به جنسیت اشاره دارند، به ادبیات (دستور زبان) در هر زبانی بر می‌گردند، نه به جنسیت آن اسم و یا صاحب آن اسم.

در برخی از زبان‌ها، مانند عربی و آلمانی، سه حرف تعریف وجود دارد و در برخی مانند فرانسوی و ایتالیایی، دو حرف تعریف وجود دارد، در برخی مانند انگلیسی، فقط یک حرف تعریف (**The**) وجود دارد و در برخی مانند فارسی، حرف تعریفی وجود ندارد.

به عنوان مثال: در زبان آلمانی، (**Der**) حرف تعریف برای مذکر است و (**Die**) حرف تعریف برای مؤنث و (**Das**) حرف تعریف برای خنثی می‌باشد؛ پس تمامی اسم‌ها در این زبان، حرف تعریف دارند، اما دلیل نمی‌شود که حتماً جنسیت داشته باشند و یا حتی جنسیت آنها، مطابق با حرف تعریف آنها باشد. به عنوان مثال به خورشید می‌گویند: «**Die Sonne**»، اما خورشید که جنسیت ندارد؛ یا به میز می‌گویند: «**Der Tisch**»، در حالی که میز مذکر نیست، و یا به دختر که مؤنث است، می‌گویند: «**Das Mädchen**» در حالی که دختر خنثی نیست.

بنابراین، حرف تعریف در هر زبانی، نه تنها ربطی به "قدرت خدا یا خلق خدا" ندارد، بلکه الزاماً ربطی به جنسیت ندارد.

خداوند قادر مطلق است:

ابتدا به این نکته توجه کنیم که واژه‌ی "قادر" که آن را "توانمند" معنا می‌کنیم، از کجا آمده و یعنی چه؟ "قدر" یعنی اندازه، اندازه‌ها را کسی می‌گذارد که خلق می‌کند، پس خالق "قادر" است. همچنین، اندازه‌های هیچ‌گاه از دست او خارج می‌شوند و یا بر او چیرگی نمی‌یابند، پس او در مالکیت و ربوبیت (صاحب اختیاری و تربیت امور) نیز "قادر" است.

نکته: فرض کنید که از پدر یا مادری پرسید: «آیا نوزاد تو قادر به تکلم یا راه رفتن شده است؟»، یا به کسی بگویند: «آیا قادری این وزنه را بلند کنی؟!»، یا پرسیم: «آیا قادری (می‌توانی) این کتاب را بخوانی یا ترجمه کنی؟! اینها یعنی چه؟ یعنی آن چیزها یا کارها، اندازه‌های خود را دارند، آیا تو قادری (توانایی داری) که بر آن اندازه‌های چیرگی یابی؟»

خداوند متعال، قادر محض است، یعنی تمامی اندازه‌ها را او گذاشته است، بر اساس اندازه‌هایی که گذاشته خلق کرده و بر اساس اندازه‌هایی که قرار داده نیز هدایت می‌کند:

« **الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى * وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى** - همان که آفرید و هماهنگی بخشید * و آنکه اندازه‌گیری کرد و راه نمود (هدایت کرد) - الأعلى، ۲ و ۳ »

باران را به اندازه نازل می‌کند:

« **وَالَّذِي نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَنْشَرْنَا بِهِ بَلْدَةً مَّيِّتًا كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ** » (الزخرف، ۱۱)

ترجمه: و آن کس که آبی به اندازه از آسمان فرود آورد پس به وسیله آن سرزمینی مرده را زنده گردانیدیم همین گونه [از گورها] بیرون آورده می‌شوید.

قرآن کریم را در شب تقدیر اندازه‌ها (قدر) نازل نمود و ملائکه را در همان شب نازل می‌کند تا مقدرات را خدمت حجت و ولی عصر او علیه السلام تقدیم نمایند: « **إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ** - به درستی که ما آن را در شب قدر نازل کردیم / القدر، ۱ » - و با همان قدرتی که خلق و ربوبیت نموده، همگان را بر می‌گرداند:

« **أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَعْزِبْ عَنْهَا بِقَدَرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ بَلَىٰ إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ** » (الأحقاف، ۳۳)

ترجمه: مگر ندانسته‌اند که آن خدایی که آسمان‌ها و زمین را آفریده و در آفریدن آنها درمانده نگردید، می‌تواند مردگان را [نیز] زنده کند آری اوست که بر همه چیز تواناست.

قدرت خدا و زبان وحی:

خداوند سبحانی که قادر است، علیم و حکیم نیز هست، لذا وحی را [که برای هدایت است] به هر پیامبری، به زبان آن پیامبر و قومش می‌فرستد تا شامل فضل او گردند، حال خواه عربی باشد، یا عبری، یا فارسی و یا ...! نه این که یک زبانی خلق کند که هیچ کس آن را بلد نباشد و نتواند پیام وحی را دریافت و درک نماید:

« **وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ** » (ابراهیم علیه السلام، ۴)

ترجمه: و ما هیچ پیامبری را جز به زبان قومش نفرستادیم تا [حقایق را] برای آنان بیان کند پس خدا هر که را بخواهد بی راه می‌گذارد و هر که را بخواهد هدایت می‌کند و اوست ارجمند حکیم.

پس قدرت خداوند اینگونه برای ما شناخته می‌شود که علم و حکمتش را با قلم خلقت و صنوع، در نظام خلقت ترسیم می‌نماید، و آن چه در عالم آفرینش نوشته شده را به هر زبانی که بخواهد، در قالب کلام درآورده و تبیین می‌نماید. پس کلام او نیز چون خلقتش، معجزه است.

وحی‌ای که به قلب می‌آید، زبان ندارد:

وحی ابتدا به قلب نازل می‌شود و سپس به قالب‌های مفاهیم و کلام تنزل می‌یابد، تا قابل درک و بیان باشد. فرمود: به مادر موسی علیه السلام وحی کردم - به زنبور عسل وحی کردم - شیاطین نیز به یک دیگر وحی (پیام پنهانی) می‌فرستند. حال زبان آنها کدام است؟!

- - فرض کنید در دل خود، محبتی نسبت به کسی یا چیزی درک می‌کنید، زبان آن چیست؟! حال اگر خواستید این حالت خود را به ابلاغ کنید، قطعاً به زبان مخاطب سخن خواهید گفت. مثل این که به فارسی بگویید: «من تو را دوست دارم» - یا به عربی بگویید: «اِنِّی أُحِبُّکَ» - یا به آلمانی بگویید: «Ich liebe dich»، یا به انگلیسی بگویید: «I love you» ... حال اگر زبانش فرانسوی یا بنگلادشی باشد، چه خواهید گفت؟
- - فرض کنید که قصدی دارید، یا ابلاغ پیشنهاد، توصیه، تذکر یا نصیحت به کسی را ضروری دانستید، زبانش چیست؟ هیچ کدام زبان ندارند، اما هر گاه خواستید ابلاغ کنید، به قالب کلام تنزل داده و زبان مخاطب سخن گفته و ابلاغ می‌کنید. حال آن زبان، ادبیات، دستور زبان و ضمائر هر چه می‌خواهد باشد؛ مهم این است که شما قادر باشید قصد خود را در قالب آن زبان، کلمات و ضمائر بیان دارید.

در عالم باقی (قیامت)، روابط انسان با خانواده‌ی خودش چطور خواهد بود؟ آیا همدیگر را مثل این دنیا حس می‌کنن؟ یا با بقیه انسان‌ها فرقی ندارد؟ منظوم درحکمه حضرت حق هست در روزقیامت. لطفاً. بیشتر و شفاف‌تر پاسخ بفرمائید.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

همدیگر را می‌بینند، اما حس خویشاوندی نسبت به یکدیگر را مانند دنیا ندارند.

وقتی گفته می‌شود «عالم باقی، یا قیامت»، چون یک کلمه‌ی کوتاه است، به نظر می‌رسد که یک عالم کوچک و امری خلاصه شده می‌باشد! و حال آن که بزرگی، عظمت، مراحل، درجات و طبقاتش، با این عالم دنیا که کسی حتی طول و عرض را نیز نفهمیده، چه رسد به تنوع موضوعی‌اش را، قابل مقایسه نمی‌باشد. برای روشن‌تر شدن موضوع، کافیت کسی یک هفته، یک ماه، یک سال، یا ده سال را صرف این کند که چگونگی‌ها، حالات، فعل‌ها، کنش‌ها، و واکنش‌های خود را بشناسد. بدیهی است که هر چه بیشتر بشناسد، تازه می‌فهمد که ندانسته‌هایش به مراتب بیشتر است و در یک جمله می‌گوید: «انسان، موجود ناشناخته».

هر یک نفر انسانی، خودش یک عالم پیچیده شده است و در قیامت و عالم باقی، تمامی این انسان‌ها، با تمامی اعتقادات، اهداف، عملکردها و آثار اعمال‌شان که پس از خودشان تا قیامت باقی مانده بود، برانگیخته می‌شوند. پس بسیار عظیم است.

● - اسم‌هایی که برای عالم قیامت در قرآن کریم آمده، خود بیانگر عظمت آن عالم، با مراحل، عرصه‌ها و حالات گوناگونش می‌باشد، مانند: «يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ - روز که در صور دمیده می‌شود» «يَوْمَ الْخُرُوجِ - روزی که همگان در آن از قبرها (و برزخ) خارج می‌شود» - «يَوْمَ مَجْمُوعٌ - روزی که همگان در یکجا جمع می‌شوند» - «يَوْمَ مَشْهُودٌ - روزی که همه چیز از غیب به شهود می‌رسد و شهادت‌ها داده می‌شود» و ده‌های اسم دیگر.

● - از این رو، وقتی می‌گوییم «عالم باقی»، با «محکمه الهی» بسیار متفاوت است، چرا که آن محکمه، وقتی مرحله و بخشی از عالم باقی می‌باشد و بالاخره با تمام عظمت یا طولانی بودنش برای برخی، به پایان می‌رسد و مجدداً برپا نمی‌شود، اما عالم آخرت و حیات در آن، باقیست.

نسب و روابط خویشاوندی:

● - اصل وجود انسان، همان "روح" اوست که بر بدنش احاطه دارد و به وسیله‌ی آن، کارهایی در این دنیا انجام می‌دهد. آن لحظه‌ای که می‌میرد، ابزاری به نام بدن مادی از او گرفته می‌شود، و بدن مثالی (شبيه همین صورت و بدن دنیایی‌اش) به او داده می‌شود و در قیامت نیز حقیقت این بدن، که دیگر از خاک و نطفه نیست، با تغذیه و جریان خون و ... زنده نیست و متناسب با حیات ابدی در آن عالم است، به او داده می‌شود.

● - هیچ یک از مجردات، از جمله روح انسان، در پیدایش، مراحل خلقت (مثل خون، نطفه، جنین، تولد و ...) را نیپموده‌اند، بلکه با امر نمودن خداوند سبحان به "باش"، هستی یافته‌اند. لذا فرمود که روح از عالم خلق نیست، بلکه از عالم امر خداوند متعال است. «قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي».

● - در نتیجه، ارواح، در همین عالم نیز هیچ نسبیتی با یک دیگر ندارند. هیچ کدام پدر و مادر یا فرزند یک دیگر نمی‌باشند و رابطه خویشاوندی بین آنها بر قرار نمی‌باشد. لذا در آخرت که ارواح محشور می‌گردند و در محکمه‌ی حق حاضر می‌شوند نیز هیچ نسبیتی با هم ندارند؛ چنان که در کلام وحی تصریح فرمود:

«فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ» (المؤمنون، ۱۰۱)

ترجمه: پس آنگاه که در صور دمیده شود، [دیگر] میان‌شان نسبت خویشاوندی وجود ندارد، و از [حال] یکدیگر نمی‌پرسند.

پس، این که "میان‌شان نسبت خویشاوندی" وجود ندارد، یک اصل است برای همگان و در هر دو عالم، و این که از حال یکدیگر نمی‌پرسند و یا از هم کمکی نمی‌خواهند [چون می‌بینند هر کسی گرفتار خویش است و از کسی کاری برای دیگری ساخته نیست]، حالتی مربوط و مخصوص به صحنه محشر یا همان محکمه‌ی بزرگ الهی می‌باشد.

بَهشت و جهنم:

بَهشت و جهنم در عالم قیامت، فقط یک جایگاه هستند، چنان که در این عالم، زمین یک جایگاه است. از تفاوت‌های این دو جایگاه برای حیات بشر، یکی این است که این عالم و زمین فانی هستند و آن عالم با بهشت و جهنمش باقیست؛ و دیگر آن که در این جا از خوب و بد، همه با هم هستند، اما آنجا در "یَوْمَ الْقَاصِل" = روز جداسازی و گروه‌بندی"، بین مؤمن و کافر، متقی و فاسد، عادل و ظالم و ... فاصله می‌افتد و هر کدام به جایگاه متناسب خود می‌روند.

● - در بهشت، حقیقت هر کسی با حقیقت هر چه در این دنیا با آن "زوج" بوده، زندگی می‌کند و منظور از این زوجیت نیز فقط ازدواج زن و مرد نمی‌باشد؛ بلکه کسی که با قرآن کریم، نماز، ذکر، عمل صالح و ... مزوج بوده، در بهشت نیز با هم‌نما خواهد بود: « خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ ».

● - در جهنم نیز حقیقت هر کسی با حقیقت آن چه در دنیا با آن مزوج بوده، جمع می‌شود (الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ).

تفاوت بهشت:

آغاز هر جمع شدن، دیدار و وصالی، حتی در این دنیا و با اشیای بی‌جان، "یاد کردن" است. چنان که اول یک لیوان آب را به یاد می‌آورید و بعد به سراغش رفته و می‌نوشید و یا یک لباس را به یاد می‌آورید و بعد می‌پوشید. پس، تا کسی را به یاد نیاورید، نه برای دوستی به سراغش می‌روید و نه برای دشمنی. لذا فرمود: « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا - ای کسانی که ایمان آورده‌اید خدا را یاد کنید، یادی بسیار / الأحزاب، ۴۱ »

● - اهل جهنم، چنان درگیر، گرفتار و معذب هستند که به یاد کسی نمی‌افتند، جز آن که به یاد گمراه کنندگان و همراهان خود بیفتند و بیشتر به عذاب پشیمانی دچار گردند؛ آنان حاضرند تمام عالم با اهلش را فدیة دهند، تا از عذاب برهند، اما نه می‌توانند و نه از آنها قبول می‌شود: « فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا - پس امروز نه از شما فدیة (عوضی) پذیرفته می‌شود و نه از آنان که کافر شدند / الحدید، ۱۵ ».

● - اما اهل بهشت، تمامی نیکان را یاد می‌کنند و حتی خویشان، دوستان و همراهان ناباب خود را نیز یاد می‌کنند و خدا را شکر می‌کنند که راه‌شان را از آنان جدا کردند و به سرنوشت آنان دچار نگردیدند.

پس، نداشتن نسبت خویشاوندی، علتی برای فراموشی نخواهد بود. به یادشان می‌آید که فلانی در دنیا، پدر، مادر، همسر، فرزند و یا خویشاوند من بود. منتهی اگر کسانی را که یاد می‌کنند نیز مؤمن و صالح بودند، خوشحال می‌شوند که باز هم دور هم جمع شوند و جمع می‌شوند:

« جَنَّاتٌ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ » (الرعد،

ترجمه: (بهشت عدن، همان) باغهای جاویدان که وارد آن می شوند؛ و همچنین پدران و همسران و فرزندان صالح آنها؛ و فرشتگان از هر دری بر آنان وارد می گردند.

نتایج:

- - خویشاوندی، نسبت ابدان به یک دیگر است و نه نسبت ارواح با یک دیگر.
- - در قیامت (چه محشر و چه عالم باقی)، خویشاوندی وجود ندارد.
- - اما نسبت خویشاوندی نداشتن، دلیل بر فراموشی شخص یا نسبتش با او در دنیا نمی شود.
- - اهل ایمان و عمل صالح (اهل بهشت)، دوست دارند که با خویشان دنیایی خود که آنها نیز مؤمن و صالح بودند جمع شوند، جمع می شوند و از این تجدید دیدار و گردهمایی در بهشت، شاد و شاکر می گردند.
- - اهل جهنم از جمع شدن با کفار و فاسقان در دنیا پشیمانند و از جمع شدن با اهل عذاب در جهنم، به حد عذابی مضاعف، ناراحت هستند، خواه از خویشان باشند یا دیگران.



قرآن مجید و حدیث - بهمن ۹۶

آیا این حدیث از امام رضا ع که فرمودند: هر کس هنگام وضو سوره قدر را بخواند از گناهان خارج می‌شود مانند روزی که از مادر متولد شد صحیح و مستند است؟ در صورت تایید آیا گناهان کبیره هم شامل این حدیث می‌شود؟ ۲. آیا این حدیث از امام صادق علیه السلام که فرمودند: هر کس در نماز سوره قدر را بخواند منادی به او ندا می‌دهد که اعمالت را از سر بگیر که گناهان گذشته‌ات بخشیده شد صحیح و مستند است؟ و در صورت تایید این دو حدیث، آیا واقعا با یک نماز و یک وضو تمام گناهان گذشته بخشیده می‌شود؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

خداوند رحمان و رحیم، با (به ظاهر) کمتر از این نیز تمامی گناهان [اعم از صغیره و کبیره] را می‌بخشد. مگر در رحمت واسعه‌ی الهی و مغفرت او تردیدی هست؟ پس باید دید که چرا به این سوره، یا آن ذکر، یا آن عمل صالح، تأکید نموده‌اند؟

البته که به این مضامین، در بسیاری از احادیث و روایات تصریح شده است؛ و نه تنها در این دو مورد، بلکه در موارد بسیاری چنین راهنمایی‌ها و تذکراتی صورت گرفته است.

● - هر گاه دیدید درک و باور آیات و احادیث کمی دشوار است، با تفکر، تأمل و تعمق، به همین عالم ماده، چگونگی‌ها، روابط، تأثیر و تأثرها و رفتارهای خودتان (انسان) در زندگی نگاه کنید، حتماً مشاهدات بسیاری می‌یابید و مسئله برای شما حل می‌شود، چرا که این عالم ماده، هر چقدر هم پایین باشد، مرتبه‌ی نازله همان عالم بالاتر است:

چرخ با این اختران نغز خوش و زیباستی

صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی

صورت زیرین اگر با زردبان معرفت

بر رود بالا همی با اصل خود یکتاستی (میرفندرسکی)

چند مثال مادی (بدن):

* - اگر دست و پا و بدن کسی کاملاً کثیف شده باشد، مثل این که در گِل یا لنجزاری فرو رفته باشد، با یک استحمام و چند لیتر آب، کاملاً تمیز و با تراوت می‌گردد؛ آیا به تطهیر سوره قدر، به اندازه تطهیر آب نیز ایمان نیاوریم؟!

* - اگر کسی از بی‌آبی، دچار عطشی مُلک شده باشد، گلو و دهان و ربانش کاملاً خشک شده باشد، به خاطر بی‌آبی، چشمانش تار ببیند، اعضایش حرکت نکند ... و خلاصه به حال احتضار بیفتد، با چند جرعه آب گوارا، تمامی این مشکلاتش برطرف می‌گردد و حیاتی تازه می‌یابد؛ آیا به حیات بخشی تلاوت قرآن کریم شک کنیم و از آثارش متعجب گردیم؟!

* - اگر وارد اتاق، سالن، کارگاه یا محوطه‌ی کوچک یا بزرگ کاملاً تاریکی شوید، به گونه‌ای که حتی دست و پای خود را نبینید، وحشت ظلمات بر شما مستولی می‌گردد و می‌ترسید قدم از قدم بردارید و چه بسا با اولین قدم، به گودالی فرو روید و یا با شی‌ءای برخورد نموده و آسیب ببینید؛ اما یک چراغ (لامپ)، تمام فضا را برای شما روشن می‌کند و هر چه هست را به شما نشان می‌دهد. آیا از روشنی بخشی قرآن مجید که کلام الله است، تعجب نماییم؟!

اخلاق و معنویت:

در اخلاق و معنویت نیز همین‌طور است. ما و هر چه که هستی یافته، همه تجلی‌های کم نور و یا پرنور اسماء الله هستیم و از خود هیچ نداریم؛ لطف و کرم، رحمت و مغفرتی که در ما تجلی می‌کند، همه انعکاس همان نور است. حال ما خودمان در تعامل با یکدیگر چه می‌کنیم؟

* - فرزند، از پدر و مادرش به وجود آمده است؛ چه محبتی به او داشته و دارند و چه زحماتی که بابت رشد و سلامت او متقبل شده‌اند و چه لطف‌ها که به او داشته و دارند.

حال اگر این فرزند، بی‌معرفت، بی‌محبت، قدرشناس، متکبر، متوقع و بالتبع ناشکر و بداخلاق باشد - جسارت کند، تندی کند، بی‌احترامی کند ... - و اصلاً قهر کند و برود، اما پس از مدتی نادم شود و برگردد و با محبت و از روی صدق بگوید: پدرم، مادرم، مرا ببخشید، حق‌تان را حلال کنید، نفهیدم، خطا کردم و اکنون نادم هستم و ...؛ آنها چه می‌کنند؟! آیا کبیره و صغیره‌اش را جدا می‌کنند؟! یا یک‌جا می‌بخشند و فرزند را دوباره در آغوش مهر و محبت خود جای می‌دهند و دوباره به او حیات و امنیت می‌بخشند؟! حال آیا این حالت، قابل قیاس با رحمت خداوند متعال و تجلی آن در قرآن کریم می‌باشد؟!

* - چه کبیره‌ای بالاتر از این می‌شناسید که کسی راه امام معصوم و خانواده‌اش علیهم السلام را سد کند و زمینه‌ی قتل عام‌شان در کربلا را مساعد نماید؛ اما حرّ فکر نمی‌کرد چنین شود، لذا یک لحظه متوجه خطایش شد

و برگشت؛ خب چه شد؟ کبیره و صغیره اش را جدا کردند، یا یک جا بخشیدند، چرا که یک لحظه به "خداوند سبحان، امام الرحمة و قرآن حی، توجه نمود؛ البته خالصانه، عاشقانه و نادم».

مگر به بندگان گناه کارش نفرمود: از رحمت من ناامید نشوید و بیایید که من همه گناهان را یکجا می بخشم؟! « قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ » (الزمر، ۵۳)

ترجمه: بگو ای بندگان من که بر خویشتن زیاده روی روا داشته‌اید از رحمت خدا نومید مشوید در حقیقت خدا همه گناهان را می آمرزد که او خود آمرزنده مهربان است.

احادیث از این باب بسیار است:

* - مگر نه این که خداوند متعال، تمامی گناهان را به خاطر وقوف حاجی در منا - که هیچ عبادت خاصی ندارد - یکجا می بخشد؟

* - مگر امیرالمؤمنین علیه السلام نفرمودند که دو رکعت نماز مقبول، سبب بخشش گناهان می گردد و مگر در احادیث تصریح نگردیده که سبب واجب شدن بهشت می گردد؟!

* - مگر نفرمودند: وقتی دو مؤمن با یک دیگر دست می دهند، گناهان شان مثل برگ درختان در پاییز می ریزد؟!

* - مگر نفرمودند: خداوند متعال، با یک استغفار، با یک توبه و یا با یک «ظَلَمْتُ نَفْسِي» ... تمام گناهان را می بخشد و ملائک می گویند: بنده‌ی خدا از اول شروع کن؟!

اسلام، قرآن کریم و اهل عصمت علیهم السلام:

* - مگر اسلام را پاک کننده قرار نداد؟ مگر با شهادتین از روی صدق، تمامی گناهان کبیره و صغیره‌ی یک کافر یا یک مشرک بخشوده نمی شود؟!

* - مگر در کلام وحی نفرمود: هر کس برای اطاعت نزد پیامبر صلوات الله علیه و آله بیاید، استغفار کند، ایشان نیز برای او استغفار نمایند، گناهانش بخشوده می گردد؟

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِن رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا » (النساء، ۶۴)

ترجمه: و ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر آنکه به توفیق الهی از او اطاعت کنند و اگر آنان وقتی به خود ستم کرده بودند پیش تو می آمدند و از خدا آمرزش می خواستند و پیامبر [نیز] برای آنان طلب آمرزش میکرد قطعا خدا را توبه پذیر مهربان می یافتند.

* - مگر پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله، "رحمة للعالمین" و ائمه‌ی اطهار علیهم السلام، "امام الرحمة" نیستند؟! مگر قرآن کریم، «شَفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ» نمی باشد؟ پس همان طور که آب تمیز، کثیفی ها را می زداید و حتی تجسی ها

را تطهیر و پاک می کند، یک توجه صادقانه و یک وقوف هر چند کوتاه، با آن بزرگواران، سبب بخشش تمامی گناهان می گردد. چنان که فرمود: از آسمان آبی می فرستم که "رجز شیطان" را از شما بزداید و قلب هایتان را به هم مرتبط کند و شما را ثابت قدم نماید:

« وَ يُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ وَيُذْهِبَ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ »
(الأنفال، ۱۱)

ترجمه: و (یاد آورید) هنگامی را که خواب سبکی که مایه آرامش از سوی خدا بود، شما را فراگرفت؛ و آبی از آسمان برایتان فرستاد، تا شما را با آن پاک کند؛ و پلیدی شیطان را از شما دور سازد؛ و دل هایتان را محکم، و گام ها را با آن استوار دارد!

قرآن کریم، طاهر و مطهر است، هم پاک است و هم پاک کننده - قرآن کریم نور است، هم خودش روشن است و هم روشنائی بخش و نجات دهنده از ظلمات است - قرآن کریم، سراسر خیر و برکت است؛ بنابراین لحظه وقوف با قرآن مجید، تلاوت به همراه تأمل و تفکر در آیات و البته با خلوص نیت، آثار و برکاتی دارد که بخشی از آنها در احادیث اشاره شده است.

بخشش:

* - فرمود حتی با یک استغفار (طلب بخشش) و توبه (بازگشت به سوی او)، نه تنها تمامی گناهان را می بخشد،

بلکه سیئات را مبدل به حسنات می نماید؛ حال در آثار و برکات سور قرآن کریم، چه تردیدی می ماند:

« إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا » (الفرقان، ۷۰)
ترجمه: مگر آن کسانی که توبه کنند و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند، که خداوند گناهان آنان را به حسنات مبدل می کند؛ و خداوند همواره آمرزنده و مهربان بوده است!

خواندن:

از آن جهت که خواندن، راحت ترین کار است، برخی به همین بسنده نموده و گمان می کنند که وقتی در حدیثی آمد: هر که این سوره را بخواند، یا آن ذکر را بگوید، چنین و چنان می شود، مقصود تکرار الفاظ است! در حالی که مقصود از خواندن، توجه قلبی، عقلی و فکری به مضامین آن است، به گونه ای که در معرفت نظری و عملی - اخلاق نظری و عملی - و رشد و تعالی انسان، اثر بگذارد؛ وگرنه صدهزار بار هم ذکری را بخواند، هیچ اثری در او نمی گذارد.

چند حدیث در فضیلت سوره قدر:

امیرالمؤمنین علیه السلام، در بیانی روشن از نور حکمت و کلامی زیبا، در فضیلت های سوره قدر فرمودند:

*- «هر چیز میوه‌ای دارد و میوه قرآن سوره قدر است؛ هر چیز گنجی دارد و گنج قرآن سوره قدر است؛ هر چیز یاری‌گری دارد و یاری‌گر ضعیفان سوره قدر است؛ و هر چیز راه آسانی دارد و راه آسان برای درماندگان سوره قدر است؛ و هر چیز عصمتی دارد و عصمت مؤمنان سوره قدر است؛ و هر چیز هدایتی دارد و هدایت صالحان سوره قدر است؛ هر چیز سروری دارد و سرور قرآن سوره قدر است؛ هر چیز زینتی دارد و زینت قرآن سوره قدر است؛ هر چیز خیمه‌ای دارد و خیمه متعبدان سوره قدر است؛ و هر چیز بشارتی دارد و بشارت مردم سوره قدر است؛ و برای هر چیز حاجتی است و حجت بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم سوره قدر است؛ پس به آن ایمان بیاورید.» (بخارالانوار، ج ۸۹، ص ۳۳۱)

نکته: این فضایل سوره‌ی قدر است که بیان نموده و در آخر فرمودند: «پس به آن ایمان بیاورید»؛ و ایمان آوردن به آن، مستلزم تلاوت، تفکر، تعمق، تأمل و بصیرت از یک سو و اخلاص از سوی دیگر است و در عمل نیز باید ظهور یابد. پس اگر چنین نشد و فقط صدبار یا هزار بار خوانده شد، هیچ اثری ندارد. مانند این است که قصری زیبا، سرسبز، مجهز و در اتاقی گنج‌ها و ... به کسی بدهند و نتواند هیچ بهره‌ای از آن ببرد!

*- امام باقر علیه السلام: «هر کس سوره انا انزلناه... را با صدای بلند بخواند، مانند آن است که شمشیر خود را در راه خداوند عزو جل کشیده است (جنگ می‌کند). و هر کس این سوره را آهسته قرائت نماید مانند آن است که در راه خدا در خون خود آغشته شده است. و هر کس این سوره را ده بار بخواند خداوند گناهان او را می‌زداید و محو می‌کند.» (الکافی، ج ۲، ص ۴۵۴)

نکته: حال اگر کسی در حال معصیت و ظلم به خود و دیگران نیز این سوره را بلند و یا آهسته بخواند، همین اثر را برای او دارد، یا اثرش معکوس شده و بر خسراش افزوده خواهد شد؟!!

*- امام صادق علیه السلام: «هر که سوره قدر را در یکی از نمازهای واجب قرائت نماید منادی ندا می‌دهد: ای بنده خدا گناهان گذشته تو را آمرزیده است پس اعمالت را از سر بگیر.» (ثواب الاعمال، ص ۱۲۴)

نکته: حال اگر کسی این سوره را بلند، آهسته، در نماز یا غیر آن، صد یا هزار بار بخواند، اما گناهانش را از سر گرفت، چه می‌شود؟!!

*- امام رضا علیه السلام: «هر مومنی که هنگام وضو گرفتن سوره قدر را بخواند از گناهانش خارج می‌شود مانند آن روزی که از مادر زاده شد.» (فقه الرضا، ص ۷۰)

نکته: پس حال که با خلوص نیت و برای رضایت معبود محبوب، وضو ساختی و سوره قدر را با تأمل و تعمق تلاوت نمودی و تمامی گناهان کبیره و صغیرهات بخشوده شده است، لازم است که "قدر شناس" باشی.

درصدی از ژنوم انسان، مربوط به رترو ویروس‌هاست. تکوین جنین انسان شباهت بنیادی به تکوین جنین سایر پستانداران و حتی مهره‌داران دارد. میتوکندری موجود در سلول‌های یوکاریوت‌ها، از جمله انسان، شباهت بی‌بدیلی به باکتری‌ها دارد. آثار، فسیل‌ها و ابزارآلات ساخته‌ی دست هوموساپین‌ها (انسان خردمند) مربوط به چند میلیون سال پیش در آفریقا و خارج از آفریقا پیدا شده و آنقدر هم زیاد است که می‌توانید مهاجرت‌ها را شبیه‌سازی کرد! نزدیک به ۴۰۰ توالی DNA وجود دارد که بین ما و دیگر جانوران نزدیک به ما "عیناً" تکراری است. در کتاب قرآن آمده است که به علم رجوع کنید. منظور علمی است که حاصل استقراء و تجربه باشد؟ اگر چنین است (و البته که علم دیگری نداریم!) نظر پیشروان علم با نظر خلقت آدم از گل و خاک نمی‌خواند. شواهدش را هم بالا عرض کردم.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

این همان بحث متداول داروینسم در فضای مجازی است که هر بار به گونه‌ای مطرح می‌شود و البته مقصود اصلی نیز یک بحث علمی و تجربی نیست، بلکه همان نتیجه‌گیری مغایر، راجع به خلقت حضرت آدم علیه السلام در قرآن کریم می‌باشد.

● - وجود ۴۰۰ توالی DNA، چه چیزی را اثبات یا نفی می‌کند؟! اگر این توالی ۲۰۰ تا یا ۸۰۰ تا می‌شد، چه چیزی اثبات یا نفی می‌گردید؟!

آیا DNA و توالی آنها را انسان خلق کرده است، یا فقط کشف کرده است؟ پس چرا با یک کشف ● - علمی، پی به علیم نمی‌برد؟!

● - چطور ساخت یک ابزار، به واسطه کشف عناصر، اندازه‌ها، خواص و تأثیر و تأثر بر یک دیگر، اثبات کننده‌ی وجود، علم، حکمت و قدرت سازنده است، اما وجود خود آن عناصر، با این همه ویژگی‌ها و پیچیدگی‌های شناخته شده و نشده، کار طبیعت است؟! طبیعت کیست و چیست؟!

● - اگر چه علوم دیگری نیز به غیر از علوم تجربی وجود دارند و هر گونه نتیجه‌گیری از یافته‌های تجربی نیز با "عقل نظری، عقل برهانی" صورت می‌پذیرد و حتی ابزارسازی نیز مبتنی بر "عقل عملی - تدبیری" می‌باشد، اما در همین علوم تجربی و مثال‌هایی که بیان نمودید نیز باید به چند نکته توجه نمود:

الف - تمامی موارد بیان شده، فقط در حیطةی جسم مادی انسان می‌باشد.

ب - جسم مادی انسان، به لحاظ عناصر ساختاری، تفاوت چندانی با جسم مادی حیوانات ندارد، چرا که بدن انسان، حیوانی می‌باشد.

ج - اگر بدن انسان نیز مانند حیوانات، از سلول‌ها، عصب‌ها، رگ‌ها، مویرگ‌ها، اعضای درونی (مغز، قلب، معده، کبد، کلیه ...) و جوارح بیرونی (سر، گردن، بدن، دست، پا، چشم، گوش، دهان، زبان ...) تشکیل شده است؛ تنفس می‌کند، خوراک می‌خورد و آب می‌نوشد، خون‌سازی می‌کند - با ایستایی مغز یا قلب، می‌میرد - با تخلیه‌ی خون از بدن می‌میرد - از خون، نطفه می‌سازد - با جایگیری نطفه در رحم، زاد و ولد دارد - پیر شدن و مرگ سلولی دارد و در نهایت می‌میرد و ...؛ بنابراین به لحاظ ساختاری، شبیه سایر پستانداران و مهره‌داران می‌باشد و این نافی خلقت اولیه هیچ کدام نمی‌باشد.

د - حیوانات نیز از عرش اعلا و یا سایر آسمان‌ها به زمین نیامده‌اند، بلکه آنها نیز از همین خاک خلق شده‌اند، پس چه انسان اولیه، چه حیوان اولیه، چه گیاه اولیه و ...، همه از همین خاک و آب خلق شده‌اند و سپس با بذر یا نطفه، تکثیر یافته‌اند.

ه - حتی راجع به هر انسان و حیوان تازه متولد، می‌توان گفت که از خاک و آب خلق شده است، چرا که نطفه از خون - خون از تغذیه و تغذیه (چه گوشت و چه گیاهان) از خاک می‌باشد. از این رو خداوند متعال در قرآن کریم، نه تنها فرمود: آدم اول را از خاک خلق کردم، بلکه فرمود: تمامی شماها را نیز از خاک خلق کرده‌ام - و البته سپس اشاره به خلقت از نطفه دارد، اما ریشه همان خاک است.

« هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ ثُمَّ لِتَكُونُوا شُيُوخًا وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى مِنْ قَبْلٍ وَلِتَبْلُغُوا أَجَلًا مُّسَمًّى وَلِعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ » (غافر، ۶۷)

ترجمه: او همان کسی است که شما را از خاکی آفرید سپس از نطفه ای آنگاه از علقه ای و بعد شما را [به صورت] کودکی برمی آورد تا به کمال قوت خود برسید و تا سالمند شوید و از میان شما کسی است که مرگ پیش‌رس می‌یابد و تا [بالاخره] به مدتی که مقرر است برسید و امید که در اندیشه فرو روید.

نکته / ۱: در این آیه، ضمن آن که تصریح شده که ابتدای خلقت مادی از خاک است و سپس مبدل به نطفه می‌گردد، به ضرورت نتیجه‌گیری عقلی از محسوسات مادی و علوم تجربی متذکر شده است (وَلِعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ).

نکته / ۲: در عین حال که بر اساس علم آمار و ... اثبات شده که از عمر بشر (با این شکل و مشخصات)، نمی‌تواند بیش از دوازده هزار سال گذشته باشد - و تاریخ سلسله‌ی انبیا علیهم السلام تا حضرت آدم علیه السلام نیز همین رقم را نشان می‌دهد - اسکلت‌هایی پیدا می‌شود که ده‌ها یا صدها هزار سال از عمر آنها گذشته است، و یا هم چنین آثار و ابزارهای متعلق به آن دوران‌های بسیار دور می‌باشد. و این تصدیق همان بیان نورانی امیرالمؤمنین علیه السلام است که از ایشان پرسیدند: «قبل از آدم چه بوده؟» فرمودند: «آدم» - پرسیدند: «قبل از آن؟»، فرمودند: «آدم» و افزودند، هر چه به عقب‌تر روید، باز می‌گویم آدم.

بنابراین، موجودات شبیه‌تر از میمون به "آدم ابوالبشر" نیز وجود داشته‌اند که نسل‌شان منقرض گردیده است.

- - بنابراین، هر چقدر علم تجربی پیشرفت کند و عناصر و بافت‌های گوناگون دیگری در بدن انسان و روابط آنها با یک یکدیگر را بشناسد و هر چقدر آنها را با حیوانات مقایسه نماید و شباهت‌هایی بیابد، نه تنها هیچ منافاتی با این که اولین انسان (آدم ابوالبشر) از خاک خلق شده ندارد، بلکه بیشتر گواه بر آن می‌باشد.
- - لازم به ذکر است که گاهی می‌خواهند به رغم تکیه بر منحصر بودن علم، به علوم تجربی، از علوم تجربی نتیجه فلسفی بگیرند (داروینسم) و آن را به جهان بینی مادی تعمیم دهند و در نهایت نیز وحی و قرآن کریم را رد کنند!

اما توجه به چند نکته ضروری می‌باشد:

- - اینگونه نتیجه‌گیری‌ها، در حیطه‌ی علم تجربی نیست؛ علم تجربی، در این عرصه، نه اثبات دارد و نه نفی؛ پس به رغم شعارها، اذعان دارند که علوم، به محسوسات تجربی خلاصه نمی‌گردد.
 - - ماده، در چارچوب علوم تجربی، به خودی خود نه چیزی را به اثبات می‌رساند و نه نفی می‌کند؛ بلکه هر عنصری، مانند یک فریم از خلقه‌ی فیلم می‌باشد. بنابراین، هر گونه نتیجه‌گیری در علوم تجربی نیز کار عقل است. خواه اثبات وجود یک عنصر باشد - خواه استدلال علت پیدایش آن باشد - خواه نظم و قوانین حاکم بر آن باشد - خواه چگونگی ارتباطش با سایر عناصر باشد - خواه تأثیرها و تأثرها باشد و
 - - دانشمندان علوم تجربی جهان، به رغم میل شدید فلسفی، به اثبات نظریه‌ی داروین در مورد پیدایش انسان کنونی، نه تنها به نتیجه نرسیده‌اند، بلکه روز به روز از آن دورتر می‌شوند. منتهی نظریه‌ی داروین، از علوم تجربی گذشته، و بیشتر جنبه‌ی فلسفی و سیاسی یافته است!
- پیش از این، مباحث بسیاری در این مورد درج گردیده است که اگر کلمات مرتبطی چون «داروین» را در بخش جستجو درج و کلیک نمایید، در اختیار قرار می‌گیرد.
- - نظریه‌ی داروین، بدون هیچ دلیل اثباتی، در مدارس و دانشگاه‌ها تدریس شده و قبول آن تحمیل می‌شود و مانند سایر ادعاها می‌گویند: «شما رد کنید!»، در حالی که مدعی باید ابتدا اثبات نماید. خود داروین نیز دلایل اثباتی نداشت، برای همین نامش "نظریه" شد، نه علم و هنوز هم در سطح همان نظریه باقی مانده است.
 - - لازم به ذکر است که پیدایش انسان از میمون و ...، فقط بخشی از نظریه داروین است که به صورت خیری، ژورنالیستی، تبلیغاتی و ...، فرافکنی شده است و دیگر هر کسی در هر گوشه‌ی دنیا آن را شنیده است؛ اما اصل بحث او راجع به "انتخاب طبیعی طبیعت" می‌باشد و به همین لحاظ وارد عرصه‌ی فلسفه شده و فیلسوفان در کنار دانشمندان علوم تجربی، به نقد و بررسی آن می‌پردازند.

این نظریه نیز نه تنها به اثبات نرسیده و فقط یک نظریه می باشد، بلکه از ۱۹۰۰ به بعد، به شدت مورد نقد قرار گرفته است. پیشنهاد می شود نشانی زیر را که تحت عنوان جایزه نوبل برای رد نظریه داروین (An Anti-Darwin Theory Won a Nobel) درج شده، کلیک نموده و متن مندرج را ترجمه و مطالعه نمایید.

<http://www.icr.org/article/creative-evolution-anti-darwin-theory-won-nobel/>

WWW.X-SHOBHE.IR



سیاسی-بهمن ۹۶

آقای روحانی برای دفاع از اظهارات خودشون در مورد نقد معصوم، کلیبی رو در اینستاگرام خود منتشر کردند که ظاهراً رهبر انقلاب هم در این مورد چند سال پیش در خطبه‌های نماز جمعه گفتند که: ترس از اظهار عقیده نشانه ضعف نظام حاکم است، در زمان پیغمبر هم جلوی اظهار عقیده گرفته نمی‌شد، در مسجد و در پای منبر حضرت علی یک نفر با کمال آزادی بلند شد و به حضرت اعتراض می‌کرد و یا سوال می‌کرد.

پاسخ چیست؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

اگر کسی نسبت به تحریف قرآن کریم، حدیث، سیره و ... هیچ ابایی نداشته باشد، نسبت به تحریف بیانات مقام معظم رهبری یا حضرت امام (ره)، به مراتب بی‌ابتر خواهد بود. و البته این نوع تحریف‌ها، با روش «يُحْرِفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ (تحریف سخن، از موضع خودش)» انجام می‌پذیرد.

این روزها، سخنان مبتنی بر «كَلِمَةٌ حَقٌّ يُرَادُ بِهَا بَاطِلٌ» - جمله‌ی حقی که از بیان آن باطلی اراده شده است»، بسیار شنیده می‌شود که چنان که مواضع و عملکردهای نادرست و مضر را حتی با اسماء الله (رحمان و رحیم)، یا با سیره‌ی امام علی، امام حسن و امام رضا علیهم السلام، و یا اگر لازم باشد، با شعر حافظ توجیه می‌کنند.

برخی به خاطر ناخالصی با خدا و مردم، همیشه طوری برخورد می‌کنند که صورت مسئله عوض می‌شود! چنان مباحث سؤال، اظهار نظر، نقد و ... را به هم مخلوط کرده و هر کدام را جای دیگری گذاشته و سپس پرچم جلوداری در اندیشمندی به دست می‌گیرند که گویی «کسی گفته که هیچ کس حق اظهار نظر، بیان اندیشه، نقد و ... را نداشته، پس اکنون نیز نباید داشته باشد» و اینها می‌خواهند اثبات کنند که خیر چنین نیست!

تمام گذشته ایران را به شهادت بگیرد، آیا جز بنی‌صدر، خاتمی و روحانی، هیچ کس چنین ادعایی داشته است؟! اینها مسئولانی بودند که خودشان نقاد بودند، و وقتی مورد نقد دیگران واقع شدند، یک جنگ روانی راجع به اصل نقادی یا اعتراض به راه‌انداختند و مقصود نیز همیشه نقد و اعتراض به اهل عصمت علیهم السلام و بالتبع به رهبری بوده است، نه نقد و اعتراض به خودشان!

شاید در طول عمر نظام جمهوری اسلامی ایران، هیچ کس به اندازه‌ی حضرت امام خمینی رحمة الله علیه و مقام معظم رهبری، راجع به شاخصه‌ها، ضرورت و اثر نقد صحیح و مثبت، سخن نگفته باشد، حالا یکی از راه می‌رسد و پس از چهل سال چنان با مردم سخن می‌گوید که گویی همه امروز از پشت کوه آمده‌اند و راجع به "نقد" اظهار نظر می‌کند؛ آن هم با این موضع که «همگان قابل نقد هستند، حتی معصوم را نیز می‌شود نقد کرد»!

خب منظور چیست؟! مگر در ذهن کسی چنین سؤالی مطرح بود؟! مردم به دولت و عملکرد داخلی و خارجی‌اش نقد داشته و دارند و به این همه اهمال، بی‌توجهی، خطاهای عمدی و سهوی، گرانی، حقوق‌های نجومی، قیافه‌ی حق به جانبی و حتی بی‌ادبی برخی مقامات در کلام و ... معترض هستند، نه این که در یک بحث نظری راجع به نقد مانده باشند که نقد چیست؟ شاخصه‌های نقد صحیح کدام است و چه کسی را می‌شود نقد کرد و چه کسی را نمی‌شود!

● - بدیهی است که نه آن موقع جلوی اظهار نظر گرفته شده، و نه الان گرفته می‌شود و نه بعداً گرفته خواهد شد، این چه ربطی دارد به که بگویند: حتی معصوم را می‌شود نقد کرد و القا کنند که کار خوب و جایزی می‌باشد؟!!

در مبحث گذشته بیان شد که خیلی کارها را می‌شود انجام داد، اما دلیل نمی‌شود که کار درستی باشد. پس نباید اذهان عمومی را با این جملات به انحراف کشید. اذهان عمومی با این گزاره، چیز خاصی راجع به نقد و نقادی دریافت نمی‌کند، بلکه اولاً برداشت‌شان این خواهد بود که نقد معصوم علیه السلام، خیلی کار خوب، روشنفکرانه و جایزی می‌باشد! و ثانیاً جوّ اذهان عمومی، به جای توجه به مطالبات و نقد خود از دولت، متوجه نقد معصوم و جواز آن می‌گردد!

دقت کنیم و بصیر باشیم کار رییس جمهور نیز (اگر چه یک آیت الله یا فیلسوف باشد) نظریه‌پردازی نیست، بلکه درست کار کردن و پاسخگویی به مطالبات رهبری و مردم می‌باشد.

اینک به این چند نکته توجه فرمایید:

الف - بسیار فرق است بین سؤال، شبهه، اعتراض و نقد.

سؤال نمودن برای کسب علم و ازدیاد فهم می‌باشد و انسان عاقل سؤال دارد. انبیای الهی علیهم السلام، همه از خداوند علیم و حکیم سؤال می‌نمودند، امیرالمؤمنین علیه السلام، از پیامبر اعظم صلوات الله علیه و آله سؤال می‌نمود؛ بزرگان از ایشان و اهل عصمت علیهم السلام سؤال می‌نمودند؛ و اساساً انسان عاقل و فکور همیشه سؤال دارد.

شبهه همیشه برای شبیه کردن حق و باطل به یکدیگر، به جهت آشفته نمودن اذهان، تزلزل ایمان و به انحراف کشاندن مخاطب است.

(به نقل از مرحوم آیت الله طالقانی رحمه الله علیه در خطبه نماز جمعه): یکی به امام صادق علیه السلام عرض نمود: «هلاک شده‌ام!» پرسیدند: چرا؟ عرض کرد شک کردم! پرسیدند: «به چه شک کرده‌ای»، عرض نمود به وجود خدا! ایشان فرمودند: «الله اکبر هذا اول یقین - الله اکبر، این اول (راه) یقین است». آری انسان تا در ذهنش سؤال ایجاد نشود، تا فرض تردیدی نداشته باشد که به یقینی نمی‌رسد، اما معنایش نقد و اعتراض به معصوم (ع) و مجاز بودن آن نیست.

اعتراض همیشه به علت قبول نداشتن و مقابله کردن صورت می‌پذیرد، یعنی معترض، به امری متعرض می‌گردد. **نقد** در معنای عامش به بررسی و شکافتن گفته می‌شود، خواه جنبه مثبت داشته باشد یا منفی. اما در معنای خاصش، به وارد کردن ایرادها و اشکالات گفته می‌شود که به آن انتقاد می‌گوییم. بی‌تردید هر نقد کننده در هر امری، خود را مشرف‌تر، آگاه‌تر و عالم‌تر به موضوع می‌داند؛ حال فرقی ندارد که کسی عملکرد رییس جمهور، یا شهرداری، یا اظهار نظر کسی را نقد کند، یا خدا و رسول و قرآن کریم را نقد نماید.

ب - نباید مردم را با جملات فریب داد. خداوند متعال با آن عظمت و قدرتش، جلوی کفر، شرک و حتی دشمنی و لجاجت نسبت به خود را نیز نگرفته است که دیگران بتوانند چنین کنند؛ لذا چیزی که زیاد است، کفر و شرک و نفاق می‌باشد و اهل ایمان و اخلاص کم هستند. اما آیا معقول است که کسی بگوید یا القا کند: «**چون** می‌شود نسبت به خداوند متعال کفر و شرک ورزید، پس کار درستی است؟!»

بله، کفار و بت پرستان و زورگویانی بودند و هستند که چنین استدلال‌هایی آورده و می‌آورند! آنها مدعی اند که کفر، شرک و بت پرستی ما مورد قبول و رضایت خداوند است، چون اگر چنین نبود، جلوی ما می‌گرفت!

ج - بدیهی است که هیچ‌گاه جلوی اعتراض گرفته نمی‌شود، چه رسد به نقد. اما اعتراض به معصوم علیه السلام، عین اعتراض به خداوند متعال است، چون اطاعت او عین اطاعت خداوند سبحان می‌باشد و اساساً اطاعت از خداوند سبحان، فقط در اطاعت از رسولش صلوات الله علیه و آله بروز، ظهور، تجلی و تحقق می‌یابد، لذا فرمود: «**مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ** - آن که از رسول اطاعت می‌کند، همانا از خداوند اطاعت می‌کند / النساء، ۸۰».

بنابراین، اعتراض به ایشان و اهل عصمت علیهم السلام، نشانه‌ی عدم شناخت لازم و بی‌ایمانی می‌باشد، و نقد معصوم علیه السلام نیز نشانه‌ی جهل و تکبر است، چرا که لابد خود را از معصوم داناتر و عاقل‌تر می‌داند که او را نقد می‌کند. پس اگر جلوی گرفته نشده و نمی‌شود، دلیل بر این نیست که کار خوب، موجه و درستی باشد.

د - مرتب می‌گویند: یکی به پیامبر اعتراض نمود، دیگرانی به امیرالمؤمنین یا فاطمة الزهراء یا سایر اهل عصمت علیهم السلام متعرض گردیدند...؛ خب باید دید که چه کسانی و با چه سطح از فهم، شعور، ایمان و اخلاصی متعرض شدند و باید فرق قائل شد بین کسانی که با عقل و درایت و قلب سلیم، اطاعت آنان را پذیرفتند، ولی از محضرشان سؤال‌ها پرسیدند تا علم و فهم‌شان قوی‌تر گردد و ایمان‌شان محکم‌تر و زیاده‌تر شود. حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام نیز در مورد چگونگی حشر مردگان، از خداوند متعال سؤال نمود، اما تأکید نمود که این سؤال از روی تردید و ناباوری نیست، بلکه «لَيُطَمِّنَنَّ قَلْبِي» می‌باشد.

ملاحظه: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، خود بارها متذکر می‌شدند: «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي» - از من پرسید، قبل از آن مرا از دست بدهید؛ و مردم از ایشان سؤال‌ها می‌پرسیدند، منتهی متفاوت بود. یک پرسشگر سلمان و ابوذر بودند که از ایشان پرسیدند: «معرفت شما به نورانیت یعنی چه؟» یکی دیگر هم پرسید: «اگر علم داری، بگو موهای سر من چند تاست» و دیگری سؤالی مطرح کرد و ایشان فرمودند: «پاسخ تو را نمی‌دهم!» معترض شد که چرا؟ فرمود: برای این که تو نمی‌پرسی که بدانی، بلکه می‌پرسی که مجلس را به هم بریزی و هوچی‌گری کنی.

ه - امروز قوه مجریه و در رأسش رئیس جمهور، به خاطر ضعف شدید برنامه‌ریزی و مدیریت، با سیاست‌گذاری‌های غلط، با موجی از نارضایتی و اعتراض به حق مردم مواجه هستند؛ چهار سال عمر دولت به "برجام نافرجام" گذشت؛ چهار سال در مقابل هر مطالبه و نقدی گفتند «احمدی‌نژاد»؛ حتی چند هزار زلزله زده را نتوانستند سامان دهند و گفتند: «مسکن مهر» و...، اما اکنون موج نارضایتی و اعتراض و نقد بالا گرفته است. حالا ایشان می‌آید و به جای پاسخگویی یا توجیه منطقی و مستدل و مقبول، در مورد "اصل نقد" اظهار نظر می‌کند که «حتی معصوم را نیز می‌شود نقد کرد، امام زمان هم اگر بیاید...»؛ خب این یعنی چه؟!

یعنی اولاً قبح شکنی و ایجاد انحراف در اعتقادات، و ثانیاً یعنی موج نقد را متوجه رهبری کنید، و ثالثاً یعنی: به جای تفکر و نقد عملکردهای دولت، من یک جمله‌ی انحرافی می‌گویم، تا ذهن همگان به آن متوجه و مشغول شود! مقصود از نقد و اعتراض به حق مردم این نبود که رئیس قوه‌ی مجریه بیاید و به جای پاسخگویی بگوید: «به‌به، به‌به، اصلاً نقد کار خوبی است، به اهل بیت نیز می‌شود نقد نمود و حتی برخی اعتراض می‌کردند!» و

بدین وسیله، کلمه (انتقاد و اعتراض مردم) از موضع خودش خارج شده و منحرف گردد!

این ترفند جدیدی نیست، بنی صدر و خاتمی نیز همین سیاست را دنبال می‌کردند، هر از چند گاهی که بحران شدید می‌شد، یا امریکا و متحدانش تدارک ضربه‌ای را می‌دیدند یا می‌زدند، آنها یک نظریه‌ی اعتقادی غلط می‌دادند تا اذهان متوجه و منفعل آن گردد.

شعور و ادب: پس، اصل آزادی درست است، جلوی اعتراض و نقد را نباید و نمی شود گرفت، نقد و اعتراض سالم، ضروری و مفید است؛ در گذشته مقابل معصوم علیه السلام نیز می ایستادند و اعتراض می کردند؛ اما آیا کار درستی می کردند؟!

در احادیث بسیاری می خوانید که بارها باری تعالی از پیامبر خود و یا حضرت رسول صلوات الله علیه و آله، از امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال می نمودند: «آیا می دانی حکمت روزه یا ... چیست؟»، آنها عرض می داشتند: خیر! سپس خداوند متعال یا رسول (ص) شرح می دادند.

آیا واقعاً حضرت رسول اکرم یا امیرالمؤمنین یا فاطمه الزهراء علیهم السلام نمی دانستند حکمت روزه یا نماز یا سکوت و یا فواید نوافل چیست؟! پس چرا می گفتند: خیر؟! آیا تعارف داشتند؟!

خیر، بلکه عاقل، حکیم و مؤمن بودند. اولاً می دانستند که علم آنها از خداوند علیم است و خدا به آن چه آنها می دانند علم دارد، اهل بیت علیهم السلام می دانستند که هر علمی دارند، از رسول خدا صلوات الله علیه و آله به آنان رسیده است؛ پس آنگاه که می پرسند: «آیا می دانی»، لابد قصد آموزی دیگری می باشد، پس باید بگویند خیر! و ثانیاً ادب می کردند، معلوم است که انسان عاقل و حکیم مقابل بزرگتر و معلم خود چیزی نمی داند.

*- حالا یکی (رییس جمهور)، پس از مواجهه با افزایش نارضایتی مردم از عملکرد دولت بیاید و بگوید: «حتی از معصوم هم می شود انتقاد کرد!» آیا این پاسخ مطالبات مردم و انتقاد آنها به گرانی ها، بی کاری ها، ورشکست شدن کارخانجات تولیدی و شرکت ها، بالتبع گسترش بی رویه واردات و به راه افتادن "جنگ نیابتی اقتصادی" می باشد؟!

آقای ظریف گفتن که برجام را مو به مو با خواست رهبری اجرا کردیم! اگر حرفش اشتباه است پس چرا رهبری چیزی نمی گوید و دفاع نمی کند؟ اصلاً مگر می شود برجام تصویب شود و رهبری ان را تایید نکند و مگر رییس کمیسیون مجلس نگفتند که برجام مورد تایید رهبری است؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

اگر ما (مردم) نشنیدیم، نمی شنویم، مطالبه نمی کنیم، مسئول را زیر سؤال نمی بریم تا پاسخگو باشد و ...، نگوییم: «پس چرا رهبر چیزی نمی گوید؟!» چرا ما با دقت گوش نکنیم، با بصیرت ننگریم، با جدیت دفاع نکنیم و بعد بپرسیم: «چرا رهبر دفاع نمی کند؟!»

مقام معظم رهبری: «یک نکته ی اساسی دیگر اینکه لغو تحریمها منوط به اجرای تعهدات ایران نیست؛ نمیشود بگویند: شما راکتور آب سنگین اراک را خراب بکنید، سانتریفیوژها را به این تعداد کاهش بدهید، این کارها را

بکنید، آن کارها بکنید، بعد که کردید، بعد آن وقت آژانس بیاید شهادت بدهد، گواهی کند که شما راست می‌گویید و این کارها را انجام داده‌اید، بعد ما تحریمها را برداریم! نه، این را ما مطلقاً قبول نداریم؛ لغو تحریمها منوط به اجرای تعهداتی که ایران می‌کند نیست. البته لغو تحریم یک مراحل اجرائی‌ای دارد، ما این را قبول داریم؛ اجرائیات لغو تحریم با اجرائیاتی که ایران به عهده می‌گیرد، باید متناظر باشند؛ بخشی از این در مقابل بخشی از آن، بخش دیگری از این در مقابل بخش دیگری از آن.» (۱۳۹۴/۴/۲)

متأسفانه این دولت، به جای خدمت مدبرانه و پاسخگویی خالصانه به ملت، در دو موضع "ایجابی و سلبی"، دو حربه به دست گرفته است. هر گاه بخواهد مردم را بترساند و بگوید: اگر این نباشد، آن می‌شود، می‌گوید: "احمدی‌نژاد!" و هر گاه با موج اعتراضات مردمی مواجه می‌گردد، از رهبر خرج می‌کند و می‌گوید: "مقام معظم رهبری!" و این دو حربه، در تمامی مباحث اقتصادی و سیاست خارجی، بیشتر به کار می‌رود؛ چنان که شاهدید از شخص آقای روحانی گرفته تا آقایان ظریف یا عراقچی، در هر گفتگو و مصاحبه‌ای، کلی حرف‌های درست و غلط و حتی بی‌ربط می‌زنند، اما تا گیر می‌کنند، می‌گویند: «مقام معظم رهبری!»؟! چنان که دیدید حتی اگر با موج شدید اعتراض و انتقاد مواجه گردند که دیگر هیچ راه توجیهی نداشته باشند، می‌گویند: همه قابل انتقاد هستند، حتی امام زمان علیه السلام!

برجام و مقام معظم رهبری:

الحمدلله، نه مذاکره با امریکا سخن جدیدی بود و نه برجام و تصویبش به ناگهان از آسمان به زمان فرو افتاد؛ بلکه میل به مذاکره و سازش با امریکا از همان ابتدای پیروزی انقلاب و در حالی که امریکا این مملکت و ملت را درگیر جنگ داخلی، جنگ خارجی، ترور، تحریم و ... کرده بود، هم چنان در میان برخی از مسئولین و جریان‌های سیاسی بوده و هنوز هم هست، و نه تنها مصرانه، بلکه اعمال فشار نیز پیگیری می‌کنند!

این جریان موازی با جریان انقلاب و جمهوری اسلامی ایران، سبب گردید که هم حضرت امام خمینی رحمه الله علیه و هم امام خامنه‌ای، از همان ابتدا و به صورت مستمر، مکرر و مؤکد، مواضع خود را نسبت به مذاکره و سازش با امریکا، برای مردم و مسئولان تبیین کردند و راه کار را نیز نشان دادند و از همان ابتدا نیز گفتند که نسبت به این مذاکرات هسته‌ای نیز خوشبین نیستند.

● - در مورد "برجام" نیز همین‌طور است. از همان ابتدا که این دولت سر کار آمد، موضوع کارش را در "برجام" متمرکز و خلاصه کرد و هر چه مقام معظم رهبری، متذکر شدند که من فایده‌ای در آن نمی‌بینم، گوش شنوایی نبود.

● - در خاتمه، کار مشروعیت و تصویب اجرایی شدن برجام به مجلس شورای اسلامی کشانده شد، کمیسیون تخصصی کار کرد، نتیجه را تدوین نمود، اما همه کنار گذاشته شد، و شخص آقای لاریجانی، یک متنی را خواند و

ظرف مدت بیست دقیقه، برجام به تصویب مجلسی رسید که در دولت قبلی، رییس جمهور را برای گرانی گوجه فرنگی به انتقاد می کشید و با بی ادبی از مجلس بیرون می کرد!

حال رهبری چه کند؟! با دولتی که مردم به آن اعتماد نموده و انتخابش کرده اند بجنگد، یا با مجلسی که تمامی نمایندگانش منتخب مردم هستند و همین نمایندگان، آقای لاریجانی را که از یک شهرستان و با رأی نه چندان مطلوبی مجدداً به مجلس راه یافته بود را به ریاست برگزیدند، بجنگد؟!!

یا دولت و مجلس را تعطیل کند و خودش تمامی امور اجرایی را برعهده بگیرد و به انجام و برساند؟! اساساً چه وجهی دارد که ایشان وارد جزئیات اجرایی امور گردند؟!!

بنابراین، سیاست و کار رهبری این خواهد بود تا حد ممکن، اطراف کار را جوری ببندد که راه نفوذ را ببندد، جلوی انحراف از اصول نظام را بگیرد، خطوط قرمز را در این برجام مطلوب دولت و مجلس (نمایندگان مردم) تعیین و تبیین نمایند و البته اذهان عمومی را نیز از اهداف پنهانی، مقاصد، روند این کار (برجام های ۲ و ۳ که متذکر گردیدند) و ... آگاه نماید.

روش خوارج:

روش برخی، روش همان خوارج است، اصرار بر تمرد از اطلاعات می کنند، شرایطی را بر ولایت و مردم تحمیل می کنند، و همین که با مصائب و مضراتش مواجه شدند، باز هم همان ولایت را هدف گرفته و می گویند: «پس چرا تو جلوی ما را نگرستی؟!» در برجام یا مشکلات اقتصادی و ناشی از سوء تدبیر و مدیریت نیز پس از تحمیل شدن فشارها بر مردم، این جو را راه می انداز که «پس چرا رهبر چیزی نمی گوید»؟!!

چرا رهبر چیزی نمی گوید؟

جالب آن که مقام معظم رهبری، به ویژه در دولت آقای روحانی (یا به قولی اتحاد اصلاح طلبان، مشارکتی ها، کارگزاران، حتی مؤتلفه و ...)، بیش از همیشه همه چیز را چه در جلسات خصوصی، چه در دستورالعمل ها و چه در بیانات عمومی (جهت اطلاع مردم از آن چه می گذرد و آن چه باید بشود) گفته اند.

پس اگر آقای ظریف چنین گفته، دروغ گفته است:

اگر آقای ظریف گفته: «برجام را مو به مو با خواست رهبری اجرا کردیم»، خب دروغ گفته است و سندش هم بیانات عمومی مقام معظم رهبری می باشد:

«وزیر خارجه‌ی محترم ما در مواردی به بنده گفت که ما [مثلاً] اینجا را یا این خطّ قرمز را دیگر نتوانستیم حفظ کنیم» (۱۳۹۵/۱/۱)

«بنده در جزئیات مذاکره دخالتی نکردم، بازهم نمیکنم؛ من مسائل کلان، خطوط اصلی، چهارچوب های مهم و خطّ قرمزها را به مسئولین کشور همواره گفته ام؛ عمدتاً به رئیس جمهور محترم که ما با ایشان جلسات مرتّب داریم، و

موارد معدودی هم به وزیر محترم خارجه؛ خطوط اصلی و کلی. جزئیات کار، خصوصیات کوچک که تأثیری در تأمین آن خطوط کلان ندارد، مورد توجه نیست؛ اینها در اختیار آنها است، میتوانند بروند کار کنند. اینکه حالا گفته بشود که جزئیات این مذاکرات تحت نظر رهبری است، این حرف دقیقی نیست. « (۱۳۹۴/۱/۲۰)

توافق با اصل مذاکرات:

هیچ تردید نکنید که اگر مقام معظم رهبری، به طور کلی با اصرار دولت و ... مخالفت می نمودند، اکنون این جوّ راه افتاده بود که تمامی مشکلات ما به خاطر این بود که "دولت تدبیر و امید"، با آن کلید طلایی اش، می خواست با امریکا مذاکره کند، امتیازی بدهد، امتیازی بگیرد تا تمامی مشکلات این مملکت و این ملت، به یکباره حل شود! اما رهبر گذاشت! (درست مثل زمان حضرت امیرالمؤمنین و امام حسن مجتبی علیهما السلام).

بنابراین، انتخاب اصلح این بود که با توجه به فشار دولتی و جوی که در اذهان عمومی ایجاد شده بود، و نیز شرایط کشور، منطقه و روابط بین الملل، با اصل مذاکره منطقی، و حتی اعطا و اخذ متقابل امتیاز، مخالفت دستوری نکنند، اما تا حد ممکن، مراقبت و هدایت نمایند، چنان که فرمودند:

« با وجود اینکه من خوش بین نبودم به مذاکره‌ی با آمریکا، با این مذاکرات موردی، مخالفت نکردم، موافقت کردم؛ از مذاکره‌کنندگان هم با همه‌ی وجود حمایت کردم، الان هم حمایت می‌کنم. از رسیدن به یک توافقی که منافع ملت ایران را تأمین کند و عزّت ملت ایران را حفظ کند، صددرصد من حمایت می‌کنم و استقبال می‌کنم؛ این را همه بدانند. اگر کسی بگوید که ما مثلاً با توافق یا با رسیدن به یک نقطه مخالفیم، نه، خلاف حق و خلاف واقع گفته است. اگر یک توافقی انجام بگیرد که این توافق توافقی باشد که منافع ملت را، منافع کشور را تأمین بکند، بنده کاملاً با آن موافقت خواهم کرد. « (۱۳۹۴/۱/۲۰)

«[درباره مذاکره با آمریکا] جداً دغدغه دارم؛ این دغدغه ناشی از آن است که طرف مقابل بشدّت اهل فریب و دروغ و نقض عهد و حرکت در خلاف جهت صحیح است؛ طرف مقابل این جور است. یک نمونه اش در همین قضیه اتفاق افتاد؛ بعد از آنکه که مذاکره‌کنندگان ما مذاکره‌شان تمام شد، بعد از چند ساعت بیانیته‌ی کاخ سفید منتشر شد در تبیین مذاکرات. این بیانیته‌ای که آنها منتشر کردند - که اسمش را میگذارند «فکت‌شیت» - در اغلب موارد خلاف واقع است؛ یعنی روایتی که اینها دارند از مذاکرات و از تفاهمهایی که انجام گرفته است میکنند، یک روایت مخدوش و غلط و خلاف واقع است.

... من البته هیچ وقت نسبت به مذاکره‌ی با آمریکا خوش بین نبودم. نه از باب یک توهم بلکه از باب تجربه؛ تجربه کردیم. حالا اگر یک روزی - ما که در آن روز قاعدتاً نخواهیم بود - شماها ان شاء الله در جریان حوادث و جزئیات و یادداشت‌ها و نوشته‌های این روزها قرار بگیرید، خواهید دید که این تجربه‌ی ما از کجا حاصل شده؛ تجربه کردیم. «

(۱۳۹۴/۱/۲۰)

تأیید نهایی:

البته که وقتی به هر دلیلی، با اصل مذاکرات موافقت می‌شود، خطوط قرمز ترسیم می‌گردد، مذاکرات صورت می‌پذیرد، هشدارها به لبخندهای بی‌جا و مشت آهنین زیر دست کش مخملین داده می‌شود، وزیر امور خارجه و مسئولان دولت وقت به جمع‌بندی‌هایی می‌رسند، به هر اصراری که شده، جلوی خروج از موضوع هسته‌ای و ورودی به مواضع ایران در منطقه، سلاح‌های موشکی، بازرسی هر کجایی که آنها دلشان می‌خواهد و ... گرفته می‌شود، و نیز پس از آن که دولت و مجلس به تصویب می‌رسانند؛ مقام معظم رهبری نیز حمایت و تأیید می‌کند؛ اگر چه باز هم نمی‌گذارد در مقام اجرا، انحراف و تخلفی صورت پذیرد و همین نظارت و هدایت دقیق ایشان سبب شده که امروزه صدای امریکا درآمده و در پی ابطال آن یا اصلاح آن می‌باشد. پس تأکید نمودند که پس از تصویب، هم تأیید کردیم، هم به آن پایبند هستیم، هم در اجرای دو طرفه‌اش نظارت و حرف داریم، هم اگر امریکا پاره کند، ما به آتش می‌کشیم.

منطق امریکا و متحدان:

[منطق امریکا این است] «... بنابراین در قضیه‌ی هسته‌ای توافق شد و اسم این را گذاشتیم «برجام»؛ برجام دیگری در قضایای منطقه، برجام دیگری در قضایای قانون اساسی کشور؛ برجام ۲ و ۳ و ۴ و الی غیرذلک بایستی به وجود بیاید تا ما بتوانیم راحت زندگی کنیم! این منطقی است که سعی می‌کنند این منطق را در بین نخبگان جامعه و از سوی نخبگان جامعه به افکار عمومی جامعه منتقل کنند. معنای این حرف چیست؟ معنای این حرف این است که جمهوری اسلامی از مسائل اساسی‌ای که به حکم اسلام و به حکم برجستگی‌های نظام جمهوری اسلامی پایبند به آنها است، صرف‌نظر کند» (۱۱۳۹۵/۱/۱)

- موضع رهبر انقلاب درباره مذاکرات لوزان
- حدود و شیوه نظارتها بر فعالیتهای هسته‌ای ایران
- دولت با منتقدین هسته‌ای چگونه باید رفتار کند
- حرف من در این زمینه به مسئولین و به مردم این است که این توافق هسته‌ای که اسمش را گذاشته‌اند برجام، نباید تبدیل بشود به یک وسیله‌ای برای فشار هرچند وقت یک‌بار از سوی دشمن به ملت ایران و به کشور ما...
- من چقدر در طول مذاکرات [هسته‌ای] گفتم که آمریکایی‌ها بدعهدند، دروغ‌گویند، پای حرفشان نمی‌ایستند؛ حالا ملاحظه می‌کنید! امروز آن کسی که دارد می‌گوید آنها بدعهدند دیگر من [فقط] نیستم؛ مسئولین محترم کشور، خود مذاکره‌کنندگان ما که این‌همه زحمت کشیدند، می‌گویند...

آقای خامنه‌ای: «باید خون گریست بر جامعه اسلامی که حتی احتمال کسی مثل بنده در آن مطرح شود». حالا هم که داریم خون گریه می‌کنیم. اینطور نیست؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

اگر چه مقصود و غرض از جمله‌بندی و نتیجه‌گیری اینگونه کاملاً مشخص است، اما اجازه دهید که [با توجه به فرافکنی گسترده در فضای مجازی و] به دور از شعار و هوای نفس، بلکه واقع‌بینانه و حقیقت‌جویانه به موضوع بپردازیم. چرا که سخن ایشان، تعارف یا شعار نبود، بلکه بیان یک معرفت حکیمانه و بصیرانه، از قلب سلیم بود. پس آن که اهل بود، درک کرد و آن که نبود، هم خوشحال شد و هم گمان کرد که بهانه‌ای به دست آورده است؛ چنان که عده‌ای با خواندن دعاها و گریه‌های حضرات محمد و آل محمد صلوات الله علیه و آله، گمان می‌کنند که بهانه‌ای برای تضعیف و تکفیر ایشان پیدا کرده‌اند!

دقت کنیم که حالاتی در بشر فطری و همگانی می‌باشد، از جمله آن که همگان معبود، محبوب، اهداف و امالی دارند که به آنها برسند یا نزدیک شوند، خوشحال می‌شوند و اگر نرسند، مغموم و محزون شده و چه بسا خون گریه کنند! بنابر این، دوست و دشمن، گریه‌های بسیاری دارند. به قول مولوی:

ساقیا باده یکی کن چند باشد عربده

دوستان ز اقرار مست و دشمنان ز انکار مست

باید خون گریست:

انسان سالم، عاقل، حکیم، مؤمن، آگاه و بصیر، گریه‌های بسیاری دارد. اگر عظمت قبر، برزخ و قیامت را بفهمد و تکبر نداشته باشد، به حقارت خود در مقابل آن سبحان عظیم اقرار کرده و گریه‌ها می‌کند - در غم فراق یار خون گریه می‌کند - در ماتم مصیبت‌های بزرگ (آن چه اصابتش به انسان، نعمات و توفیقات را می‌گیرد) - در عهده‌داری مسئولیت‌های عظیم الهی، ضعف‌ها و گرفتاری‌های جامعه و ... خون گریه می‌کند و مرتب می‌گوید: «لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم». مانند سید الشهداء علیه السلام، در کوران کربلا. یعنی از من کاری بر نمی‌آید، حول و قوه‌ای نیست، مگر از الله برتر و عظیم.

● - امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام، هنگام تغسیل پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله، نه تنها خوشحال نشد که اکنون مسئولیت عظیم و خطیر امامت و هدایت مردم، بر عهده‌ی اوست، بلکه با اشک و ناله و آه، چنین مرثیه سرایی نمود:

... وَ لَوْلَا أَنَّكَ أَمَرْتِ بِالصَّبْرِ، وَ نَهَيْتِ عَنِ الْجَزَعِ،

و اگر نه این بود که تو ما را امر به صبر، و نهی از جزع فرموده‌ای،

لَأَنْقُذْنَا عَلَيْكَ مَاءَ الشُّؤُونِ، وَ لَكَانَ الدَّاءُ مُمَاطِلاً، وَالْكَمَدُ مُحَالِفاً، وَ قَلَّ لَكَ

هرآینه تا خشک شدن اشک چشم بر تو می‌گریستیم، و این درد برای ما بی‌درمان می‌ماند، و حزن و اندوهمان همیشگی بود، ولی این همه نیز در مصیبت تو کم است ... (نهج البلاغه، خ ۲۲۶ / ترجمه حجت الاسلام انصاریان)

● - و همین‌طور است سوگ امامان، در مصیبت فقدان پدران معصوم خود؛ چنان‌که حضرت امام مهدی علیه السلام، در سوگ سیدالشهداء، امام حسین علیه السلام، چنین مرثیه سرایی نمودند:

السَّلَامُ عَلَيَّ مَنْ بَكَتَهُ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ - سلام بر کسی که فرشتگان آسمان بر او گریستند ...؛
فَلَيْتَ أَخَّرْتَنِي الدُّهُورُ، وَعَاقَنِي عَنْ نَصْرِكَ الْمَقْدُورُ،

پس اگر روزگار مرا از زمان تو دور داشته، و مقدرات مرا از یاریت باز داشت،
وَمَ أَكُنْ لِمَنْ حَارَبَكَ مُحَارِباً، وَلِمَنْ نَصَبَ لَكَ الْعَدَاوَةَ مُنَاصِباً،

و نبودم که با جنگجویانی که به جنگ تو آمدند بجنگم، و با دشمنانت بستیزم؛
فَلَأَنْدَبَنَّكَ صَبَاحاً وَمَسَاءً، وَلَا بُكَيْتَ لَكَ بَدَلَ الدَّمِوعِ دَمًا، حَسْرَةً عَلَيْكَ،

لیکن، هر صبح و شام بر تو ناله و شیون می‌کنم، و به جای اشک، برایت خون می‌گیرم؛ از حسرتی که بر تو می‌خورم،

وَتَأْسُفًا عَلَيَّ مَا دَهَاكَ، وَتَلَهْفًا حَتَّى أَمُوتَ بِلُوعَةِ الْمُصَابِ، وَغُصَّةَ الْإِكْتِيَابِ.

و تأسفی که بر رنج تو دارم و در سوز و گداز می‌مانم، تا زمانی که از این مصیبت و غصّه و اندوه بمیرم.

امروز نیز باید خون گریه کنیم:

امروزه نیز جامعه باید خون گریه کند و اهل ایمان و معرف گریه‌ها می‌کنند! و البته اهل شقاوت نیز از عدم حاکمیت و سلطه بر مردم، خون گریه می‌کنند!

● - امروزه باید خون گریه کنیم که چرا به رغم ادعای مسلمانی و تشیع، به آن حد از رشد و قابلیت نرسیدیم که حضرت امام مهدی سلام الله علیه، زعامت سیاسی جامعه‌ی ما و جامعه بشری را به صورت علنی و مستقیم عهده‌دار گردند؟! طول مدت غیبت، از قصورها و تقصیرهای ماست.

● - امروزه باید خون گریه کنیم که چرا دیگر "امام خمینی رحمة الله علیه" نداریم؛ هر چند که خشنود و راضی به لطف پروردگاران، از زعامت و رهبری امام خامنه‌ای هستیم. چنان‌که شیعیان صدر اسلام نیز ضمن خشنودی و رضایت از توفیق پذیرش ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام، هم چنان در فراق رسول خدا می‌گریستند و اگر اهل معرفت باشند، هنوز هم می‌گیرند. امثال بلال حبشی، طاقت نیاورده و از شهر رفتند و مدت‌ها بعد برگشتند تا در خدمت امام عصر خود باشند.

● - امروزه باید خون گریه کنیم که چرا دنیای اسلام، دیگر بزرگانی چون: طالقانی (که به تعبیر امام، زبانش همچون شمشیر مالک اشتر بود)، شهید مطهری، شهید بهشتی (سید مظلوم، در رأس هفتاد و دو تن)، آیات عظامی چون شهدای محراب، شهید مفتاح، شهید محمد باقر صدر، شهید موسی صدر و ...، یا نداریم و یا بسیار کم داریم، تا برای "جهاد فی سبیل الله"، با اخلاص، علم، حکمت و بصیرت، رهبر انقلاب اسلامی را یاری کنند!

رهبران و مسئولان دو دسته‌اند:

همان گونه که در یک دسته‌بندی کلی، جمیع انسان‌ها دو دسته می‌باشند، یا "حزب الله" هستند و یا "حزب الشیطان"! رهبران و مسئولان نیز اینگونه‌اند.

* - حزب الشیطانی‌ها [در هر لباس و کسوتی که باشند]، یا کافر و مشرک هستند و یا منافق؛ که عاشق قدرت و ثروت هستند و بالتبع از تعریف و تمجید خوش‌شان می‌آید؛ و البته برای رسیدن به این قدرت و ثروت، تمام تلاش‌شان را مصروف فریب اذهان عمومی می‌کنند!

* - اما، حزب الهی‌ها، خود را بنده‌ی خدا و در محضر او می‌بینند؛ پس نه تنها "تکبر" ندارند، بلکه بسیار خاضع و خاشع هستند، آنها هنگام گفتگو با بندگان خدا نیز الله جلّ جلاله را اولین شنوای سخنان خود می‌دانند، پس حسابشده و منطقی حرف می‌زنند، نه احساسی، شعاری و ژورنالیستی.

خبرنگار خارجی، از امام خمینی رحمة الله علیه، در هواپیما پرسید: از این که پس از مدت‌ها و ... به مملکت خود بر می‌گردی چه احساسی دارید؟ یک کلمه فرمود: «هیچی». بسیاری دست گرفتند و ضد تبلیغ کردند که ما این همه خون دادیم (البته آنها ندادند)، او می‌گوید: «هیچ احساسی ندارم»، ولی سخن ایشان حکیمانه بود، چون جای احساسات نبود؛ و اگر می‌پرسید: چه اندیشه یا تدبیری دارید؟ پاسخ دیگری می‌شنوید.

بنابراین، این بزرگان، اگر مورد تعریف و تمجید مردم واقع شوند، به خود نمی‌گیرند و نمی‌بالند که "بله من اینم!" بلکه چون مولایشان می‌گویند:

«اللَّهُمَّ مَوْلَايَ كَمْ مِنْ قَبِيحٍ سَرَرْتَهُ، ... وَكَمْ مِنْ مَكْرُوهِ دَفَعْتَهُ، وَكَمْ مِنْ ثَنَاءٍ جَمِيلٍ لَسْتُ أَهْلًا لَهُ نَشَرْتَهُ» (دعای کمیل)

ترجمه: خدایا! ای سرور من چه بسیار زشتی مرا پوشاندی ... و چه بسیار ناخوشایندهایی از من دور کردی ... و چه بسیار ستایش نیکویی که شایسته آن نبودم و تو در میان مردم پخش کردی.

پس مقام معظم رهبری، برایشان دعای کمیل را تجسم و تفهم نمودند؛ برخی فهمیدند و برخی دوست ندارند که بفهمند، پس نخواهند فهمید.

مسئولیت:

مؤمنان آگاه و بصیر می دانند که "مسئول"، یعنی کسی که در دنیا مقابل بندگان خدا و در آن محشر کبرا، مقابل ربّ جلیل، مورد سؤال واقع شده و باید پاسخگو باشد. بنابراین، مانند "حزب الشیطانی ها"، طمع قدرت و ثروت ندارد و دنبال این نیستند که جامعه مسئولیت های خطیر را بر عهده ی آنان بگذارد.

مؤمن، می داند که هدایت و رهبری جامعه، قدر و شأن معصوم علیه السلام است، لذا می فرماید: باید خون گریست به حال جامعه ای که به شرایط مساعد این توفیق نرسیده، و ناچار است چون من را برای رهبری مطرح کند.

سیره ی کافرِ منافق:

منافق جماعت، حتی بخشی از آیات قرآن کریم را به نفعش باشد قبول می کند، بخش دیگر را تکذیب و تکفیر می کند و موضع هر کلامی را که بخواهد تحریف می کند، چه رسد به بیانات ایشان یا امام خمینی رحمة الله علیه. حال این جمله ی حکیمانه و مسئولانه ایشان را قبل از پذیرش رهبری شنیدند و به کمک فضای مجازی و بی بی سی و ... فرافکنی کردند، اما سخن ایشان پس از عهده دار شدن این مسئولیت را نشیدند که فرمودند:

«بنده به این مسؤولیت کنونی هم هیچ دلبستگی ای ندارم. ممکن است بسیاری از شما این را ندانید، اما در این جمع خیلیها هستند که می دانند. بنده به این مسؤولیت فعلی هیچ دلبستگی ای ندارم، جز به عنوان انجام وظیفه. الان هم که مشغولم، فقط به خاطر انجام وظیفه است؛ از روز اول هم همین طور بود. از آن روز مجلس خبرگان، آقایان که رأی دادند، با مقاومت و امتناع و مخالفت جدی و پیگیر خود بنده مواجه بودند؛ منتها وقتی مسؤولیت آمد، گفتم: «خذا بقوّة» (۱).

آدمی نیستم که اگر مسؤولیت بر دوش من گذاشته شد، بخواهم درباره انجام این مسؤولیت، ضعف نشان بدهم؛ نه، این وظیفه من است و این وظیفه را به فضل الهی و به توفیق و هدایت او انجام خواهم داد.» (۱۳۷۹/۴/۱۹)

۱- وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَتَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ فَخَذَهَا بِقُوَّةٍ وَأَمُرُّ قَوْمَكَ يَا حُذُوَا بِأَحْسَنِهَا سَأَرِيكُمْ دَارَ الْفَاسِقِينَ (الأعراف، ۱۴۵)

و برای او در الواح اندرزی از هر موضوعی نوشتیم؛ و بیانی از هر چیز کردیم - «پس آن را با جدّیت بگیر! و به قوم خود بگو: نیکوترین آنها را بگیرند (عمل صالح در هر موقفی - و آنها که به مخالفت برخیزند، کيفرشان دوزخ است؛) و بزودی جایگاه فاسقان را به شما نشان خواهم داد!»



تاریخ-بهمن ۹۶

با یکی از دبیران فلسفه بحث شد. او می‌گفت هیچ تاریخی درست نیست، همش تحریف شده و دستکاری شده است. تاریخ اسلام و تاریخ انقلاب اسلامی همش دروغه. می‌گفت جمهوری اسلامی به خاطر سود و منافع خودش تاریخ‌های اسلام و انقلاب اسلامی رو به سود خودش بیان می‌کند. گفت نمی‌شود که به ضرر و ضد خودش بگوید. ایران هیچ وقت خوبی‌های زمان شاه رو نمی‌گه، حتی گفت تمام کشورها اینگونه هستن تنها ایران اینطوری نیست؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

فرض کنید که شهرداری را به خاطر حیف و میل کردن بیت المال، کلاهبرداری، اخذ رشوه، علنی و گسترده کردن فرهنگ رشوه‌خواری و ... محاکمه کنند، و یک عده نیز بگویند: از خوبی‌هایش نیز بگویند: چند اصله درخت نیز دور تهران کاشته است!

*- **در گفتار این معلم**، به اصل ادعا توجه نمایید، نه موضع‌گیری‌اش راجع به شاه یا انقلاب، تا معلوم شود که از روی علم سخن می‌گوید، و یا از روی هوای نفس؟! تاریخ بیان می‌کند، یا شعار می‌دهد؟! معلم است، یا مأمور تبلیغ برای سلطنت طلب‌ها و ضد تبلیغ علیه انقلاب و جمهوری اسلامی ایران؟!!

*- مهم نیست که گوینده‌ی یک گزاره و یا مدعی، از چه مدرک تحصیلی یا جایگاه شغلی برخوردار شده است، بلکه مهم این است که وقتی سخنی می‌گوید: علمی، مستدل و مستند باشد. ممکن است، یک استاد فلسفه، جوک نیز بگوید و یا یک استاد فیزیک، دروغ نیز بگوید!

*- دروغ‌گویان بزرگ تاریخ، هیچ کدام بی‌سواد نبودند و هر کدام در علمی تخصص و در فنونی تبحر داشته و دارند. از فراعنه‌ی گذشته و حال بگیری، تا سامری‌ها و گوساله‌سازان گذشته و حال، تا نظریه‌پردازان و ایسم‌سازان گذشته و حال، تا مدعیان منجی‌گری، اصلاح‌طلبی، نجات بشریت و ...، هیچ کدام بی‌سواد نبودند؛ ولی دروغگو بودند!

بنابراین، صرف این که گوینده: جناب حجت الاسلام بر بالای منبر است و یا معلم و دبیر و یا استاد دانشگاه در جایگاه تدریس است، نباید مرعوب شد و فریب خورد.

دروغ بودن تاریخ:

کل تاریخ و علم تاریخ را متهم و محکوم به دروغگویی نمود تا برسد به مسئله‌ی شاه و تاریخ جمهوری اسلامی ایران. حال فرض بگیرید که شنونده، یک فرد خارجی و غیر مسلمان است که اساساً نه شاه را می‌شناسد و نه به اسلام و این انقلاب و نظام، هیچ احساس مثبت یا منفی خاصی دارد و به سخن این به اصطلاح دبیر گوش می‌دهد! او می‌گوید: «هیچ تاریخی درست نیست و تمامی اقوال تاریخی، دروغ و تحریف است»؛ به نظر شما، مخاطب به او نمی‌گوید: «شما یک مدعی بی‌سواد، متکبر و متعصبی هستید»؟!

● - آیا تمامی مورخین عالم، از هرودت (سده دوم میلادی) گرفته، تا ابومخنف (سده هفت میلادی)، تا طبری، یعقوبی، تا ویلی دورانت در قرون و سنوات بعدی، تا مورخان معاصر و ...، همه دروغگو بوده‌اند، و فقط این جناب معلم راستگو می‌باشد؟!

● - کسی که تمامی مورخان را دروغگو قلمداد می‌نماید و تمامی تواریخ مکتوب را نیز دروغ می‌انگارد، لابد خودش به مستندات دیگری از تاریخ دست یافته است و راست و درستش را می‌داند که بر اساس آنها، همه را دروغ قلمداد می‌نماید! خب، این شخصیت با این مستندات تاریخی که در اختیار دارد، چرا خودش یک کتاب تاریخ نمی‌نویسد؟!

● - البته که اندیشه‌ها، اعتقادات، گرایش‌ها و مواضع هر مورخی، در چگونگی نگارش او بی‌تأثیر نمی‌باشد، چنان که "شاه دوستی" این آقا، در نگاه کلی‌اش به هر چه تاریخ است، تأثیر مستقیم و البته متعصبانه و شعاری گذاشته است؛ اما این دلیل نمی‌شود که بگویند: «تمامی گزاره‌های تاریخی» دروغ است! بالاخره بسیاری از گزاره‌های تاریخی، مستندات و نیز مشابیهاتی در اقوال گوناگون دارد.

● - مورخان نامی در نقل حمله‌ی مغول به ایران و طول سلطنت مغول‌ها در ایران، اکثراً مسلمان و ایرانی بوده‌اند؛ حال چه کردند؟ چون اسلام و ایران را دوست داشتند، از بیان این تاریخ خودداری کردند، و یا مغول‌ها خدمات بسیاری داشتند و اینها بیان نکرده‌اند؟!

سانسور یا تحریف:

این جناب معلم، حتی تفاوت سانسور با تحریف را نمی‌داند! فرض کنیم که یک مورخی، به دلایل گرایش‌ها اعتقادی، سیاسی، فرهنگی و وابستگی‌های خود، در یک نقل تاریخی، به بخش‌ها یا وقایعی اشاره ننماید، (به قولی سانسور کند)، این خیلی فرق دارد با این که آن تاریخ را تحریف نماید.

تطهیر تاریخ سلطنت و شاه:

همگان می‌دانند که به ویژه در این یک سال اخیر، یک جریان بسیار شتابنده‌ای در تطهیر سلطنت، به ویژه رضا و محمدرضا پهلوی، به راه افتاده است، تا جایی که در شبکه رسانه ملی، اقرار می‌کند که این جریان، در رسانه‌ها و ... به شدت رخ می‌نمایند! و البته ما می‌دانیم که وقتی قرار است یک انحرافی در اذهان عمومی ایجاد گردد، از رسانه گرفته، تا استاد و معلم، تا فیلم و سریال، تا جو سازی در فضای مجازی، تا گزارشگران و تحلیل‌گران و نقادان مرتبط و ...، همه همسو و هم زمان عمل می‌کنند، تا اثرگذارتر شود.

شما امروز (طی دو هفته گذشته)، وقتی زندگی هویدا را در برنامه‌ی شبکه مستند می‌بینید، به این نتیجه می‌رسید که او نه بهایی بود، نه فاسد بود، نه ظالم و جنایتکار بود، نه وابسته به فراماسون، لجنه‌ی بهائیت و انگلیس و امریکا بود، نه فاسد اقتصادی بود، نه در پی ثروت یا قدرت بود ...، حتی تأکید می‌کند که به او در عمرش از کسی رشوه نگرفت، و رشوه‌دانش را نیز تطهیر می‌کرد که به خاطر خاندان سلطنت، مجبور بود! و همین طور است اگر اکنون، زندگی "اسدالله علم" را ببینید!

تاریخ شاه و انقلاب:

الحمدلله، هنوز قشر کثیری از این مردم در قید حیات هستند که هم تمام یا بخش بسیاری از دوران شاه را درک کرده‌اند و عمر چهل ساله‌ی انقلاب را. پس خودشان شاهد همه چیز بوده و هستند.

● - این کارهای خوب شاه، چه بود که این آقای معلم (که شاید سنش به آن موقع قد نمی‌دهد) مطلع می‌باشد، اما این مردمی که در آن دوران زندگی می‌کردند، ندیدند و برای سرنگونی‌اش، شکنجه‌ها دیدند و جان باختند؟!
● - تاریخ انقلاب که تاریخ قرون گذشته نیست، فقط چهل سال از عمر این انقلاب گذشته است، جوانان بیست ساله‌ی آن روز، امروز هنوز سالخورده نیز نشده‌اند و شصت سال عمر دارند. پس لحظه به لحظه‌ی این انقلاب را با چشم خود دیده‌اند و فراز و نشیب‌هایش را با جان خود درک کرده‌اند!

بنابراین، شاید یک مورخی به گوشه‌هایی از تاریخی اشاره کند و دیگری نکند؛ اما چه کسی می‌تواند تاریخ انقلاب و جمهوری اسلامی ایران را به طور کلی تحریف کند؟! الحمدلله، امروزه فیلم، نوار صوتی، عکس، مستندات، انسان‌های زنده برای نقل "تاریخ شفاهی" و ... وجود دارد و جای تحریفی وجود ندارد.

● - تاریخ جمهوری اسلامی ایران، تاریخ زمان ایران باستان یا نادرشاه که نیست، بلکه تاریخ معاصر است. لذا با تمام فراز و نشیب‌ها، خوشی‌ها و تلخی‌هایش، نه تنها مقابل چشم مردم بوده، بلکه مردم خودشان این تاریخ را رقم زده‌اند.

مردم، در جنگ و صلح، در جهادسازندگی، در بسیج، در انتخاب‌ها، در رشد علمی، در شکوفایی صنعت و تکنولوژی و در تظاهرات‌های قدس و ۲۲ بهمن، در سیاست‌های بین‌المللی و منطقه‌ای، در جلوگیری از قدرت و

نفوذ تروریسم در ایران (منافقین، کومله و ...) و سپس منطقه (طالبان، القاعده، داعش و ...)، در تظاهرات بین‌المللی اربعین و ... همه خودشان حضور داشته و دارند.

مردم ایران، به وضوح پیشرفت‌ها و عقب‌گردها، خدمتگزاران و خدمات و هم چنین تخریب‌ها، نفوذها، خائن‌ان و خیانت‌های‌شان را دیده‌اند؛ فرهیختگان نامی و نیز خودفروختگان ذلیل در هر عرصه را دیده و شناخته‌اند؛ بنابراین، اگر چه هر شعاری می‌توان داد، اما این تاریخ را (دست کم فعلا) نمی‌شود تحریف نمود.

www.x-shobhe.ir



گوناگون-بهمن ۹۶

امام صادق علیه السلام بهتر است یا ادیسون؟ نه از لحاظ عصمت و امامت، بلکه خدمت به مردم و علم

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

این شبهه، به صورت مستمر و البته هر بار با انشایی، اذهان عمومی (به ویژه دانش آموزان و دانشجویان) را هدف می‌گیرد! و دانش پژوهان دقت کنند که چرا اینگونه مباحث، بیشتر نسبت به امام صادق علیه السلام حساسیت نشان می‌دهند؟!

پس، ابتدا دقت نمایید که اساساً چرا چنین مقایسه‌ی بی‌ربطی به اذهان القا می‌گردد؟! مگر مردم مجبور مانده‌اند که بین این دو یکی را انتخاب کنند که مجبور باشند این دو را با هم مقایسه نموده و به داوری بنشینند و یکی را برگزینند؟! یا ناراحتند که ما چرا امامان بر حق داریم، و امامان آنها بر باطل هستند و می‌خواهند بگویند: یک مخترع در علوم تجربی و ابزار مادی، بهتر از یک امام هدایتگر انسان و جوامع بشری می‌باشد؟!

● - مقایسه‌ها همیشه باید هم به لحاظ "موضوع" و هم به لحاظ "محمول"، سنخیت داشته باشند؛ حال اگر یکی از خودتان که تحصیل کرده و مهندس برق هستید، بپرسد: الکترونیک بهتر است یا الکترونیک، فیزیک بهتر است یا شیمی، پزشکی بهتر است یا نجوم و ...؟ چه پاسخی به او خواهید داد؟ خواهید فرمود: که این مقایسه‌ی شما بسیار بی‌ربط است!

حال به نکات انحرافی اینگونه شبهاتی که البته بسیار در فضای مجازی رواج یافته دقت فرمایید:

الف - آیا دو شخص و شخصیت با هم مقایسه می‌شوند، یا دو موضوع علمی؟!

الف / ۱ - اگر دو شخصیت با هم مقایسه می‌شوند، چرا "عصمت و امامت" حذف می‌شود؟!

الف / ۲ - اگر دو موضوع علمی مقایسه می‌شوند، علم ادیسون در حوزه‌ی برق، با کدامیک از علوم امام معصوم، که دارای علم لدنی است، مظهر اسماء الله [از جمله اسم علیم] است، خلیفه الله و پیشوای دانشمند و عوام است، مقایسه می‌گردد و با چه میزانی معلوم می‌شود که کدام بیشتر است؟! با تعداد لامپ‌های ساخته شده در دنیا، یا تعداد گوشی‌های تلفن؟!

ب - "خدمت به علم" یعنی چه؟ علم برای علم، یا هنر برای هنر و ...، یعنی چه؟! کنار گذاشتن انسان و جامعه، از دستاوردهای علمی انسان چه معنایی دارد؟ به میدان آوردن انسان، و هدف گرفتن جسم و نفس او، و آن هم فرد گرایانه (اومانیزم) یعنی چه؟!

ب / ۱ - موضوع "علم" هر چه می خواهد باشد و مقدار کشف و حصول آن نیز هر چقدر می خواهد باشد، بالاخره علوم وحی (قرآن کریم) باشد - یا علوم تجربی و ...، همه برای رشد و تعالی انسان و بالتبع جامعه می باشد. مخاطب خداوند علیم در قرآن مجید، انسان است - مخاطب خداوند متعال در کتاب طبیعت که به قلم خلقت نوشته شده، انسان و بالتبع جامعه می باشد - فرمود زمین و آسمان و هر چه در آنهاست را مسخر (رام) شما کردم، تا نشانه‌ها را بشناسید و راه یابید. پس علم برای علم و خدمت به علم، یعنی چه؟

ب / ۲ - واژهی "خدمت به علم"، یک اصطلاح است که چون منظور را می‌رساند، کسی معترض نمی‌گردد؛ بلکه منظور، خدمت به رشد علمی بشر است؛ وگرنه کسی نمی‌تواند به خود "علم" خدمتی کند!

"علم"، تجلی "علیم"، در "عالم" است و همه نشانه (عَلَم) است، لذا امروزه آن چه خداوند متعال از همان ابتدا به بندگانش آموخت را کمی فهمیده‌اند و با حذف علیم می‌گویند: «هر چه هست نشانه است، و علم چیزی جز نشانه‌شناسی نیست»، منتهی جهت نشانه‌ها را در دوری تسلسلی به همان نشانه‌ها (دنیا) باز می‌گردانند!

ج - "خدمت به مردم" یعنی چه و مصادیق آن کدام است؟ چه کسی گفته اختراع لامپ خدمت به مردم است و پزشکی نیست؟ مهندسی ساختمان خدمت است، الکترونیک نیست؟ شیمی و داروسازی خدمت است، اما حقوق و ادبیات نیست؟! چه کسی گفته که خدمت پزشک یا مهندس برق، بیشتر و ارزشمندتر از خدمت رفتگر است؟!

ج / ۱ - اگر ادیسون خانه‌ای نداشت که ساکن شود، مدرسه و معلمی نداشت که تحصیل نماید، کتاب‌هایی نداشت که مطالعه کند، آزمایشگاهی نداشت که تجربه کند، نانی نداشت که بخورد، آبی نداشت که بنوشد، لباسی نداشت که بپوشد، چه می‌کرد و چه چیزی را کشف یا اختراع می‌نمود؟! حالا اگر پرسیده شود: ادیسون بهتر است یا سوپور، کشاورز، معلم، بنا و نانو؟ پاسخ چیست؟!

نکته:

پس با دقت توجه نمایید که این مقایسه‌های بی‌ربط، فقط جنبه‌ی شبهه‌پراکنی و ضد تبلیغی دارد، آن هم بسیار سبک و بی‌منطق.

کسی که چنین مقایسه‌ای را در اذهان طرح می‌کند، نه از امر امامت و مقام انسانی و علمی امام چیزی می‌داند، نه معنای عصمت را می‌داند، نه امام صادق علیه السلام را می‌شناسد، نه از گسترش علوم (حتی علوم ریاضی و تجربی) توسط ایشان خبری دارد ... و نه حتی می‌داند که کاشف برق ادیسون نبوده است!

برق:

آدمی، هیچ علمی را خلق نمی‌کند، بلکه علمی از آن چه خدا خلق نموده را تا حدودی کشف می‌نماید؛ و خداوند متعال نیز از بندگانش همین را خواسته که در زمین و آسمان‌ها (علوم تجربی) مطالعه‌ی جدی و حکیمانه (نه تنها عنصر و ابزاری) کنند، تا به عظمت خلقت، نظم حاکم و علوم پیچیده‌ی آن آگاه شوند، تا رشد عقلی نموده و خالق علیم، حکیم و قادر را بیشتر بشناسند.

● - پس برق را نیز خداوند متعال خلق کرده است، نه ادیسون یا هیچ دانشمند دیگری. لذا هنوز اکتشافات علمی در این زمینه ادامه دارد؛ و آن چه خداوند متعال خلق نموده و در معرض دید و شناخت علمی انسان، برای شناخت عقلی او قرار داده است، همه آیات و نشانه‌های او هستند چنان که فرمود: «وَمِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ ...» - اوست کسی که برق را به شما می‌نماید ... / الزَّعْد، ۱۲» و برای تعلیم آن پس از تزکیه، نبی، رسول، وحی و امام فرستاده است،

● - مکتشف جریان الکتریسه و مخترع برق مصرفی امروز نیز «مایکل فارادی» می‌باشد و برخی نیز از «بنیامین فرانکلین» نام برده‌اند و در هر حال ادیسون نبوده است، بلکه ادیسون نیز با استفاده از کشف و اختراع آنها، «لامپ» را اختراع نمود. فارادی یا فرانکلین نیز در تداوم اکتشافات گذشتگان از کشف الکتریسته و امکان هدایت آن، به این موفقیت‌ها رسیدند.

امام صادق علیه السلام:

با توجه به نکات فوق و غلط بودن این قیاس، نادانی و منفعل شدن است که کسی بخواهد امام صادق علیه السلام را با ادیسون یا هر دانشمند، مکتشف و مخترع دیگری، مقایسه کند و پاسخ دهد!

جرج جورداق، دانشمند و ادیب مسیحی، به مقایسه امیرالمؤمنین علیه السلام، با دانشمندی چون سقراط می‌پردازد و در آخر می‌نویسد: «چه اشتباهی کردم که گاهی را با کوهی مقایسه کردم» - او در کتاب دیگرش به علل مطاعات و نگارش‌هایش در مورد آن مقام معظم اشاره نموده و می‌نویسد: «عده‌ای از مردم کشورهای حوزه خلیج فارس و مصر به من پیشنهاد می‌کردند که مثلاً در مورد عمر و یا دیگران بنویسم... اما من نپذیرفتم نه به این خاطر که بخواهم بگویم عمر و یا کس دیگری بد است نه اصلاً اینطور نبود بلکه من پس از علی (ع) کسی را شایسته نوشتن ندیدم و تصمیم گرفتم که جز در مورد علی (ع) ننویسم». (الامام علی صوت العدالة الانسانیة / امام علی صدای عدالت انسانی).

● - اما اگر کسی اصرار به اینگونه مقایسه‌ها (امام صادق علیه السلام، با ادیسون مخترع لامپ) داشته باشد، باید اولاً هر دو طرف را بشناسد، ثانیاً به مقام و جایگاه هر دو واقف گردد، ثالثاً به گستره، عمق و اوج علم هر کدام توجه داشته باشد، رابعاً در مورد نقش آنها در گسترش علم (علوم گوناگون) مطالعه نماید، و بالاخره آن که به آثار علوم و خدمات هر کدام اشراف پیدا کند؛ نه این بگوید: چون تعداد لامپ و مصرف آن در دنیا بسیار است، حال امام صادق علیه السلام بهتر است یا ادیسون!

● - بالاخره هر کجا لامپی هست، لابد انسان‌هایی آن را ساخته‌اند و انسان‌هایی از آن بهره‌های مفید و حتی مضر به حال انسان و جامعه می‌برند؛ و کار امام، انسان‌سازی است، تا از برق برای ساخت سلاح‌های کشتار جمعی سوء استفاده نکند، و از شیمی برای به راه انداختن جنگ‌های بیولوژیکی سوء استفاده ننماید، و از فلسفه و حقوق، برای ایجاد انحراف در اذهان عمومی مردم و استیلای نظام سلطه، استفاده‌ی ابزاری ننماید. امام رضا علیه السلام:

« الامامُ امینُ الله فی خَلْقِهِ وَ حُجَّتِهِ علی عبادِهِ وَ خَلِيفَتُهُ فی بلادِهِ وَ الدَّاعِی الی الله ، وَ الدَّابَّ عَنْ حُرْمِ الله ؛ الامامُ المِطَهَّرُ مِنَ الذنوبِ ، وَ المَبْرَأُ عَنِ العُیُوبِ ؛ المَخْصُوصُ بِالْعِلْمِ ، المَوْسُومُ بِالْحِلْمِ ، نِظامُ الدِّینِ . »

ترجمه: امام، امین الهی در میان خلق و حجت خداوند بر بندگان او و خلیفه پروردگار در جامعه بشری است. امام مردم را به سوی خدا دعوت می‌کند و از حریم ارزش‌های الهی و ساحت قدس خداوندی، پاسداری می‌کند؛ امام از هر گناه، پاکیزه و از هر عیب و کاستی به دور است. امام دارای علم ویژه و حلم و بردباری است و وجود او مایه استواری دین است. (کافی ج ۱، ص ۲۰۰ و ۲۰۱)

اخیراً متوجه شدیم که از یک قرآن‌گشتی مطلا رو نمایی کرده‌اند، در حالی که کشور ما در جنگ اقتصادی و فقر و ... است! آیا نباید مقابل این جور کارها ایستاد؟ آیا این کارها مصداق اسلام آمریکایی نیست؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

مهم است که انسان خبرش را از کدام منبع می‌گیرد، و سپس با چه موضعی به آن خبر توجه می‌کند؟ این خبر، با جوسازی و البته دروغ‌های بسیاری در فضای مجازی منتشر شد و چون موضوع "قرآن کریم" بود، فوری انفعال‌ها شروع شد و البته طبق معمول، با بلند کردن پرچم فقر و گرسنگی ... و اکنون با مصداق خواندنش برای اسلام آمریکایی؟!

یک هنرمندی، کارش آوازخوانی بوده است و در میان خواننده‌هایش، دو تا ذکر خدا یا علی علیه السلام نیز وجود دارد، تکریم می‌شود و هزینه‌ی یکی دو اجرایش به مراتب بیشتر است (!؟) - دیگری هنرش رقاصی بوده و با لباس

مخصوصی چرخ می‌زند و اسمش را "رقص سماء" می‌گذارد و به بیننده القا می‌شود که اصلاً عرفان الهی، چیزی جز این رقصیدن نیست(!؟) - دیگری کارش بازی با توپ (مثل فوتبال) است و نرخش به رغم آن که بازی هم بلد نیست، بسیار سرسام‌آور - دیگری هنر و کارش بازیگری است و برایش هیچ فرقی ندارد که نقش سیدالشهداء حمزه علیه السلام را بازی کند، یا یک جنایتکار را - نقش امام رضا علیه السلام را بازی کند، یا مأمون را - نقش بسیجی مدافع را بازی کند، یا یک منافق را؛ هزینه‌ی بازیگری‌اش هم بسیار بیشتر از این کشتی است، اما تحسین شده و جایزه هم می‌گیرد.

حال هنر یکی، خطاطی است و این هنرش را در نقش قرآن مجید در اشکال گوناگون به ظهور می‌رساند؛ چرا باید جلوی کارش گرفته شود و مصداق اسلام امریکایی قلمداد گردد؟!

● - با این هنرمند (جناب آقای موسویان)، مصاحبه‌ی رادیویی شد و گفت: اولاً من ۲۶ سال است که به این کار اشتغال دارم - ثانیاً این نوشته بر روی کشتی را از طلا نساختم، بلکه از برنج ساختم - ثالثاً چون اهل فن گفتند که برنج در طول زمان و مجاورت با هوا سیاه و پوسیده می‌شود، به توصیه‌ی ایشان، آن را به روکشی از طلا مزین کردم - رابعاً فقط ۱۵۰ گرم طلا استفاده کردم - خامساً هیچ سازمان، ارگان، شخصیت حقوقی یا حقیقی (حتی یک نفر)، به من یک ریال هم نداده است، و با پول خود این کار را انجام داده‌ام و به این هنر و کار خود افتخار هم می‌نمایم - و بالاخره این که جمعاً کمتر از ۱۵۰ میلیون تومان شده است.

● - به نمایش گذاشتن این هنر، چون به قرآن کریم توجه داشت، فوری یک عده را به یاد فقرا، جنگ اقتصادی و از همه بدتر، اسلام امریکایی انداخته است(!؟) آیا متوجه جنگ نیابتی اقتصادی در سرتاسر کشور نیز هستید، یا فقط اگر اسمی از قرآن، عبادت، زیارت و ... به میان آید، به یاد بحران اقتصادی، فقرا و گرسنگان می‌افتند؟!

● - امروزه شاهد نمایش گسترده و علنی اسلام امریکایی در سرتاسر جهان، کشورهای اسلامی و حتی داخل کشور هستیم؛ شاهد اجرای سیاست‌های غلط اقتصادی هستیم که بیشتر از سهوی بودن، جنگ نیابتی اقتصادی را به اثبات می‌رساند...! حال یک کار هنری و شخصی ۱۵۰ میلیون تومانی، مصداقی از اسلام امریکایی شده است و باید جلوی آن ایستاد؟!

دلیل بالا رفتن دلار چیست و چرا نمی‌توانند آن را مهار کنند؟ چکار باید کرد که وابستگی ما به دلار کم شود و یا از بین برود؟ نرخ طلا و سکه به چه دلیلی افزایش می‌یابد؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

حتی با یک جو سازی و شایعه ای پوچ نیز می توان اقتصاد یک مملکت را به چالش کشید، چه رسد به سوء تدبیرها، ضعف مدیریتها و ...!

افزایش یا کاهش نرخ ارز و طلا، به یک، ده یا بیست عامل بستگی ندارد که بتوان آنها را به سهولت شمرد و بیان نمود.

چرخه ای اقتصاد مانند یک زنجیر طولانی است با حلقه ی ریز و درشت به یک دیگر متصل هستند و حتی پاره شدن یک حلقه کوچک، سبب پاره شدن زنجیر می شود. کافیتست که نرخ تخم مرغ، یا مواد اولیه برای یک تولید خاص، کمی افزایش غیر منطقی یابد؛ چه می شود؟! نرخ تمام شده گران می شود - بازار دچار تورم زنجیره ای می شود - صادرات غیر ممکن می شود - واردات جایگزین نیاز بازار می شود - تولید کننده ورشکست می گردد - کارگران بیکار می شوند و ...!

در جهان اقتصاد امروز، حلقه های این زنجیره، فقط به شاخص های اقتصادی داخلی یک کشور، یا یک دولت محدود نمی باشند، بلکه مانند شاخه های فرعی به رودخانه ها و سرچشمه های دیگری متصل هستند و هرگونه فعل و انفعال در آنها، به این شاخه ها می رسد و اثر خود را می گذارد.

بنابراین، حتی اگر نرخ برابری دلار در مقابل یورو و یا این ژاپن نیز متغیر گردد، بر تمامی ارزهای جهان اثر می گذارد؛ چنان که اگر نرخ طلا، یا سهام بورس و ... متغیر گردد، در اقتصاد جهان اثر می گذارد. و صد البته که اگر کشوری مورد تهدید و محاصره اقتصادی باشد، این تأثیرها مضاعف می گردد؛ به ویژه اگر نظام اقتصادی اش بیمار باشد. چنان که اگر نرخ جهانی طلا کاهش یابد، ممکن است نرخ سکه در ایران افزایش یابد (۱۴)!

اقتصاد داخلی:

در عین حال، عوامل مستقیم داخلی، تأثیر مستقیمی بر ارزش پولی ملی و یا قیمت طلا، مسکن، خودرو، سهام و ... در سطح داخل و سطح بین الملل دارند، چنان که تأثیر مستقیمی بر سیاست های خارجی [پیشروی به سوی استقلال و یا عقب گرد به سوی وابستگی] و هم چنین کاهش یا تشدید تهدیدهای شعاری و عملی می گذارند.

● - تأثیر گذاران بر اقتصاد داخلی را می توان به دو دسته کلی تقسیم نمود:

یک - دولت به معنای عام (شامل: مجلس، قوه مجریه، بانک مرکزی، بانک های دولتی، مالیات، گمرکات، قوه قضاییه و ...)

دو - مردم (بخش خصوصی، صنایع کوچک، کشاورزی، کیفیت تولید، کمیت تولید، صداقت در تولید و توزیع ... و بالاخره بازار مصرف).

از جمله شاخص‌های اصلی تأثیرگذار حکومتی عبارتند از:

- - سیاست‌های کلی اقتصادی نظام؛
- - باور و پایبندی مجلس و دولت، به قانونگذاری، برنامه‌ریزی، و تدبیر در اجرای احسن و به موقع این سیاست‌ها (مانند سیاست‌های اقتصاد مقاومتی).
- - **بانک مرکزی و سیاست‌های پولی.** کفایت در یک یا چند روز، تزریق ارز به صرافی‌ها، ده درصد کاهش یابد، بلافاصله نرخ ارز، بیست تا سی درصد افزایش می‌یابد. اگر فقط سه روز و روزی یک میلیون دلار تزریق ارز کاهش یابد، کفایت تا این وضعیت و به مراتب بدتر از آن پیش آید.
- - **بانک و وام.** کفایت که بانک‌ها، به رغم مصوبات و برخورداری از اعتبار، در اعطای وام به کارخانجات، طرح‌ها، کارگاه‌های کوچک و ... تعلل و اهمال ورزند، چه رسد به این که وام‌های کلان و بدون پشتوانه (وثیقه‌ی واقعی) بدهند؛ چنان که خودشان می‌گویند: فقط از چند نفر مشخص، نزدیک به هزار میلیارد تومان، مطالبات معوقه دارند!
- - و همین طور است وضع گمرکات، طرح‌های ملی، صنایع کوچک و ...؛

رکود اقتصادی:

پس، وقتی در یک کشوری، به دلایل گریزناپذیر و خارج از اختیار، و نیز اهمال‌ها، سوء تدبیرها، سوء مدیریت‌ها و حتی «جنگ نیابتی اقتصادی»، به راه می‌افتد، کارخانجات یکی پس از دیگری تعطیل می‌شوند - شرکت‌های تجاری و بازرگانی و خدماتی ورشکست می‌شوند - واردات بی‌رویه (از صنایع سنگین و نیمه سنگین گرفته تا حتی میوه و لباس و تخم مرغ) راه نفس تولید داخلی را می‌بندد - قاچاق گسترده و علنی، بازاری برای جنس داخلی باقی نمی‌گذارد و ...؛ سطح تولید ناخالص ملی به شدت کاهش می‌یابد و پول ملی، روز به روز بی‌ارزش‌تر می‌گردد.

صاحبان ارز و طلا:

صاحبان ارز و طلا هستند که نقش اصلی در افزایش یا کاهش را ایفا می‌کنند و نبض اقتصاد کشور دست آنهاست. البته همه جا همین‌طور است، اما در کشورهای به اصطلاح غنی، این سرمایه‌های کلان، در قالب بانک و سهام تعریف شده است، اما در کشورهای با اقتصاد بیمار، در مشت افراد انگشت‌شمار قرار دارد! بدیهی است که آنان، با ارز و طلا تجارت می‌کنند، لذا هر از چند گاهی، با ایجاد یک موج، میلیاردها دلار سود می‌برند. فرض کنید فقط و فقط یک میلیارد دلار در اختیار آنان باشد (که به مراتب بیشتر است) و دلار، هر سه ماهی، ده تا بیست درصد گرانتر شود! ظرف چند ماه، سود (دلار) آنها صد در صد افزایش می‌یابد.

شایعه:

کافیست فقط شایع شود که بانک مرکزی تصمیم گرفته تا ارز کمتری توزیع کند - و یکی دو روز نیز چنین کند! یا شایع کنند که فرار است طلا گران شود! شایعه‌ی این تصمیم [درست، غلط، خوب و لازم باشد و یا نباشد]، یک حرص و هراس خاصی در دل مردم ایجاد می‌کند، لذا به بازار هجوم می‌آورند، میزان تقاضا چند برابر عرضه می‌شود و خود به خود این تورم نرخ ارز یا طلا پدید می‌آید. به گونه‌ای که هیچ گاه نمی‌توان برای آن مقصری یافت. در اذهان نیز مردمی مقصرند که هجوم آوردند! بعد بانک مرکزی به جای چاره‌ی اقتصادی، به مردم توصیه می‌کند که چند روزی ارز نخرند!

در ایران [که روی موج شایعه حرکت می‌کند]، اگر نقدینگی در دست مردم زیاد شود، رغبت به خرید کالای لوکس و غیر لوکس خارجی و نیز تمایل به سفر خارجی زیاد می‌شود که هر دو مستلزم خروج کلان ارز از کشور می‌باشد. هم چنین اگر نقدینگی کم شود، مردم به بازار کاذب، دلالی، تبدیل سرمایه به ارز و طلا، خروج از کشور، انتقال پول تبدیل شده به خارج و ... روی می‌آورند که باز سبب خروج ارز از کشور می‌گردد. پس در دو حال، "شایعه" نقش بسیار مؤثری در رویکرد مردم ایفا می‌کند.

اگر ۵۰ میلیون تومان داشته باشید چه می‌کنید؟

امروزه از یک سو (با توجه به تورم)، ۵۰ میلیون تومان، پولی نیست که بتوان را سرمایه قلمداد نمود، و از سویی دیگر، پول کمی نیست، چرا که برابر با دو سال حقوق یک کارمند با ماهی دو میلیون تومان حقوق می‌باشد! حال اگر شما ۵۰ میلیون داشته باشید، چه می‌توانید بکنید؟ آیا می‌توانید در مسکن سرمایه‌گذاری کنید؟ - آیا می‌توانید به یک کشاورزی مطمئن روی آورید؟ آیا باید در بانک بگذارید تا ۱۵ درصد سود مطمئن بگیرید، در حالی که می‌دانید سر سال، سی درصد از ارزش پول شما کم می‌شود؟ آیا می‌توانید با این اوضاع تهیه مواد اولیه، حقوق و بیمه کارگر، مالیات بی حساب و کتاب و ... یک صنعت کوچکی راه بیندازید؟ آیا می‌توانید در این بازار، یک تجارت با ریسک معقول بنمایید...؟!

بنابراین، با خود می‌گویید: بهتر است دلار بخرم - بهتر است طلا بخرم - بهتر است نزد صندوق‌های نامعتبر با سود بالا سپرده‌گذاری نمایم - بهتر است به همان حداقل سود مطمئن بانکی بسنده کنم - بهتر است چند سفر به ترکیه یا دوبی رفته و خرده کالا بیاورم و بفروشم - بهتر است یک خوردویی در همین حد بخرم و در اسنپ، آژانس، جاده و ... مسافر کشی کنم - بهتر است هیچ کاری نکنم، بلکه چون با ماهی دو میلیون حقوق و دستمزد، دو میلیون تومان دیگر کم می‌آروم، این پول را دو ساله به خودم تزریق کنم تا بعد ببینیم چه می‌شود و...؟!

سرمایه‌دار:

اما سرمایه‌دار این وضع شما را می‌داند - از وضع دولت و مجلس و بودجه - تولید - صادرات و واردات - اهمیت دادن به اقتصاد مقاومتی - تورم - اوضاع بانک‌ها - قاچاق و ... نیز آگاه می‌باشد؛ لذا کافیهست که فقط دلار را پنجاه تومان گران کند، تا هزاران هزار نفر، با ۵۰ میلیون تومان خود سرازیر به صرافی‌ها شوند تا ارز و سکه بخزند. روز دوم، ۵۰ تومان افزایش، به پانصد تومان افزایش می‌رسد.

● - پس، ده‌ها و صدها شاخص و عوامل گوناگون اصلی، در رونق یا رکود اقتصادی و بالتبع تورم، افزایش نرخ ارز خارجی و طلا و ... نقش دارند و البته کار و وظیفه‌ی دولت، کنترل و مهار تمامی شاخص‌ها و نجات اقتصاد از رکود، افزایش درآمد ناخالص ملی و مهار تورم می‌باشد.

● - پس، تا به سیاست‌های اقتصاد مقاومتی (چه از سوی مجلس و دولت، و چه بخش خصوصی و تولیدکننده، و چه مردم و بازار مصرف) عمل نشود، نه تنها از وابستگی تولید و اقتصاد کشور به خارج کم نمی‌شود، بلکه هر روز و هر ساعت، بیشتر خواهد شد.

دامنه‌ی عقل تا کجاست؟ قوانینی که عقل می‌پذیرد در عوالم دیگر نیز لازم الاجراست؟ «مثلا قانون علیت از بدیهیات عقلانی است و می‌گوید هر ممکن الوجودی علتی می‌خواهد»، اما آیا عقل می‌تواند در رابطه با همه‌ی ممکنات این نظر را بدهد؟ شاید قوانینی دیگری بر ممکنات مجرد حاکم باشد.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

نکته‌ی اول ضروری در مطالعه این است که فرد بتواند از خلط مبحث در ذهن خود جلوگیری نماید.

یک - کدام عقل مورد نظر است؟

دو - لازم الاجراء بودن در این بحث یعنی چه؟ آنگاه که عقل حکم می‌کند: «هر معلولی، علتی دارد»، چه امر یا نھی‌ای در آن وجود دارد که لازم الاجراء باشد یا نباشد؟!

سه - بر چه اساسی انسان مجاز است که در استنباط و حکم روشن عقلی، بر اساس (شاید)، تشکیک کند؟! آن تشکیک را کجا بررسی می‌کند و حکم آخر را می‌دهد؟ آیا به غیر از عقل؟!

عقل:

عقل اقسامی دارد، مانند: عقل نظری و عقل عملی؛ و یا با نگاهی موشکافانه‌تر، می‌شود به «عقل تجریدی و تجربی، عقل برهانی، عقل دینی و ...» نیز اشاره نمود.

بنابراین، شاید در محاوره به یک واژه‌ی "عقل" اکتفا نماییم، اما هنگام بررسی از حیطة و تکلیف هر کدام، باید مشخص گردد که مقصود کدام عقل است؟

عقل نظری، مُدرک جهان هستی (تکوین) می باشد. کار عقل نظری، معرفت (شناخت) بر اساس احساس، تخیل، توهم، تعقل و... می باشد و البته براهین فلسفی و کلامی نیز در "عقل تجریدی محض" پدیدار می گردند.

عقل عملی: شناخت بد و خوب، در عقل نظری و حکمت نظری مطرح می گردد و از آنجا لازم الاجراء بودن یا نبودن اخذ می گردد، اما عمل نمودن یا نمودن، یا تدبیر برای چگونه عمل نمودن، کار "عقل عملی" می باشد. عقل عملی را مدیر و مدبر نیز می گویند، چرا که کار آن سیاست و تدبیر و فرماندهی امور شخصی است.

دامنه:

بنابر این، مُدرکات عقل نظری، (اگر در بخش خیال و اوهام محبوس نشده باشد) و به استنباط و اثبات عقلی برسد، محدودیت ندارد و "شاید"ها به آن راه ندارد.

آنگاه که عقل تجریدی محض، در قالب براهین عقلی، اثبات نموده و حکم می دهد که «وجود یا واجب است، یا ممکن؛ و هستی ممکن الوجود قائم به واجب است»، دیگر این دنیا، آن دنیا، استثناء و شاید ندارد.

اگر به زمین و آسمان و اهلش نگاه کنید، به لحاظ تقسیمات و جایگاه وجودی، یا واجب هستند و یا ممکن؟ و اگر ثابت شد که همه پدیده، مخلوق و بالتبع ممکن الوجود هستند، حکم عقل در مورد آن محکم است.

اگر به عالم آخرت، بهشت و جهنم و اهلش (از مجرداتی چون ملائکه و روح گرفته تا موجوداتی چون نوع بشر) و نیز وقایع آن نگاه کنید، یا واجب الوجود هستند و یا ممکن الوجود؛ و چون واجب الوجود فقط خداوند متعال است و همه ممکن الوجود هستند، پس همه مخلوق، حادث، پدیده و قائم به او هستند - این دیگر شاید ندارد.

قانون علیت (ضوابط و روابط علت و معلول)، در آخرت نیز حاکم است؛ کسی به بهشت و یا جهنم نمی رود، مگر به عللی - کسی متعم و یا معذب نمی شود، مگر به عللی. پس بهشت و جهنم و نعمت یا عذاب، می شوند «معلول».

قرآن کریم:

در قرآن کریم آیات بسیاری وجود دارد که به اهل بهشت می گویند: این جایگاه و نعمات، به خاطر (به علت) ایمان و صبر و عمل صالح شماست؛ و به اهل جهنم نیز می گویند: این جایگاه و عذاب، به علت کفر و عصیان شماست.

[به علت و معلولهای بیان شده در همین آیات زیر توجه نمایید]:

وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ * وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ وَنَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا رَبُّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ * فَأَتَاهُمُ اللَّهُ بِمَا قَالُوا جَنَّاتٍ

تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ * وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ
(المائدة، ۸۳ تا ۸۶)

ترجمه: و هر زمان آياتی را که بر پیامبر (اسلام) نازل شده بشنوند، چشم‌های آنها را می‌بینی که (از شوق)، اشک می‌ریزد، بخاطر حقیقتی که دریافته‌اند؛ آنها می‌گویند: «پروردگارا! ایمان آوردیم؛ پس ما را با گواهان (و شاهدان حق، در زمره یاران محمد) بنویس! * چرا ما به خدا و آنچه از حق به ما رسیده است، ایمان نیاوریم، در حالی که آرزو داریم پروردگاران ما را در زمره صالحان قرار دهد؟!» * خداوند بخاطر این سخن، به آنها باغ‌هایی از بهشت پاداش داد که از زیر درختانش، نهرها جاری است؛ جاودانه در آن خواهند ماند؛ و این است جزای نیکوکاران! * و کسانی که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند، همانها اهل دوزخند.

اشک شوق: معلول شنیدن آیات الهی و درک حقیقت؛

ایمان: به علت اولیه‌ی دریافت حقیقت و علت غایی آرزو و امید قرار گرفتن در زمره صالحان؛

بهشت: به علت چنین ایمان، ادعا، دفاع و دعای خالصانه؛

جهنم: به علت کفر و تکذیب.

● - پس، قانون علیت در همه جا، بر هر پدیده (ممکن و حادثی) حاکم است و درک عقل از این قانون، جا و مکان، یا زمان خاصی ندارد و به گستره‌ای محدود نمی‌گردد.

● - در عالم مجردات نیز قانون علیت وجود دارد، منتهی علت وجود و پیدایش آنها، همان "امر" حق تعالی می‌باشد. « إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ » (یس، ۸۲).

● - بدیهی است که اگر عقل عملی، خوب و بدی را تشخیص داد و حکم به ضرورت اجرا و یا ضرورت دوری داد، کسی که عمل ننماید، عاقلانه عمل ننموده است.

آیا این آمارهایی که در مورد مصرف انرژی می‌دهند که ما ایرانی‌ها بیشترین مصرف انرژی را داریم، یا در مورد سرانه‌ی مطالعه که کمترین سرانه‌ی مطالعه را داریم، یا اسراف در زمینه‌های مختلف به ویژه غذا و امثال اینها درست است و از منابع معتبر این آمارها گرفته شده است!؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

بیشتر این آمارها درست است، اما باید به نکات اساسی دیگر نیز توجه نمود، مانند:

الف - مسئولان ما عادت کرده‌اند که همیشه تمامی مشکلات را متوجه مردم کنند و تمامی کاستی‌ها را نیز از جیب مبارک مردم جبران نمایند.

ب - یکی از علل اصلی زیادی مصرف سوخت در کشور ما، عدم رعایت حداقل "استانداردها" در تولید و توزیع می باشد، به ویژه در عرصه ی انرژی.

ج - دیروز در اخبار اعلام کردند که "کیفیت بنزین مصرفی در تهران بهبود می یابد"! این در حالی است که پالایشگاه تولید در ایران را به بهانه ی استاندارد پایین (که البته فقط در جنوب توزیع می شد)، به جای تقویت، بستند و گفتند: «ما بنزین یورو ۴ وارد می کنیم»؛ حال آیا کیفیت بنزین یورو ۴ را بهبود می بخشد؟! در مملکتی که نه تولید خودرویش طبق استاندارد است و نه بنزین تولیدی و واردتی اش، مصرف سوخت چگونه باید باشد؟!

د - استاندارد کارآیی بخاری (سوخت کمتر، تولید و حفظ حرارت بیشتر) در جهان، ۹۰ الی ۹۴ درصد می باشد، در حالی که طبق آمارهای رسمی (مرکز بهینه سازی مصرف سوخت)، بخاری های ایرانی، بیش از ۶۵ درصد کارآیی ندارند. یعنی دست کم سی درصد هدر می رود!

حال اگر این سی درصد از مصرف سوخت بخاری کم شود، آیا باز هم ایران بیشترین مصرف را دارد؟!

ه - جار و جنجال راه می اندازد که دور ریز نان در ایران بسیار وحشتناک است؛ سپس نانوا می گوید: مشکل از آرد است، و کارخانه می گوید: مشکل از نانواست، و دولت یا اتحادیه می گوید: مشکل از قیمت نان است و باید گران شود؟! معلوم می شود که بی کیفیتی ناگهانی نان در سرتاسر کشور، فقط برای همین گران کردن بوده است.

و - هواپیمایی، راه آهن، اتوبوس جاده ای و ... پس از تحمیل آزارها و اذیت های اهانت آمیز به مسافران، می گویند: «جهت ارائه خدمات بیشتر، باید نرخ بلیط را افزایش دهیم»! پس از افزایش نرخ بلیط، برای مدتی کوتاه، یک بیسکوییت بیشتر به مسافر می دهند! گویی تنها مشکل حمل و نقل کشور، شکم مسافران بوده است!

مردم

البته کسی نمی تواند انکار نماید که متأسفانه در ایران، فرهنگ استعماری اسراف، جایگزین فرهنگ قناعت شده است، [در حالی که مردم مسلمان ما، بیشتر از سایر اقوام به "قناعت" تعلیم و توصیه شده اند و "اسراف" برای شان حرام است]؛ لذا مصرف مردم، به مراتب بیشتر از معدل مصرف جهانی می باشد. حتی کشورها و مردمان غنی تر نیز چنین مصرفی ندارند!

خود را با فرهنگ مصرف در کشورهای متمول اروپایی مقایسه کنیم.

- - فقیر یا غنی، غروب به بعد، یک لامپ (مانند آباژور) روشن می‌کنند و زیر نور آن، روزنامه و کتاب می‌خوانند، به تماشای تلویزیون می‌نشینند، با یکدیگر گفتگو می‌کنند و ...؛ اما در اینجا اتاق‌ها به جای لامپ لوستر دارند و معمولاً از سرویش بهداشتی و آشپزخانه و حال گرفته تا سالن و اتاق خواب‌ها، همه روشن می‌شوند!
- - یک اروپایی، در سال چند دست لباس می‌خرد؟!
- - کدام دختر یا خانم اروپایی، وقتی می‌خواهد از منزل خارج شود، به دانشگاه، اداره یا برای خرید سیب‌زمینی برود، این همه آرایش می‌کند؟!
- - کدام آقا پسر یا مردی در اروپا، حتی شورتش را برند می‌خرد و فاق کوتاه می‌پوشد و مرتب خم می‌شود تا خط باسن و برند شورتش دیده شود؟! این عوامی‌ها مختص فرهنگ جهان سوم است!
- - به همین شهر تهران نگاه کنید. ما حتی پیاده‌رو نداریم؛ به ویژه در شمال شهر، چرا که عقب نشینی برای شهرداری هزینه دارد، اما مجوز ساخت، درآمد کلان دارد، لذا مردم پیاده نیز نمی‌توانند راه بروند، چه رسد به این که فضایی برای رفت و آمد با دو چرخه داشته باشند! اگر چه داشته باشند نیز فرهنگش نیست.
- - حال به آلمان، فرانسه، انگلیس، ژاپن، چین، امریکا و ... نگاه کنید که کثرت تردد، پیاده یا با دوچرخه است که نه مصرف سوخت دارد و نه قطعات یدکی خودرو!
- - یک وعده خوراک میان روز یا شب، در کشورهای اروپایی چقدر است؟ یک تکه نان و در نهایت یک ورق گوشت روی آن، یا ورق کاهو، یا گوجه فرهنگی و گاهی کمی بیشتر؛ پس مصرف گوشت، نان، برنج، تخم‌مرغ، روغن، حبوبات و ... در کشورهای متمدنی و غنی‌تر چقدر است؟! وعده‌های خوراکی ما چگونه است؟!
- - در کانادا که سردسیر است، پنجره‌ها پرچ شده‌اند تا قابل باز کردن نباشند و گرمایش خارج نشود - در آلمان و فرانسه، شب‌ها شوفاژها را خاموش می‌کنند و می‌گویند: «زیر لحاف و پتو، نیازی به حرارت سوختی وجود ندارد»؛ در ایران بخاری و شوفاژ را روشن کرده و گاه پنجره را نیز باز می‌گذارند، تا هوای تازه بیاید، یا در تابستان ضمن روشن بودن کولر آبی یا گازی، پنجره را نیز باز می‌کنند که هوا بچرخد!

برق:

طبق گزارشات رسمی: «درحالی که ظرفیت بالقوه تولید برق تجدیدپذیر در کشور بیش از ۱۰۰ هزار مگاوات - یعنی ۲ برابر میزان کنونی تولید برق کشور - است، همچنان صرفاً کمتر از ۱ درصد از برق کشور با استفاده از منابع تجدیدپذیر تولید می‌شود و قسمت عمده انرژی برق کشور از سوزاندن سوخت فسیلی به دست می‌آید.»

بدیهی است که مردم فقط می‌توانند در مصرف برق صرفه‌جویی نمایند، اما نمی‌توانند سیستم تولید و انتقال برق در کشور را تغییر دهند و نیز "برق تجدید پذیر" تولید نمایند.

بنزین:

طبق گزارشات رسمی: «سرانه مصرف بنزین هر فرد در ایران ۶۱ لیتر بیشتر از سرانه مصرف بنزین هر فرد در کشورهای عضو اتحادیه اروپاست» و نیز «غلظت ذرات معلق در مناطق شهری ایران ۵۶ میکروگرم در مترمکعب گزارش شده و ۳ برابر متوسط اتحادیه اروپاست».

بله، مردم ایران به تردد با خودروی شخصی، هم عادت دارند و هم به خاطر کمبود وسایل نقلیه عمومی، مجبورند - دور باطل با خودروی شخصی نیز بسیار است، و البته کسب و کار در حرفه‌ی مسافرشکی، به خاطر بیکاری مزید بر علت؛ و ... همه سبب مصرف بالای بنزین در ایران می‌شود.

بنابراین، مردم می‌توانند (و باید) که مصرف خود را کاهش دهند و این هزینه‌های سنگین ارزی و آلودگی را بر خود تحمیل نکنند، اما نمی‌توانند خودروی استاندارد تولید کنند - بنزین استاندارد تولید نموده و یا وارد نمایند - مترو و اتوبوس بسازند و

پارچه و لباس:

طبق گزارشات رسمی: «تعرفه واردات پوشاک در اسفندماه سال ۱۳۹۳، ۲۰۰ درصد بود که پس از آن به ترتیب در فروردین ماه ۱۳۹۴ به ۱۵۰ درصد، شهریور ماه ۱۳۹۵ به ۷۵ درصد و در مرحله آخر که اخیراً در آذر ۹۵ در ارتباط با آن تصمیم‌گیری شده به ۵۵ درصد کاهش یافته است.»

به این توطئه و جنگ نیابتی اقتصادی، قاچاق پارچه و لباس از مبادی رسمی و غیر رسمی را اضافه کنید، تا بدانیم چرا کارخانجات نساجی در ایران ورشکست و تعطیل شده‌اند و چرا کارگاه‌های تولیدی و خیاطی، بی‌کار شده‌اند و چرا رغبت مردم به جنس خارجی بیشتر شده است؟

مردم در نهایت می‌توانند لباس کمتری بخرند و بپوشند، اما نمی‌توانند سیاست‌های اقتصادی و حمایتی از کارخانجات و کارگاه‌ها و تولید داخلی را به اجرا درآورند و نمی‌توانند تعرفه‌ها را تغییر داده و با جدیت جلوی ورود قانونی یا قاچاق پارچه و لباس را بگیرند.

مطالعه:

بله، اگر مطالعه فقط به کتاب یا آن چه به چاپ می‌رسد محدود باشد، متأسفانه سرانه‌ی مطالعه در ایران خیلی پایین است و فرهنگ کتابخوانی خوب ترویج نشده است. اگر چه نرخ کتاب نیز بسیار بالاست، کتابخانه‌های عمومی نیز کم است و ...؛ اما امروزه مطالعات و حتی تحقیقات گسترده‌ی بسیاری در فضای اینترنتی انجام می‌پذیرد. مضافاً بر این که در ایران، آمارگیری از نرخ مطالعه دقیق نمی‌باشد و بیشتر بر اساس فروش کتاب محاسبه می‌گردد. به عنوان مثال، در این روش آمارگیری، خواندن قرآن کریم، مطالعه کتاب قلمداد نمی‌گردد، در حالی که دست کم صدها هزار نفر در روز، به صورت مطالعاتی، قرآن کریم یا ادعیه و احادیث را مطالعه می‌کنند!

●●●- بنابراین، میران مصرف در ایران در بسیار بالاست، و حتی از حد معمول اسراف نیز به مراتب بیشتر است، اما مقصرش از یک سو مجلس و دولت هستند - از سوی دیگر تولیدکنندگان بخش خصوصی - از سوی دیگر مردم مصرف کننده. و اقتصاد مقاومتی، یک شعار نبوده و نیست، بلکه تنها راه کار خروج از این بحران شکننده می باشد.

یکی از مشکلاتی که در عروسی های ما وجود دارد استفاده از موسیقیه. آگه بهش اعتراض کنیم، میگن: ۱- پس فرقی با مجلس عزا چیه؛ ۲- یه شب که هزار شب نمیشه؛ ۳- موسیقی جای خودش دعا و قرآن هم جای خودش؛ ۴- خدا آنقدر هم سخت نمی گیره! لطفا راهنمایی کنید.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

این مشکل (موسیقی بی ربط و گناه)، فقط به مجالس عروسی اختصاص ندارد، بلکه رسانه های ملی ما نیز هم خودش مبتلا به این عارضه می باشد و هم به شدت آن را شایع نموده و تسری می بخشد.

●- ما همین جا، از رییس صدا و سیما، شورای نظارت بر آن و سایر مدیرانش دعوت می کنیم که فقط یک شب از شب های عزاداری های بزرگ، که برای هموطنان مسلمان و غیر مسلمان محترم است را به عنوان سند بیاورند، که در آن برنامه ای درباره موسیقی، ساز و آواز پخش نشده باشد! حتی شب شهادت حضرت فاطمه الزهراء علیها السلام - که دیگر خیلی لطف نمودند - یک برنامه پخش شد که یک گروه موسیقی های انقلابی، خاطره تعریف کردند که ارگ و نی را به حسینیه جماران بردند و برای حضرت امام خمینی رحمه الله علیه نواختند و سپس سرودش را به جبهه ها فرستادند و ... (البته نه در چنین شبی)!

شما هیچ تیزر یا ولهی مذهبی نمی بینید و هیچ سخنرانی دینی، فلسفی، عرفانی و تفسیری نمی شنوید، مگر آن که در بینابین آن، سری به اتاق فرمان نزنند، و اتاق فرمان یک موسیقی بی ربط پخش نکند(!؟)

●- بنابراین، وقتی در رسانه های ملی یک مملکت، جشن، عزا، خبر، گزارش، طنز، سرگرمی، مسابقه، و حتی تشییع جنازه شهداء، عزاداری برای اهل عصمت علیهم السلام، معارف اسلامی و ...، همه با موسیقی تعریف و عرضه می شوند، دیگر از مجالس عروسی قشر عوام، چه انتظاری دارید؟!

اما پاسخ سؤالات مطروحه:

۱- فرقی با مجلس عزا چیست؟

چه کسی گفته که اگر در مجلسی موسیقی حرام پخش نشود، گناه صورت نگیرد و ...، می شود «مجلس عزا»؟! نباید بی استعدادی و بی هنری خودشان در مجلس گردانی را متوجه اسلام نمایند و بگویند: «در هر مجلسی که گناه

نشود، می شود مجلس عزا». مگر اهل عقل، شعور، فرهنگ، ایمان و تقوا، در مجالس عروسی و جشن خود، عزاداری می کنند؟!

● - پیش از این بحث های بسیاری در تاکتیک «بدل سازی» توسط شیاطین انس و جن نموده ایم و توضیح دادیم که یکی از موارد بدل سازی، همین اختصاص دادن تعریف شادی و نشاط، به گناه می باشد، تا آنجا که اذهان عمومی چنین تخیل کنند که تفریح مستلزم گناه است و اگر گناهی صورت نگیرد، یعنی عزا، غم و ماتم!

۲- به شب که هزار شب نمیشه؟

این توجیه عوامانه برای گناه در چنین مجالسی، سابقه ی دیرینه (حتی هزار ساله) دارد! از قدیم الایام، عوام بی فرهنگ، هنگام میل به شرکت و ارتکاب گناه در چنین مجالس گناهی می گفتند: «**عروسی دیگه، در عروسی اشکالی ندارد!**» - «**یک شب که هزار شب نمیشه!**» و البته این جمله را در اصل، در نفی سوره ی قدر ساختند که فرمود: خیر این یک شب، از هزار ماه بیشتر است.

● - خب، اگر هیچ اعتقادی به توحید، معاد، اسلام، اخلاق، عفت، غیرت و ... ندارند، که هر شب آنها چنین است و "یک شب" و قیاس آن با هزار شب، برایشان موضوع و مصداقی ندارد. اما اگر اعتقادی دارند، باید پرسید: «آیا خداوند فرمود که ارتکاب به حرام، در عروسی اشکال ندارد و یک شب هزار شب نمیشه»، یا خودت می گویی و به او نسبت می دهی؟! - مگر آثار و عواقب گناه، در دنیا و آخرت، به تناسب تعداد شب های ارتکاب به آن، با بقیه ی شب ها مترتب می گردد؟!

فرض کنید کسی بگوید: من دوست دارم شبی یک ساعت با عده ای جمع شوم و در آن مجلس، کفر بگویم، شرک بورزم، شراب بنوشم، قمار ببازم ...، و در توجیه بگوید: «**یک ساعت که ۲۴ ساعت نمیشه!**»!

● - گناه این که حرام خدا را (ولو برای یک شب) حلال اعلام می کنند، به مراتب بیشتر از موسیقی یا رقص حرام در آن مجالس است.

۳- موسیقی جای خودش دعا و قرآن هم جای خودش

بحث ما راجع به مطلق موسیقی نیست، چرا که مطلق موسیقی حرام نیست، بلکه طرب و غنا حرام می باشد، و در چنین مصداقی «**موسیقی جای خودش دعا و قرآن هم جای خودش**» یعنی چه؟!

آیا کسی می گوید: «عقل جای خودش، جهل و دیوانگی نیز جای خودش»؟! - «امنیت جای خودش، ناامنی نیز جای خودش»؟! - «عفت جای خودش، بی عفتی نیز جای خودش» - «نظم و قانونمندی جای خودش، بی نظمی، قانون شکنی و هرج و مرج نیز جای خودش» ...؟! پس چطور شد به احکام الهی و حلال و حرام که می رسد، هر دو را جایز می شمارند و می گویند: هر کدام جای خودش؟!

جای دیوانگی، کفر، شرک، معصیت، بی غیرتی، بی عفتی، بی نظمی و ... کجاست؟!

چطور موسیقی، در هر جایی، حتی در میان تفسیر قرآن کریم، یا گفتگو با عالم دینی، تشییع جنازه‌ی شهدا توسط خانواده‌ها و مردم داغدار و ... جای دارد و در این مصادیق نمی‌گویند: دعا و قرآن جای خودش، موسیقی جای خودش؟!

● - خیر، هیچ حرامی، در جایگاه خودش متوقف نمی‌شود، چرا که هم جایگاه اولیه‌اش غصبی است، و هم دامنه‌ی نفوذ و سلطه را گسترش می‌دهد!

● - آیا مراسم ازدواج که جشن و سروری برای آغاز تشکیل مقدس‌ترین کانون اجتماعی (خانواده) می‌باشد، جایگاه تجلی و نمایش این رذیلت‌های انسانی است؟! چرا این جایگاه مقدس را غصب کرده و به معصیت خدا اختصاص داده‌اند و می‌گویند: در اینجا اشکالی ندارد؟! این حکم را از کجا آورده‌اند؟!

۴- خدا آنقدر هم سخت نمی‌گیره!

خداوند علیم، حکیم، هادی و ربّ، نه تنها "آنقدر هم سخت نمی‌گیرد"، بلکه اصلاً سخت نمی‌گیرد، چرا که اگر قرار بود یک کمی و حتی یک مورد سخت بگیرد، دیگر انسانی روی زمین باقی نمی‌ماند؛ اما سخت نگرفتن در ارتکاب به معصیت، به معنای نادیده یا حلال و یا بی‌اثر قرار دادن آن نمی‌باشد، بلکه مهلت می‌دهد تا شاید اصلاح شوند:

« وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرِهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِ بَصِيرًا » (فاطر، ۴۵)

ترجمه: و اگر خدا مردم را به [سزای] آنچه انجام داده‌اند مؤاخذه می‌کرد، هیچ جنبنده‌ای را بر پشت زمین باقی نمی‌گذاشت؛ ولی تا مدتی معین مهلت‌شان می‌دهد و چون اجلشان فرا رسد خدا به [کار] بندگانش بیناست.

● - خداوند متعال، به روح پر عظمت، عقل، شعور، فطرت، قلب، اختیار، اراده و نیز وحی، کتاب، شریعت، پیامبر و امامی که برای هدایت و رشد و کمال به انسان ارزانی داشته است، حرمت و قداست قائل است و از ما می‌خواهد که این حرمت و قداست را قایل شویم و این نعمات را ضایع ننماییم.

از این‌رو، بندگانش را آزاد گذاشته تا اگر دلشان خواست مسیر رشد را پیش بگیرند و اگر دلشان خواست، در مسیر انحطاط و سقوط پیش‌روند و اصلاً در اختیار، اراده و انتخاب سخت نمی‌گیرد، اگر چه بت‌ها و إله‌های کاذب را به جای او بندگی کنند؛ اما معنایش این نیست که تقوا و فسق را مساوی قرار دهد و هیچ عواقب سوئی در دنیا و آخرت، دامنگیر فاسقان، مجرمان و اهل معصیت نگردد، لذا فرمود:

« إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا * إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلَ وَأَغْلَالًا وَسَعِيرًا » (الإنسان، ۳ و ۴)

ترجمه: ما راه را به او نشان دادیم خواه شاکر باشد و پذیرا گردد یا ناسپاس * ما برای کافران زنجیرها و غل‌ها و شعله‌های سوزان آتش آماده کرده‌ایم.

نکته:

ما مسلمانیم، یعنی تسلیم امر خدا - ما که یهودی و ... نیستیم، پس مراقب باشیم که فرهنگ آنها به دین شناسی و دینداری ما نفوذ نکند.

یهودیان فاسق و منافق صفت، خرافه‌های عوام‌فریبانه‌ی خود را جایگزین حکمت الهی نمودند و قضاوت‌ها و احکام خود را جایگزین اوامر و احکام الهی کردند و برای توجیه گفتند: «خداوند آنقدرها هم که گفته شده، سخت نمی‌گیرد - ما اصلاً عذاب نمی‌شویم، یا اگر به فرض عذاب شویم، فقط چند روز است!»! و البته گناه این توجیه غلط، به مراتب بیشتر از ارتکاب آنها به گناهان دیگرشان می‌باشد، چرا که نسبت دادن این ادعاهای من‌درآوردی به خداوند سبحان، افترا بستن به اوست!

« أَلَمْ تَر إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِّنْهُمْ وَهُمْ مُّعْرِضُونَ »
(آل‌عمران، ۲۳)

ترجمه: آیا داستان کسانی را که بهره‌ای از کتاب [تورات] یافته‌اند ندانسته‌ای که چون به سوی کتاب خدا فرا خوانده می‌شوند تا میانشان حکم کند آنکه گروهی از آنان به حال اعراض روی برمی‌تابند؟!

«ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَنْ نَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ وَغَرَّهُمْ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ» (آل‌عمران، ۲۳)

ترجمه: این بدان سبب بود که آنان [به پندار خود] گفتند هرگز آتش جز چند روزی به ما نخواهد رسید و برساخته‌هایشان (سخنان من‌درآوردی‌شان) آنان را در دینشان فریفته کرده است.

●●● - حال مدعیان بگویند: این که هم مسلمان باشند و هم برای توجیه شرکت در مجلس گناه و مشارکت در گناه بگویند: «در عروسی اشکال ندارد - یک شب که هزار شب نمیشه - خدا هم آنقدر سخت نمی‌گیره» را از کجا آورده‌اند؟! العیاذ بالله، در کتاب خدا چنین آمده است؟ یا در سیره‌ی و سنت و تعلیمات اهل عصمت علیهم السلام چنین یافته‌اند؟! و یا از خود می‌بافند و بدتر آن که این بافته‌ها را به خداوند متعال نسبت داده و به او افترا می‌بندند؟! و تمامی این شیطنتها، برای عوام‌فریبی است!



پاسخ‌های کوتاه-بهمن ۹۶

س ۴۱۳ - چطور به رغم این همه اختلاس، فقط دست سارقی که در مشهد چند فقره دزدی کرده را قطع می‌کنند؟! [می‌کنند؟!>](#)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

مقام معظم رهبری: « دستگاه قضایی باید برای رسیدگی به پرونده‌های مفسد اقتصادی از بهترین، قویترین و پاکیزه‌ترین قضات استفاده نماید و بدون هیچگونه تبعیضی اصل را بر برخورد با دانه درشت‌ها قرار دهد» (۱۳۸۱/۴/۱۷).

پس از تذکرات پیاپی مقام معظم رهبری به دستگاه قضا و سایر دستگاه‌های ذریبط، این سؤال را پیش‌تر و بیش‌تر از دیگران، آیت الله جنتی مطرح نمودند و هنوز پاسخی نیامده است! و البته رسانه‌های زنجیره‌ای صهیونیستی و نیز همسویان در داخل، هجمه شدیدی علیه این سخنان به راه انداختند.

آیت الله جنتی: «من باز هم تاکید می‌کنم که اجرای عدالت غرامت‌هایی دارد که باید آن را هم پرداخت. عده‌ای زور، پول و رابطه دارند و سعی می‌کنند با تلفن، توصیه و نامه کارشان را راه بیندازند و پشت سر هم فشار می‌آورند. نباید تسلیم فشار شد ... / ای قاضی! از خدا بترس، از تهدید نترس، جانت دست خداست»

اما پاسخ:

● - ما نیز چون سایر مردم، خبر صدور و اجرای این حکم را شنیدیم و بسیار تعجب کردیم! البته نه از این که چرا انگشتان یا دست سارقی قطع می‌شود! و حتی نه از این که پس چرا گردن کلاهبرداران و اختلاس‌کنندگان کلان قطع نمی‌شود؟! ای کاش کسی اموال دیگران را - کم یا زیاد - سرقت نکند و اگر کرد، به اشد مجازات محکوم گردد تا درس عبرت و وحشتی برای سایر امیدواران به سرقت از اموال مردم و چپاول بیت المال عمومی مردم گردد.

به هر مال باخته‌ای بگویید: دزد اموالت - آن که در خانه، روستا و شهرت وحشت و ناامنی ایجاد کرده بود - آن که با سرقت اموالت، تو را به خاک سیاه نشانده بود ... را گرفتند و پس از محاکمه، به قطع ید محکومش کردند؛ می‌گویید: ای کاش می‌شد گردنش را بزنند!

سکانس اول - اما تعجب ما، که در این پایگاه با اذهان عمومی و انبوهی از سؤالات و شبهات مواجهیم، از این بود که (قبل صدور چنین حکمی و خبرش) ناگهان متوجه شدیم، در فضای مجازی، به رغم این همه مباحث متعدد، تمرکز بسیاری بر ضرورت صدور و اجرای قطع ید شده است. برای این پایگاه نیز مرتب سؤال و اعتراض می‌آمد که: «مگر اینجا جمهوری اسلامی ایران نیست؟ مگر نباید احکام قرآن کریم اجرا شود؟ مگر مبنای احکام، فقه نیست و ...؟ پس چرا در ایران انگشتان یا دست سارق را قطع نمی‌کنند؟!»

هر چه پاسخ می‌دادیم که فقه (حقوق) در اسلام بسیار وسیع‌تر و دقیق‌تر از حقوق کیفری، جزایی و ... در سایر قوانین است - قطع دست نیز تنها مجازات در نظر گرفته شده برای سارق نمی‌باشد - قطع ید نیز شرایط و احکام مخصوص خود را دارد و به این راحتی هم نیست - در ضمن دست قاضی [البته در چارچوب و محدوده‌ی معینی] باز است و می‌تواند به دلایلی، احکامی چون: رد مال - اخذ حلیت از صاحبان مال - زندان و ... صادر نماید؛ هیچ فایده‌ای نداشت و در فضای مجازی و اذهان عمومی مردم، جار و جنجال به راه انداخته بودند که «خیر، اینجا جمهوری اسلامی است و حکم سارق قطع ید است، پس چرا اجرا نمی‌شود؟!»

سکانس دوم - این سر و صدا و فضا سازی که به اوج خود رسید، ناگهان شنیدیم که در مشهد باندی با سرقت احشام و ... ضمن دزدی، ایجاد وحشت کرده بودند و سرکرده‌ی آنها شناسایی شده است و پس از اعتراف به ۲۱ فقره سرقت، قطع ید شد؟! و تأمل برانگیزتر این بود که این سارق در سال ۱۳۹۰ دستگیر شده بود و روند بازجویی، صدور حکم، تجدید نظر و اجرای حکم، به ۱۳۹۷ رسید - و خبرش نیز در حالی منتشر شد که اذهان عمومی باید متوجه مسائل جدی‌تری می‌شد و شده بود (؟!)

سکانس سوم - به محض انتشار این خبر در رسانه‌ها، ابتدا خوراک ضد تبلیغی برای مشهورترین شبکه‌های خبری غرب [دویچه وله، بی‌بی‌سی، رادیو فردا و ...]، آماده شد و سر سفره گذاشته شد و با بوق‌های تبلیغاتی، با سخاوت کامل، در میان مردم توزیع شد، و سپس یک نماینده مجلس نیز اعتراض کرد که او فقط یک سابقه داشته ... و ناگهان در فضای مجازی، همان‌ها که می‌گفتند: «اینجا جمهوری اسلامی ایران است، پس چرا حکم قطع ید اجرا نمی‌شود؟!»، سر و صدای عجیبی به راه‌اندختند که این دیگر چه حکمی است و چرا صادر و اجرا شد؟! حالا سوژه سازی برای حقوق بشر و این جریان‌ها بماند!

● - بنابراین، برای اذهان عمومی نیز بدیهی‌ترین سؤال همین است که اگر قرار است حکم قطع ید برای سارق اجرا شود، چرا برای سارق چند گوسفند اجرا می‌شود و برای این همه اختلاس‌کننده‌های کلان [چند ده یا چند صد میلیاردی] اجرا نمی‌شود؟!]

اگر چه در سابقه دادگاه‌ها، حتی حکم اعدام یا ابد نیز برای برخی از مفسدین اقتصادی صادر شده است، اما در هر حال، همگان حاضر و ناظر بر روند معاملات، رانت‌ها، رشوه‌ها، کلاهبرداری‌های کلان، قاچاق کالا (آن هم از مبادی گمرگی) ... و حتی جنگ نیابتی اقتصادی می‌باشند و سؤال آنها (و ما) کاملاً منطقی و به حق می‌باشد.

بنابراین، مجلس، دولت، قوه‌ی قضاییه و سایر مقامات در دستگاه‌های ذیربط باید پاسخگو باشند که چرا این حکم صادر و اجرا شد؟

بدیهی است که پاسخ‌هایی مستدل و مستند به قوانین جزایی خواهند داد و رأی قاضی و تأیید تجدید نظر را مطرح خواهند نمود که کاملاً درست و صحیح است، اما بعید است که برای عدم صدور احکام مشابه برای اختلاس‌های کلان، دلایل کافی و توجیه‌کننده‌ای داشته باشند.

اما، در عین حال، جنگ روانی، جنگ تبلیغاتی و ترفندهای‌شان، به ویژه در برهه‌های حساس و سوژه‌سازی در داخل، نباید از نگاه هیچ مسئول و غیر مسئولی (اذهان عمومی) مغفول بماند.



حقوقی و احکام-بهمن ۹۶

سلام با توجه به اینکه ۱۴۰۰ سال از اومدن دین اسلام میگذره چه دلیل و برهانی وجود داره که دین و احکامش و چیزی که به دست ما رسیده همون چیزیه که پیامبر اسلام آورده و تحریف نیست؟ و در سال های بعد از رحلت معصومین مسلمونا مجبور بودن احکامشون رو از مراجع تقلید بپرسند. خدا به ما عقل داده که فکر کنیم. برخی از احکام دست و پا را می بندد یا انسان را می ترساند؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

تقلید اختصاصی به سال های پس از رحلت معصومان علیهم السلام ندارد، در زمان حضور ایشان نیز بسیاری دسترسی مستقیم نداشتند و موظف بودند که احکام را از فقها بیاموزند.

گاهی مباحث مختلف با هم خلط می شوند که یک نتیجه ی مورد نظر و از پیش تعیین شده ای اخذ گردد؛ و این خلط مبحث در امر شناخت، کار خطایی است. از قدمت ۱۴۰۰ ساله اسلام شروع نمودن، به مبحث احکام و تقلید گریز زدن و بعد به قیاس احکام در ادیان رسیدن و با چاشنی چند اعتراض تزئین نمودن بحث، هیچ نتیجه ی روشنی به پژوهشگری که می خواهد حقیقتی را بشناسد نمی دهد. چه در مورد اسلام عزیز، یا هر امر دیگری.

فرض کنید پرسند: با گذشت حدود سه هزار سال از عصر افلاطون و ارسطو، از کجا معلوم که این مطالب در علوم متفاوت مربوط به آنان می باشد؟ و چرا تمامی فلاسفه، از جمله نوگرایان و جامعه گرایان امروزی (مانند سندل و ...) و حتی دست اندرکاران هنر هفتم در جهان امروز، نظریات آنان را بررسی و گاه تبعیت می کنند، وانگهی اگر آنها یونانی بودند، پس چرا یونان عقب تر از آلمان و فرانسه و ژاپن می باشد و یا چرا زندگی برای عقل گرایان، دشوارتر از جاهلان و دیوانگان می باشد؟!

خدا به ما عقل داده:

به راستی عقل چیست و عهده دار چه کاری است؟ تفاوتش با علم چیست؟ آیا خداوند به ما عقل داده، یعنی باید عقل را تعطیل کنیم و به این بهانه که "خدا به ما عقل داده"، هیچ حکم عقلی، دستاورد علمی و حقوق (احکامی) را نپذیریم و بنشینیم یک گوشه و فقط فکر کنیم؟! خب، با تعطیل

عقل و علم، به چه چیزی فکر می‌کنیم؟! آیا با همین عقل و علم، نمی‌توان تحصیل نمود، حقوقدان شد و به وکیل مراجعه نمود، یا پزشک و مهندس شد و به طبیب و معمار مراجعه نمود، یا فقیه شده و به مجتهد مراجعه نمود؟! یا این که نتیجه‌ی عقل و علم فقط این است که نه خودت بدان و نه به دانا مراجعه کن؟!!

الف - دقت کنید که انسان برخوردار از علوم اولیه عقلی است که آنها را از بیرون کسب ننموده و نیاموخته است، بلکه خداداد است (مثل رابطه علت و معلول، بزرگی کل نسبت به جزء، محال بودن تناقض و ...) - و بر همین اساس، انسان کلیات را با عقل می‌شناسد، سپس با نور علم، همه چیز را می‌بیند و جزئیات را نیز به کلیات ارجاع می‌دهد و در آن چار چوب می‌شناسد.

● - به عنوان مثال: عقل شما حکم می‌کند حفظ سلامتی ضروری است - حکم می‌کند که به هنگام بروز بیماری، باید به سرعت بر طرف شود - و هم چنین عقل حکم می‌کند که اگر خودتان علم لازم برای بهبود و مداوای خود را ندارید، باید حتماً به کسی که علم تخصصی دارد مراجعه نموده و تشخیص و تجویز او را بپذیرید. آیا در این احکام عقلی، کسی تقلید می‌کند؟!!

● - ما در هر امری، به همین شیوه رفتار می‌کنیم، ضرورت تحصیل و کسب علم را به حکم عقل تشخیص می‌دهیم، و چون خودمان فاقد آن هستیم، به مدرسه، دانشگاه و حوزه می‌رویم و ...

ب - از کجا دانستیم که هر کسی، در هر امری حقوقی دارد و جامعه نیز حقوقی دارد و همگان باید به منظور امنیت، رشد و نیل به کمال، آن حقوق را رعایت کنند؟! و اگر به حکم عقل فهمیدیم، پس چرا به مهندس، حقوقدان و قاضی مراجعه می‌کنیم؟!!

اصول:

● - احکام اسلامی نیز از این قواعد مستثنی نیستند. با نور علم می‌بینیم و به حکم عقل، می‌شناسیم که این عالم گسترده و هر چه در آن است و از جمله انسان، بسیار علیمانه و حکیمانه خلق شده‌اند و به سوی مقصدی معین روان هستند.

● - به حکم عقل درک می‌کنیم نظام یکپارچه و روابط معینی بر تمامی اجزای این عالم حاکم می‌باشد، پس هر چیزی از حق و حقوقی برخوردار است؛ خواه یک درخت باشد، یا یک حیوان یا یک انسان.

● - به حکم عقل درک می‌کنیم که حقوق فردی یا اجتماعی انسان نیز باید مطابق با عالم خلقت باشد، وگرنه از خط (صراط) خارج می‌شود.

● - به حکم عقل [که با نور علم می بیند]، درک می کنیم که فقط خالق، مالک و ربّ (صاحب اختیار و تربیت کننده‌ی امور) عالم است که می تواند و باید حقوق هر مخلوقی را مقدر نموده و آن را به همگان به قلم تکوین و به انسان به قلم تکوین و تشریح، ابلاغ نماید.

فروع و احکام:

تا اینجا همه "اصول" بود که با عقل شناخته می شوند؛ اما تحریف نشدن قرآن کریم، یا احادیث معتبر نیز به همان نور علم و حکم عقل، قابل تمیز دادن است، چنان که انتساب هر متن قدیمی دیگری به هر شخص یا دین و مکتبی نیز قابل شناسایی می باشد، وگرنه کشفیات علمی روزمره، نه حادث می شدند و نه استمرار می یافتند. علم ادبیات، علم قرآن مجید، علم تفسیر، علم حدیث، علم رجال، علم کتاب و ... همه مبتنی بر چارچوب‌های علمی هستند.

نمی خواهیم که مقایسه کنیم، اما برای نزدیکی ذهن، فرض کنید شما غزلی از حافظ بخوانید، بعد کسی پرسد با گذشت بیش از شش قرن، از کجا معلوم که این غزل از حافظ است؟ و یا وارد چند و چون مباحث مطروحه در آن غزل گردد! بدیهی است که اگر از علوم لازم برخوردار نباشد، بحث فایده ندارد، بلکه به حکم عقل، به نقل اساتیدی که تحقیق کرده‌اند اعتماد می کند. حال اگر کسی بگوید: چون خدا به من عقل داده، من نه براهی عقلی را می پذیرم، نه مستندات را قبول دارم، نه بحث علمی را و نه محتوا را، چه می شود گفت؟!

ای عقل خجل ز جهل و نادانی ما

در هم شده خلقی ز پریشانی ما

بت در بغل و به سجده پریشانی ما

کافر زده خنده بر مسلمانی ما (شیخ بهایی، ره)

● - بنابراین، تقلید در احکام از یک متخصص (مجتهد جامع الشرایط برای تقلید)، به حکم عقل ضروری می گردد. وقتی دسترسی به منبع علم (امام معصوم علیه السلام) مقدور نباشد، باید به شاگردان برتر و ذیصلاح مکتب آنان رجوع نمود، حال خواه امام علیه السلام حاضر باشند، اما دسترسی برای همگان ممکن نباشد، و یا غایب باشند و دسترسی برای عموم ممکن نباشد. آیا در سایر امور خود، به نمایندگی مراجعه نمی کنیم؟ آیا تمامی علوم به صورت مستقیم، توسط کاشفین تدریس می گردند؟! پس چرا نوبت به احکام که می رسد، گفته می شود: نه بدانید و نه به دانا مراجعه کنید، چون خدا به شما عقل داده است؟!

آیا تمامی شیعیان به امیرالمؤمنین یا حتی امام باقر و امام صادق علیهم السلام دسترسی داشتند؟ لذا امام حسن عسکری علیه السلام، در حدیثی مفصل، راجع به فقها و تقلید فرمودند:

« فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالِفًا عَلَى هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يُقَلِّدُوهُ ، وَذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا بَعْضَ فُقَهَاءِ الشَّيْعَةِ لَا جَمِيعَهُمْ » (الاحتجاج : ۲/۵۱۰/۳۳۷)

ترجمه: [و اما درباره‌ی فقها]، اما هر فقیهی که خویشتندار و نگاهبان دین خود باشد و با هوای نفسش بستیزد و مطیع فرمان مولایش باشد ، بر عوام است که از او تقلید کنند و البته این ویژگی‌ها را تنها برخی فقهای شیعه دارا هستند، نه همه آنها.

گستره و حوزه تقلید:

در مباحث شناختی (عقلی)، تقلید جایز نیست [اصول دین تحقیقی است] - در احکام نیز همه باید ضروریات دین را بدانند، چنان که کسی در واجب بودن نمازهای یومیه و رکعات آنها، یا روزه‌ی ماه مبارک رمضان و ... از کسی تقلید نمی‌کند - در سایر احکام نیز هر کسی می‌تواند خودش تحصیل نموده و مجتهد (متخصص احکام) گردد، که در این صورت تقلید بر وی جایز نیست - هر کسی که خودش مجتهد نیست، باید در احکام تقلید کند، اگر چه به شرط "عمل به احتیاط؛ که البته بسیار مشکل‌تر از تقلید است"، می‌تواند از کسی تقلید نماید.

● - پس چه چیزی برای تقلید باقی ماند؟ پاسخ: حقوق و احکامی که ما بلد نیستیم، چون نمی‌توانیم خودمان آنها را از منابع اصلی (قرآن و حدیث)، استنباط و استخراج نماییم؛ پس باید به متخصصش (فقیه) مراجعه نماییم. آیا عقل حکمی جز این دارد؟!

حکمت احکام:

البته هیچ حکمی در اسلام، بی حکمت نیست، چرا که از ناحیه‌ی خالقِ علیم و حکیم وضع و ابلاغ شده است؛ اما باید توجه نمود که کسب معلومات در عرصه‌ی حکمت احکام، بسیار متفاوت است با اجتهاد (استنباط و استخراج آنها). هر کسی می‌تواند کتب بسیاری در حکمت، آثار و تبعات احکام مطالعه نماید و یا نزد اساتید تلمذ نماید. از حکمت وضو، گرفته تا نماز، یا روزه و ...؛ و البته با توجه به این که "حکمت"، محدود به خواص مادی و فیزیکی نمی‌باشد.

اما، اگر کسی این علوم را کسب نکرد و از حکمت آنها نیز مطلع نشد، مجاز نیست که رعایت نکند. آنگاه که پزشک دارویی تجویز می‌کند، الزامی ندارد که بیمار الزاماً از علوم پزشکی و داروسازی برخوردار باشد و بداند که این بیماری چیست؟ آن دارو چه ترکیباتی دارد؟ وقتی مصرف می‌کند، چه آثاری دارد و چرا؟! اما در هر حال وقتی مصرف نمود، آثارش مترتب شده و بهبود می‌یابد. رعایت احکام الهی نیز چنین می‌باشد. چنان که فرمود: اگر چه ایمان نیاوردید، اما وقتی تبعیت می‌کنید، به نتایج مفیدش می‌رسید:

« قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ » (الحجرات، ۱۴)

ترجمه: [برخی از] بادیه‌نشینان گفتند: «ایمان آوردیم.» بگو: «ایمان نیاورده‌اید، لیکن بگویید: اسلام آوردیم. و هنوز در دل‌های شما ایمان داخل نشده است. و اگر خدا و پیامبر او را فرمان برید از [ارزش] کرده‌هایتان چیزی کم نمی‌کند. خدا آمرزنده مهربان است.»

سوالم در مورد سهم فرزندی نسبت به فرزند دیگر بود؛ اگر پدری سهم فرزندی را به فرزند دیگر بدهد که او راضی نیست، گیرنده سهم برادر چیست و همینطور پدر چه حکمی دارند؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

چون در سؤال به زمان این بخش اشاره نشده است، هر دو فصل بیان می‌گردد:

وصیت:

اگر پدری در وصیت‌نامه، سهم وارثی را به دیگری ببخشد، به هیچ وجهی اعتبار شرعی و قانونی ندارد. خداوند متان که رازق و مالک اول و آخر تمامی جانها و اموال می‌باشد، خود تنها وارث حقیقی است و هیچ حق مالکیتی برای میت قائل نشده است که بتواند به میل خود تقسیم ارث نماید. لذا اوست که سهم هر یک از بازماندگان را تعیین نموده و البته به صاحب مال در زمان حیات، اجازه داده تا در وصیت، در تقسیم یک سوم از اموال (ثلث)، نظرات و خواسته‌های مشروع خودش را بیان دارد. این فرصتی است تا صاحب مال برای بعد از خود نیز در بخشی از اموالش تصرفی داشته باشد و وارثان نیز برای هزینه جهت نماز، روزه و حج قضا شده، یا خیرات و میرات و باقیات الصالحات، طمع، حرص و بخل نشان ندهند و نگویند: «این سهم ماست».

بنابراین، اگر پدر یا مادری، در تنظیم وصیت‌نامه، خلاف آن چه در شرع (احکام) معین و بیان شده، تقسیماتی انجام دهند، هیچ اعتباری ندارد و وراثت و یا هر یک از آنها، می‌توانند با رجوع به دادگاه، حق شرعی و قانونی خود را مطالبه نمایند.

در زمان حیات:

متأسفانه یک فرهنگ بسیار غلط و منحطی [حتی در میان برخی از خانواده‌های مسلمان و مؤمن] رایج شده که در زمان حیات پدر، خود را وارث، سهامدار یا حتی مالک اموال پدر می‌دانند و دائماً در ذهن خود اموال را قیمت‌گذاری و محاسبه نموده و به رقم سهم خود نظر می‌اندازند و برای مرگ پدر، نه تنها روز شماری، بلکه لحظه شماری می‌نمایند.

● دوستی گفت: جوانان اکثراً بی‌کار هستند! گفتم: بسیاری از آنها بی‌عار هستند و نه بی‌کار. اتفاقاً کار دارند، کار خوبی هم دارند، یک ماشین حساب در جیب‌شان برای شمارش اموال پدر و گذران روزهای زندگی او

وجود دارد و دائماً در حال محاسبه‌ی سرمایه، و برنامه‌ریزی برای آینده‌ی خود هستند! چه کاری از این بهتر؟! این جوان بی‌عار، نه تنها خود را بی‌کار نمی‌بیند، بلکه یک سرمایه‌دار کوچک یا بزرگ می‌بیند و دلیلی نمی‌بیند که سراغ کاری برود و در ماه مبلغی حقوق دریافت دارد.

او اکنون نیز در خانه، گمان دارد که فقط مقدار کمی از سرمایه و سهام خود را می‌خورد و پدر یا مادر نیز اگر هزینه‌ای می‌کنند، به سهم او تجاوز می‌نمایند!

● - بی‌تعارف و بی‌پرده بگوییم که این همان فرهنگ منحط «مُرده‌خوری» و خوی پست «لاشخوری» می‌باشد که البته سبب کم‌رنگ شدن و زایل‌گردیدن هر گونه محبت، معرفت و احترام نیز می‌گردد.

● - پدر، تا وقتی زنده است، مالک اموال خویش است، چنان که فرزند نیز مالک اموال خویش می‌باشد. بنابراین، او حق دارد و می‌تواند که اموال خود را به هر شکلی که دلش می‌خواهد، هزینه کند و یا ببخشد. خواه به همسر و فرزندان، خواه به خویشان، خواه به مراکز خیریه، خواه به غریبه‌هایی که صلاح می‌داند.

● - در زمان حیات، هیچ کس مالک اموال دیگری نمی‌باشد، اگر چه پدر و فرزند (پسر یا دختر) باشند. حتی اموال صغیر، یتیم و دیوانه نیز تحت قیمومیت دیگری قرار می‌گیرد، نه تحت مالکیت او. پس کسی سهمی در اموال او ندارد که اگر او به دیگری ببخشد، معترض شود که این سهم من بود و من راضی نیستم! بلکه اموال خودش است و در چگونگی مصرف یا توزیع و تقسیم در زمان حیات، رضایت فرزندان شرط نمی‌باشد، چرا که هیچ گونه مالکیت و یا سهمی در آن ندارند.



اعتقادی-اسفند ۹۶

چرا خدا به بندگانش حق انتخاب نداد؟ حق انتخاب در عبادت و انتخاب در نحوه شیوه زندگی و دهها مورد دیگر که قابل بحث است؟ خدا میگه فقط یک راه دارید و باید منو عبادت کنید و مطیع من باشید و فلان و...؛ در صورتی که اگر خدا حکیم و عادل هستش می گفت: هر کسی که دوست داره منو عبادت کنه. خدایی که با قدری و تهدید با بندگانش صحبت کنه و بگه هر کس منو عبادت و تعظیم نکنه تا ابد در آتش می سوزانم خوب این خدا نه عادل و نه حکیم...؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

اول به عقل و قلبتان توجهی کنید و ببینید که اصلاً خدا باور هستید یا خیر؟ اگر نیستید که نباید پرسید: «چرا خدا اینطور و آن طور...»، بلکه باید سراغ خداشناسی بروید که ابتدا بشناسید و سپس باور کنید. اما اگر وجود خداوند متعال و سبحان را باور دارید، همین سؤال خودتان از ابتدا تا انتهای [که همه آن درج نشد] را بخوانید و ببیند که آیا سؤال دارید، یا دشمنی؟! چرا که سائل به دنبال پاسخ می گردد، اما دشمن مشکلی در شناخت ندارد، بلکه خصومت، عناد و لجاج دارد و این خود سبب نوعی مقاومت ادراک در او می گردد.

● - مکرر بیان شد که دشمنی، مرحله‌ی بعد از کفر و انکار است. مکرر بیان شد که اگر به جو سازی [به ویژه در فضای مجازی] دقت کنید، زیاد بحثی در انکار وجود خدا نیست (چون قابل انکار نیست)، بلکه سعی در ایجاد بغض و دشمنی با او در قلوب می شود! درست همان اخلاق ابلیس لعین است که منتشر و القا می گردد؛ او هیچ گاه منکر وجود خدا نشد، بلکه به عزت او قسم خورد که تا ابد با او دشمنی کند و چون می دانست که قدرت مقابله با او را ندارد، قسم خورد که بندگانش را اغوا و منحرف نماید! لذا به تابعین خود نیز می گوید: «ای احمق! خدا را انکار نکن که این دلیل بر جهل خودت می باشد، بلکه بگو هست، ولی با او دشمنی کن! بگو: علم ندارد، حکمت ندارد، عدالت ندارد، رحمت ندارد... و دائماً به او اعتراض داشته باش!

● - بیایید فعلاً "خودشناسی" را در اولویت قرار دهید و بگویید: خدا هر طوری که هست، هست؛ من بینم خودم چگونه ام؟!

● - از خود پرسید: بر اساس کدام علم، حکمت و عقلی، مدعی هستم که خدا هم هست، هم [العیاذ بالله] علم، حکمت و عدالت ندارد؟! خب اگر خداست که حتماً منزه (سبحان) از این اتهامات من است، چون هستی و کمال محض است و هیچ نقص، نیستی و ضعفی به او راه ندارد - و اگر موجودی است که جهل و ظلم به او راه دارد، پس خدا نیست! و صادقانه به خود گواهی دهید: «من خدا را نمی‌شناسم، و این خدایی که بر او می‌تازم، خدای ساخته و پرداخته‌ی ذهن کوچک، محدود و نادان خودم هست، نه خدای حقیقی»!

● - از خود پرسید: آیا "من" که مخلوق و موجودی ضعیفی بیش نیستم، می‌خواهم به خداوند سبحان بگویم که "علم، حکمت و عدالت" چگونه است؟! بعد بگویم: چون تو مطابق با تعاریف من نیستی، پس [العیاذ بالله]، علیم، حکیم و عادل نیستی؟!!

● - سپس با خود صادقانه بگویند: وقتی نه تنها خداشناس نیستم، بلکه اصلاً نمی‌دانم علم، حکمت و عدالت یعنی چه و ایجابش چیست؟! آیا این موضع‌گیری من - نشستن در جای خدا - به محاکمه کشیدن، متهم نمودن و محکوم کردن خدا، و این عناد با او، چه سببی به جز ترکیب "جهل و تکبر" دارد؟!!

● - با خود صادقانه بگویند: علت این دشمنی من این است که نه تنها نفرمود: «هر کسی برود هر غلطی که دلش خواست بکند»، بلکه فرمود: «متقی رستگار می‌شود و کافر، مشرک، ملحد، معاند، ظالم و مجرم به عقوبت خودش می‌رسد»؛ اما من دوست دارم که ضمن بندگی هوای نفس خود و دیگران و انجام هر خطایی، به نتایج خوب نیز برسم و اگر نمی‌رسم، پس مشکل در علم، حکمت و عدالت اوست، نه در جهل، غفلت، تکبر و عناد من!

● - بعد از خود پرسید: آیا اگر خدا می‌فرمود که همه چیز مساوی است، سرانجام همه یکی است، هیچ کسی به هیچ نتیجه و عاقبتی نمی‌رسد، علیم، حکیم و عادل بود، اما اکنون که چنین نیست، پس او علیم، حکیم و عادل نیست؟!!

● - از خود پرسید: اصلاً در نظر من، علم و حکمت و عدل یعنی چه که مصداقش را "هر کی هرکی" و "هرج و مرج" و "هدایت نمودن" و "بی‌هدفی و بی‌نتیجه رها نمودن" گمان نموده‌ام؟!!

اختیار:

این بشر، با تبلیغات سیاسی و تجاری، فریب خورده و خودش را باد کرده است! گمان می‌کند که چون شعار "اختیار و انتخاب" می‌دهد، دیگر غالب و حاکم بر خودش و عالم هستی و حتی خالق آن می‌باشد! و چون می‌بیند که چنین نیست و او حتی نمی‌تواند مانع از بیماری، کهولت و مرگ خود شود، عصبانی می‌شود و فریاد بر می‌آورد که «خدایا! این چه علم، حکمت و عدالتی است که تو خدایی می‌کنی، نه من؟!»!

گمان می کند که "اختیار" او باید مطلق باشد، مالک، رب (صاحب اختیار و تربیت کننده ی امور)، قادر و سلطان بر خودش و دیگران باشد! لذا وقتی می بیند که حتی خلق و هدایت یک پشه، یا کوچکتر از آن (یک ویروس) در اختیار او نیست و چه بسا همان ذره ی ناچیز او را از پای درآورد، مانند ابلیس لعین و متکبر فریاد بر می آورد که «من برترم!» پس اگر آنها بر من غالب شدند، [العیاذ بالله]، خدا علم، حکمت و عدالت ندارد!

حق انتخاب:

اتفاقاً تنها اختیاری که انسان دارد، همان "حق انتخاب" است؛ وگرنه انسان نیز مانند جامدات، گیاهان، حیوانات و حتی فرشتگان، اصلاً بر سر دو راهی ها قرار نمی گرفت که بخواهد و بتواند انتخابی داشته باشد. لذا فرمود: من از دورن عقل را برایت حجت قرار دادم و از بیرون نیز انبیا و رسولان را به حق فرستادم تا به نور علم ببینی و رشد کنی، اختیار هم که داده ام، پس دیگر انتخاب با خودت.

«إِنَّا هَدَيْنَا السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (الإنسان، ۳)

ترجمه: ما راه را به او نشان دادیم خواه شاکر باشد و پذیرا گردد یا ناسپاس.

*- شاکر کسی است که هم مُنعم را می شناسد و باور دارد، هم نعمت را درست شناخته و درست استفاده می نماید و آنها را هدر نداده و ضایع نمی نماید - کفور (کافر) نیز کسی است که حق را می پوشاند، خواه مُنعم (خدا) را کافر شود و خواه حق نعمات او را پوشاند و ناسپاس باشد.

●- ایجاب عقل، برخورداری از اختیار است و ایجاب اختیار نیز "انتخاب" می باشد و ایجاب اختیار نیز وجود دو یا چند راهی ها می باشد. مثل این که آدمی هم عقل دارد و هم نفس حیوانی، و می تواند با اختیار خود، تابع این باشد یا آن.

●- پس، معنای علم، حکمت، عدالت و حق انتخاب، این نیست که اگر هوس کردید از جاده منحرف شوید و با سرعت به طرف دره روید و سقوط کنید، نه تنها هیچ عقوبت ناخوشایند و دردآوری متوجه شما نگردد، بلکه با سرعت بیشتر و راحت تر از آنان که درست راندگی کرده اند، به مقصد برسید!

این فقط گمان و تخیل کسانی است که به واسطه مصرف الكل، شیشه یا سایر مخدرات، عقل خود را از دست داده اند!

●- مشکل بشر جاهل و متکبر این است که انتظار دارد هم حق انتخاب داشته باشد و هم نتیجه ی انتخابش را خودش رقم زند، گویی که قدرت خلق و اندازه گذاری (تقدیر) بر تمامی عالم دارد! مثلاً اگر انتخاب کرد به جای آب گوارا، زهر بنوشد، نه تنها هیچ فرقی نکند، بلکه بیشتر از نوشیدن آب گوارا، لذت و فایده برد! پس وقتی به او متذکر می گردند که این آب را انتخاب کن و بنوش که این فایده ها را دارد؛ و آن زهر را انتخاب نکن و بنوش که دردآور و هلاک کننده است؛ می گوید: این دیگر چگونه اختیار و حق انتخابی است، این خارج از علم،

حکمت و عدل، می باشد! این ظلم است! آن که نظام هستی را بر اساس این قوانین خلق کرده، علیم، حکیم و عادل نبوده است و ...!

مساوی:

مگر عقل و جهل، نور و ظلمت، مُرده و زنده، گر و شنوا، کور و بینا، ارزش و ضد و ارزش، تلاش و تنبلی و تن‌پروری و خلاصه ضعف و نقص با قوت و کمال مساوی هستند که کسی انتظار داشته باشد نتایج هر چیزی، هر راهی و هر کاری مساوی باشد؟! آیا آدمی خود با وجود تمامی ضعفش در علم، حکمت، قدرت و عدالتش، دانا و نادان را مساوی می‌داند؟!!

« قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ ... » - بگو آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟! تنها خردمندانند که پند پذیرند ... / الزمر، ۹»

فقط یک راه؟

اتفاقاً خداوند متعال نفرموده که فقط یک راه دارید، بلکه فرموده فقط یک خالق علیم، حکیم، عادل و سبحان وجود دارد، فقط یک إله، معبود و رب وجود دارد، فقط یک مالکِ قادر وجود دارد؛ اما تو مختاری که او را بندگی کنی، و یا هر گوساله‌ساز و گوساله‌ای را بندگی نمایی! پس میل و انتخاب با خودت است، منتهی گمان نکن که هیچ فرقی نمی‌کند، بلکه بندگی هر کدام نتایج و عواقبی دارد.

تو خدا نیستی:

فرمود: از بندگی، گریزی نیست، اما در انتخاب إله و معبود آزادی! خواه خداپرست شو، و خواه شهوت پرست، پول پرست، طاغوت پرست، گوساله پرست و ...!

اگر معترض شوی که چرا از بندگی گریزی نیست؟ می‌فرماید: چون تو خدا نیستی؛ نه تنها خالق خودت و این عالم هستی نیستی، بلکه حتی یک مگس یا کوچکتر از آن را نیز نمی‌توانی خلق کنی! تو نه تنها قادر نیستی، بلکه بسیار ضعیف هستی، چرا که مخلوقی، نه خالق!

« يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاستَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسئَلُهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعْفَ الطَّالِبِ وَالْمَطْلُوبِ » (الحج، ۷۳)

ترجمه: ای مردم مثلی زده شد پس بدان گوش فرا دهید کسانی را که جز خدا می‌خوانید هرگز [حتی] مگسی نمی‌آفرینند هر چند برای [آفریدن] آن اجتماع کنند و اگر آن مگس چیزی از آنان برباید نمی‌تواند آن را بازپس گیرند طالب و مطلوب هر دو ناتوانند.

پس تو، نه تنها علیم، حکیم و قادر نیستی که بتوانی عالمی به میل خودت بیافرینی، بلکه حتی در اصل وجود و تمامی امور خودت نیازمندی، چون مخلوقی، نه خالق!

« يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْعَنِيُّ الْحَمِيدُ » (فاطر، ۱۵)

ترجمه: ای مردم شما به خدا نیازمندید و خداست که بی نیاز ستوده است.

اکثریت قبول ندارند، چون به زور است!

از یک سو می‌گویید که شناخت، ایمان و بندگی (عبادت) به زور چاق و آتش است و به انسان حق انتخاب داده نشده است و یک راه بیشتر وجود ندارد؛ از سوی دیگر می‌گویید: «اکثریت ایمان و قبول ندارند و یا او را عبادت نمی‌کنند»! خب وقتی بغض سراسر وجود را گرفت، دیگر جایی برای نورافشانی عقل باقی نمی‌ماند و آدمی نمی‌فهمد که ضد و نقیض حرف می‌زند! مگر می‌شود که مردم هم حق انتخاب نداشته باشند، هم یک راه بیشتر وجود نداشته باشد، و هم یک عده ایمان را انتخاب کنند و یک عده‌ی دیگری کفر را انتخاب کنند و یک عده‌ی سومی، کفر نورزند و انکار نکنند، اما "دشمنی" را انتخاب کنند؟!

جاهل و متکبر:

منتهی جاهل و متکبر می‌گوید: خدایا! تو هستی، خالق و مالک نیز تویی؛ منتهی من دوست دارم که از یک سو خودم را بندگی کنم و از سوی دیگر با تو دشمنی نمایم؛ و تو نیز اگر بابت این عناد و لجاج من، بابت این جهل و تکبر من، نه تنها به من جایزه ندهی، بلکه عقوبت کنی، علم و حکمت و عدالت نداری؟!

سوزاندن:

برخی نه تنها بدون علم، حکمت و عدالت به نظام هستی نگاه می‌کنند، بلکه آنقدر متکبرند که گمان می‌کنند هستی و نظام حاکم بر آن، با تأیید و طرفداری آنها به وجود می‌آید و اگر انکار و دشمنی کنند، متغیر شده و یا از بین می‌رود! لذا به جای تفکر، شعارهای غضب‌آلود علیه خدا و معاد می‌دهند؛ و گمان می‌کنند که اینگونه بر او غالب خواهند شد! مانند تفکر شیطان‌پرستان که امروزه در قالب "فراماسون"، تشکیلات جهانی یافته و سازماندهی شده است! آنها نیز مدعی هستند که خدا هست، اما ما باید با او آنقدر دشمنی کنیم که مغلوب گردد!

خلقت و حکمت:

پوست، گوشت و استخوان بشر و سایر موجوداتی چون گیاهان، حیوانات و حتی جامداتی چون سنگ و آهن، اینگونه خلق شده‌اند که در مقابل حرارت آتش [کم یا زیاد]، گداخته می‌شود و می‌سوزند - آتش نیز اینگونه خلق شده که اگر شعله‌ور شود، با حرارتی کم یا زیاد، می‌سوزاند. هم چنین هوا و باد، آتش را شعله‌ورتر می‌کند و آب آتش را خفه و خاموش می‌کند.

حال چه کنیم؟! عقل و علم و تدبیر را بکار بیاندازیم، یا بگوییم: ما دوست داریم آتش بازی کنیم و در وسط آتش بنشینیم و حال کنیم! و اگر این آتش ما را بسوزاند، با علم، حکمت و عدالت منافات دارد؟! روح آدمی نیز همین‌طور است، در همین نظام هستی و مطابق آن است؛ این روح نیز با حالات و رفتارهایی رشد یافته، به کمال، فلاح، آسودگی، فرحناکی و لذت می‌رسد، و با حالات و رفتارهایی شعله‌ور شده و گر می‌گیرد. هوای نفس و باد تکبر، آتش آن را شعله‌ورتر می‌نماید، و با لباس تقوا، که محافظی ضد آتش است، می‌توان از آن عبور کرد، و نور هدایت و آب گوارای حیات معقول نیز این آتش را خاموش و سرد می‌کند. پس، اگر به میل شما نیست، باید با تفکر و تعقل، در خود تعمق و سپس تدبیر (چاره جویی و راه‌یابی) برای بهبود، سلامت و اصلاح خود نمایید، نه این که با جهل و تکبر بگویید: چون وفق مراد من نیست، پس [العیاذ بالله]، خدا علیم، حکیم و عادل نیست!

روح لطیف، با همین اندیشه‌های باطل و ادعاهای جاهلانه و متکبرانه، بیشتر گر گرفته و می‌سوزد.

چرا خداوند هر کس را که دوست دارد بیشتر امتحان می‌کند و زندگی را بر او سخت می‌گیرد؛ آخه این چه نوع دوست داشته؟!*

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

اکنون به عنوان بنده‌ای که او را قبول دارد، نسبت به محبت خداوند متعال سؤال دارید یا اعتراض؟! اگر اندک معرفت و محبتی هست، این جبهه‌گیری خصمانه، ناشی از چه و برای چیست؟! آیا بندگان می‌خواهند به او ایراد بگیرند و روش دوست داشتن را به او تعلیم دهند؟! به این مهمات دقت کنید.

محبت خداوند رحمان و رحیم اثبات شده است، این ماییم که باید او را دوست بداریم و این محبت قلبی را در عمل ظهور و بروز دهیم.

به دو مشکل اساسی توجه نمایید:

یک - از مشکلات بزرگ در فرهنگ، دانش و بینش اسلامی ما، متأسفانه در دین‌شناسی، اسلام‌شناسی، احکام‌شناسی و کلیه معارف، بر اساس شنیده‌هاست و نه مبتنی بر آیات، احادیث و تعلیم، تعقل و تدبیر در آنها. فرض کنید یک حقیقتی در عالم هستی وجود دارد و در دین نیز بیان شده است و از جهات گوناگون مورد بحث و تبیین قرار گرفته است، سپس این حقیقت دهان به دهان نقل می‌شود و هر بار بخشی از آن حذف یا تغییر می‌یابد و یا لحاظی از آن به لحاظ دیگری ارتباط داده می‌شود و در نهایت حقیقت مطلب، به طور کلی کنار رفته و گفته‌های موهوم جایگزین می‌گردد!

دو - مشکل اساسی دیگر این است که بسیاری از مردم، بدون هیچ رجوعی به قرآن، حدیث، کتاب، علم و ...، همان شنیده‌ها و یا حتی گمان‌های خود را اصل و وحی منزل قلمداد می‌کنند و سپس بر اساس همان گمان‌ها و شنیده‌های خود شبهه‌ناک یا حتی معترض می‌گردند که «چرا خدا اینطور و چرا اسلام آنطور و ...»؟!

امتحان چیست؟

امتحان یعنی چه؟ آیا یک عده امتحان می‌شوند و یک عده نمی‌شوند؟ آیا یک عده بیشتر امتحان می‌شوند و یک عده کمتر؟ آیا خدا هر کسی را که دوست داشته باشد، بیشتر امتحان می‌کند؟ اگر چنین است، چرا؟ آیا امتحان نوعی زجر دادن است که با محبت منافات داشته باشد و ...؟
به زندگی معمولی خودمان نگاه کنیم و دقت کنیم که در این زندگی، "امتحان" چیست؟ چرا امتحان (آزمون) برگزار می‌شود؟ و چه جایگاه و نتایجی دارد؟! با این توجه، حقیقت و چگونگی امتحان الهی را بسیار آسان، سریع و روشن درک خواهیم نمود.

* - شاید وقتی کلمه "امتحان" بیان می‌شود، اولین امتحانی که به ذهن خطور کند، امتحان دوزخ در طی تحصیلات ابتدایی، متوسطه و دانشگاهی باشد. ابتدا یک سری امکانات مانند مدرسه، دانشگاه، حوزه، کتاب، معلم، استاد و ... در اختیار دانش‌پژوه قرار می‌گیرد و پس از مدت معینی، آزمونی گرفته می‌شود تا معلوم گردد که چه کسانی توانسته‌اند از این امکانات درست بهره‌برداری نمایند و چه کسانی نتوانسته‌اند.

بدیهی است آنان که موفق بودند، به مرحله‌ی بالاتر می‌روند و در آنجا علوم و امکانات در سطوح بالاتری در اختیارشان قرار می‌گیرد و البته پس از طی هر دوره، و به ویژه پس از فارغ‌التحصیلی، جایگاه‌شان و مقدرات‌شان با سایرین متفاوت خواهد بود.

این امتحان، نه فقط در تحصیل و مدرسه، بلکه همه جا و در هر موردی و همیشگی و پیوسته است. از ورزش گرفته، تا بازیگری، تا دریانوردی و فضانوردی یا رانندگی، تا نقاشی و خیاطی و نانوایی، این امتحان وجود دارد؛ و البته منحصر به صنوف نیست، بلکه در هر امری ساری و جاری می‌باشد.

بنابراین، در هر کلام، هر اندیشه، هر انگیزه، هر اقدام و عملی، امتحانی وجود دارد که اگر موفقیت حاصل شد، گام یا مرحله‌ی بعدی آغاز می‌گردد و اگر موفقیت حاصل نشد، تلاش دوباره لازم است و البته در یک لحظه نیز امکان تلاش مجدد، از بین می‌رود و آدمی با نتایج تلاشی که کرده یا نکرده مواجه می‌گردد:

« وَأَنَّ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى * وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَى » (النجم، ۳۹ و ۴۰)

ترجمه: اینکه برای انسان بهره‌ای جز سعی و کوشش او نیست * و اینکه تلاش او بزودی دیده می‌شود.

امتحان بیشتر؟

امتحان بیشتر یعنی چه؟ بد است یا خوب؟ با محبت منافات دارد یا خیر؟

- - آیا کسی از نوزاد، امتحان راه رفتن می‌گیرد؟ یا از کودک ۵ ساله، امتحان دو میدانی می‌گیرد؟!
- - آیا اگر دانش‌آموزی در امتحان کلاس اول مردود شد، از او امتحان کلاس‌های دوم و سوم می‌گیرند؟
- - آیا اگر کسی به دلیل مردودی‌های بیش از حد در یک مرحله، کنار گذاشته شد و از ادامه محروم شد، ظلم به مابقی است که به مراتب بالاتر رفته‌اند و در آن مراحل نیز امتحان می‌شوند تا بالاتر روند؟!
- - آیا گزینش افراد موفق‌تر و لایق‌تر، برای صعود به مراحل بعدی و سپس آموزش و مجدداً امتحان آنها برای صعود به مرحله‌ی بالاتر، بد است و با محبت منافات دارد، یا این گزینش، عین توجه و محبت مری می‌باشد؟
- - آیا در ازدواج، امتحان صدق و اعتبار خواستگار، با امتحان یک عمر همسری او برابر است؟!

امتحان الهی!

امتحان "رب العالمین" نیز همین است و چیزی جدای همین زندگی ما نمی‌باشد. او امکاناتی چون خلقت، رشد، عقل، فهم، علم، فطرت، رسول، کتاب، الگوی برتر، امام، هادی، پیشرو و مری از جنس خودمان را افاضه کرده است، زمین و آسمان و هر آن چه در آنهاست را مسخر (رام) انسان نموده است، و می‌فرماید: بدان که به تمامی این نعمات امتحان می‌شوی.

من به تو جهان بینی دادم، حقایق عالم هستی را برایت روشن کردم، اول و آخر را برایت هم تعریف کردم، هم به حکم عقل اثبات نمودم، و هم سیر آمد و شد را به چشم می‌بینی - هم رسول فرستادم، هم کتاب، هم دین، و هم امام - تمامی بایدها و نبایدهای رشد را نیز برایت روشن، معلوم و مبرهن نمودم؛ مضافاً بر این که تو را به امتیاز "اختیار و انتخاب"، متمایز نمودم؛ سپس تو را به بندگی، اطاعت و عبادت خودم دعوت نمودم، و از بندگی غیر خودم و سرسپردگی به نفس اماره و حیوانی خودت و شیاطین داخلی و خارجی که همه دشمنان تو هستند، باز داشتم؛ امر به معروف و نهی از منکر نمودم [چون دوستت دارم]؛ اما حالا تصمیم با خودت:

«إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (الأنسان، ۳)

ترجمه: ما او را به راه [درست، صراط مستقیم] هدایت کردیم، خواه شاکر باشد و خواه کفران بورزد. (خواه با شناخت مُنعم، نعمت را درست استفاده کند، و خواه حق و نعمت را بیوشاند و ضایع نماید).

* - بنابراین، از یک سو بدیهی است که در هر عملی، حتی یک نظر، یک قدم و ... امتحانی هست و از سویی دیگر، قبول شدگان در هر مرحله و مرتبه، رشد یافته و به مراحل و مراتب بعدی رشد صعود می‌کنند؛ اگر در آن مراحل نیز موفق شدند، به مراحل بالاتر صعود می‌کنند، تا از مرحله امتحان بگذرند و برسند به جایگاه ابدی صدق، نزد مالک و پادشاه هستی، که در آنجا دیگر امتحانی نیست:

«إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ * فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ» (القمر، ۵۴)

ترجمه: در حقیقت، مردم پرهیزگار در میان باغها و نهرها (ی بهشتی جای دارند) * در قرارگاه صدق، نزد پادشاهی توانا.

امتحان پیشینیان از ما:

گمان نشود که در امتحانات الهی، استثنایی وجود دارد؛ چرا که او حجت را بر همگان تمام می کند. به عنوان مثال: اینطور نیست که گمان کنیم بنی اسرائیل با حضرت موسی علیه السلام امتحانها شدند و ما نمی شویم؛ یا سفیانیها با پیامبر اعظم صلوات الله علیه و آله امتحان شدند و ما نمی شویم؛ یا چون دیگر نه امیرالمؤمنین، امام حسن و امام حسین علیهم السلام زنده هستند و نه معاویه، یزید، خوارج، کوفیان بد عهد و ... لعنة الله عليهم اجمعین زنده هستند، پس دیگر چنین امتحانهایی برای ما رخ نخواهد داد! خیر؛ همه امتحان می شوند، به همان امتحانهای گذشتگان نیز امتحان می شوند، اگر چه مصادیق خارجی آنها متفاوت باشد:

« أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَهْتِمُ الْبَاسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَرُزِلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرَ اللَّهُ أَلَا إِنَّ نَصَرَ اللَّهِ قَرِيبٌ » (البقره، ۲۱۴)

ترجمه: آیا پنداشتید که داخل بهشت می شوید و حال آنکه هنوز مانند آنچه بر [سر] پیشینیان شما آمد بر [سر] شما نیامده است؟! آنان دچار سختی و زیان شدند و به [هول و] تکان درآمدند تا جایی که پیامبر [خدا] و کسانی که با وی ایمان آورده بودند گفتند: پیروزی خدا کی خواهد بود؟! هشدار که پیروزی خدا نزدیک است!

نکته:

بارها بیان شد که کار شیاطین جن و انس، فقط "بدل" است!

"بدل" شیاطین در امر محبت این است که القا می کنند: «به جای آن که ببینی چگونه باید باشی که خداوند تو را دوست داشته باشد، به بهانه های گوناگون به او معترض شو که این دیگر چه جور دوست داشتنی است؟! ببینید چه تکبری در این وسوسه و موضع گیری وجود دارد؟! این در حالیست که "محبت" خداوند رحمان ثابت است؛ بندگان را دوست داشته که خلق نموده و دوست دارد که هدایت می کند، مورد رحمت، مغفرت، غفو، جود، لطف و کرم خود قرار می دهد، در برابر کفرانها، عصیانها و ناسپاسیها و حتی درشت گوییها و ...، مهلتی مهربانانه با امکان بازگشت سریع می دهد و ... پس این ماییم که باید او را دوست بداریم و این محبت را اندیشه و عمل به ظهور و بروز (مودت) برسانیم، تا رشد نموده و در مقام قرب او، به فلاح برسیم.

محبت خود را چگونه اثبات کنیم؟

محبوب خودش راه کار اثبات محبت به خودش را نشان می دهد؛ چنان که خداوند متعال نشان داده است:

« قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ » (آل عمران، ۳۱)

ترجمه: بگو: «اگر خدا را دوست می‌دارید، از من پیروی کنید! تا خدا (نیز) شما را دوست بدارد؛ و گناهانتان را ببخشد؛ و خدا آمرزنده مهربان است.»

چگونه هنگام ظهور امام زمان علیه السلام، در صف بیعت کنندگان او قرار می‌گیریم؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

پرسش باید این باشد که چگونه می‌توانیم در صف شیعیان و منتظران او قرار بگیریم؟

شاید آدمی در ناخودآگاه ذهن خود، بیشتر مایل به شنیدن و تصور مسائل و اتفاقات خارق العاده باشد، اما اتفاقات ظهور، با تمام عظمتش چنان روان اتفاق می‌افتد که تعجبش بیش از خارق العاده‌هایی است که اکنون می‌خوانیم و می‌شنویم.

● - اگر به احادیث مربوط به عصر ظهور دقت کنید، احادیثی وجود دارد مبنی بر این که در آن زمان، هر کسی در هر گوشه‌ی دنیا که باشد، می‌تواند با نگاه کردن به کف دستش، با هر کس در هر گوشه‌ی دنیا که می‌خواهد ارتباط مستقیم برقرار نماید و حتی او را ببیند و با او سخن بگوید!

● - گذشتگان در احادیث می‌خواندند که در عصر ظهور، هر کسی که سؤالی داشته باشد، با نگاه کردن به کف دستش، پاسخ یا فرمان را می‌یابد. آیا امروزه این تعجب دارد؟!

این احادیث تا همین پنجاه سال پیش، خیلی عجیب و غریب به نظر می‌رسد و تصورش هم بعید بود و هم توأم با خیالات! اما امروز شاهدیم که در دست هر کسی یک گوشی تلفن همراه وجود دارد و به سهولت این کار را انجام می‌دهد.

● - گذشتگان در احادیث می‌خواندند و تعجب می‌کردند که در عصر ظهور، بانوان در خانه مجتهد می‌شوند؛ اما امروزه نیز دانشگاه‌های غیر حضوری بسیاری داریم و هیچ تعجب نمی‌کنیم.

●●● - یکی از شیعیان، از امام صادق علیه السلام پرسید: «بسیار مایلم بدانم که اگر در عصر ظهور ایشان بودم، چگونه می‌بودم؟!» ایشان بسیار کوتاه، اما جامع فرمود: «همانگونه که اکنون هستی!»

● - این پاسخ، دو وجه بسیار مهم دارد: اول آن که مخاطب را متوجه کند که تو اکنون نیز در عصر امام زمان خود هستی، او را می‌بینی و در حال صحبت با او هستی؛ خب بنگر که چگونه هستی و چه می‌کنی؟» - دوم آن که به او بفهماند: نه تنها چگونگی اوضاع خودت در آن عصر را می‌توانی با اکنون خود بسنجی و بفهمی، بلکه حتی از وضعیت فعلی خود می‌توانی بفهمی که در آخرت چگونه و کجا خواهی بود «إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّيَ غَفُورٌ رَحِيمٌ». پس به خودت دقت کن و تلاش کن تا با علم، معرفت، عقلانیت، بصیرت، خودسازی،

عبادت فردی و اجتماعی، استغفار و توبه و شکر و برخورداری از کمالات لازم، از قابلیت نصرت دین خدا و امام زمانت برخوردار گردی!

یاران حضرت امام مهدی علیه السلام:

همگان می دانند که از یک سو ظهور، و سپس قیام، و سپس جهاد و مقابله با نظام سلطه، ظلم و استکبار جهانی و سپس استقرار حکومت جهانی به رهبری امام معصوم علیه السلام، مراحل گوناگون دارد و از سویی دیگر چگونگی پیوستن شیعیان، اصحاب و یاران آن حضرت علیه السلام، و سپس سایر افراد و اقوامی که به ایشان می پیوندند، مراتب و مراحل گوناگونی دارد و همه اتفاقات یک دفعه رخ نمی دهد.

۳۱۳ تن:

طبق موثق ترین احادیث، تعداد یاران اولیه، ۳۱۳ تن می باشند، به تعداد یاری کنندگان طالوت در برابر جالوت و نیز به تعداد اصحاب جنگ بدر می باشند.

بدیهی است که این افراد [از مرد و زن]، از نوادر زمان هستند که از قابلیت همراهی با ایشان برای قیام و حکومت جهانی برخوردار می باشند. آنها وزراء، فرماندهان و کارگزاران اصلی ایشان هستند. چنان که از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده:

« وَ لَهُ رَجَالٌ إِهْيُونَ يَتِيمُونَ دَعْوَتَهُ وَ يَنْصُرُونَهُ، هُمْ الْوُزَرَاءُ لَهُ، يَتَحَمَّلُونَ أَثْقَالَ الْمَمْلَكَةِ عَنْهُ، وَ يُعِينُونَهُ عَلَى مَا قَلَّدَهُ اللَّهُ » (ابن عربی، بی تا، ج ۳، ۳۲۷)

ترجمه: و برای او مردانی الهی هستند که دعوتش را اقامه و او را یاری می کنند، آنها وزیران ایشان هستند، امور سنگین مملکتی (کشوری و لشکری) را عهده دار خواهند بود، و ایشان را در آن چه خدا بر عهده اش گذاشته، یاری خواهند نمود.

طبق برخی از احادیث، امام زمان علیه السلام، در جایی به نام «ذی طوی»، منتظر جمع شدن این تعداد می شوند و سپس به سوی کعبه می رفته و ظهور می نمایند.

در میان این افراد، انبیایی چون حضرات مسیح، خضر، ادریس، یوشع بن نون، دانیال، یونس ... علیهم السلام و بزرگانی چون سلمان فارسی، مالک اشتر، عبدالله بن شریک عامری، مفضل بن عمر ... و بانوانی چون: سمیه (مادر عمار و یاسر و اولین زن شهید در اسلام)، قنوة دختر رشیدهجری و ... وجود دارند (تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۱۲) و برخی دیگر معاصرند.

حضرت امام صادق علیه السلام به مفضل فرمودند: «تو و چهل و چهار نفر با «قائم» خواهید بود تو سمت راست ایشان» به امر و نهی مشغول می شوی. مردم در آن روز بیش از امروز از تو فرمان می برند.» (جامع الرواة: ۱/۳۰۸).

گروه‌های بعدی:

پس از انتشار خبر ظهور، مردم گروه گروه به ایشان می‌پیوندند و حرکت آغاز می‌گردد. طبق احادیث و اخبار وارده، گروه اول کمتر از ده‌هزار نفر نمی‌باشد و اکثر آنان جوانان مؤمن، متقی، ولایت‌شناس و رزمنده هستند. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

« أَصْحَابُ الْمَهْدِيِّ شَبَابٌ لَا كُھُولَ فِيهِمْ إِلَّا مِثْلُ كُحْلِ الْعَيْنِ وَالْمِلْحِ فِي الرَّادِ وَأَقْلُ الرَّادِ الْمِلْحُ » (الغیبة للطوسی : ص ۴۷۶ ح ۵۰۱)

ترجمه: یاران مهدی (عج الله تعالی فرجه) جوان هستند؛ و کهن‌سالان در میان آنان اندکند، مانند سرمه در چشم و نمک در زاد و توشه، که کمترین قسمت توشه، نمک است.

امیر مومنان (ع) می‌فرماید: « مهدی حداقل با لشکر دوازده هزار نفری و حداکثر پانزده هزار نفری ظهور می‌کند. رعب و ترس از نیروی نظامی او، پیشاپیش سپاهیان در حرکت است. هیچ دشمنی با ایشان روبه رو نمی‌شود، جز این که شکست می‌خورد. آن حضرت و سپاهیان در راه خدا به سرزنش کسی نمی‌اندیشند ... ». (ابن طاووس، ملاحم، ص ۶۵)

«إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَيَّ مَعَكُمْ فَتَبَيَّنُوا الَّذِينَ آمَنُوا سَأَلْتَنِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرَّعْبُ فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ» (الأنفال، ۱۲)

ترجمه: هنگامی که پروردگارت به فرشتگان وحی می‌کرد که من با شما هستم پس کسانی را که ایمان آورده اند ثابت قدم بدارید به زودی در دل کافران وحشت خواهم افکند پس فراز گردن‌ها را بزنید و همه سرانگشتان را قلم کنید.

*- آری، در آن روز، اندیشه‌ها، نقشه‌ها، استراتژی‌ها و فتنه‌ها همه ناکار می‌گردد و سرانگشتانی که در جنگ سرد ماشه‌ها و دگمه‌های می‌فشارند و در جنگ نرم، با قلم مردمان را به انحراف می‌کشاند، همه ناکارآمد می‌گردند.

*- پس از آن [به لحاظ ترتب و نه حتماً طول مدت زمانی]، مردمان گروه گروه در دسته‌های صد‌هزار نفری، کمتر و بیشتر، به ایشان می‌پیوندند.

چگونگی پیوستن:

در مورد چگونگی پیوستن نیز به دنبال حوادث عجیب و قریب نباشیم، اگر چه ممکن است در مواردی اموری چون طی الارض و ... برای برخی که لازم باشد، واقع شود.

یک - کسی نمی‌داند که ظهور در چه زمانی اتفاق می‌افتد و حرکت به سمت کوفه که مردمان در حین آن می‌پیوندند، در چه زمانی و چگونه خواهد بود؟

شاید ظهور و این حرکت، در زمانی اتفاق افتد که گروه کثیری از مسلمانان [به ویژه منتظران] در نزدیک ایشان و یا همان محدوده "جمع" هستند. به عنوان مثال: در زمان حج تمتع، عمره، ماه مبارک رمضان و شب‌های قدر، عاشورا یا ایام اربعین که میلیون‌ها نفر عازم نجف، کربلا و کوفه هستند و مسیرهای مکه، مدینه و بصره و ... نیز مملو جمعیت مشتاقان ظهور می‌باشد.

در حدیث تصریح شده که این ده تا پانزده هزار نفر اولیه، بین یک شب تا صبح به ایشان می‌پیوندند. امام صادق علیه السلام: «بَيْنَا شَبَابُ الشَّيْعَةِ عَلَى ظُهُورِ سُطُوحِهِمْ نِيَامًا إِذْ تَوَافَوْا إِلَى صَاحِبِهِمْ فِي لَيْلَةٍ وَاحِدَةٍ عَلَى غَيْرِ مِيعَادٍ فَيُصْبِحُونَ بِمَكَّةَ» (الغيبة للنعماني: ص ۳۱۶ ح ۱۱)

ترجمه: هنگامی که جوانان، شبانگاه بر پشت بام‌ها در خواب اند، به ناگاه، بدون وعده قبلی، در یک شب، گرد صاحب خود جمع می‌شوند و صبح هنگام در مکه خواهند بود و ما می‌دانیم که امروزه نه تجمع ده هزار مؤمن در یک محل (مکه، مدینه ...) امر عجیب و غریبی است و نه پیوستن مردمان از ایران، فلسطین، عراق، سوریه، لبنان، مصر، یمن ... (منطقه) در بین یک شب تا صبح، ناشدنی می‌باشد.

دو - معنای پیوستن، الزاماً این نیست که ایشان در یک نقطه‌ای می‌ایستند و صدها میلیون و یا میلیاردها نفر انسان، می‌روند دور ایشان جمع می‌شوند! بلکه پیوستنی مانند پیوستن امروز اهل ولایت و اهل انتظار می‌باشد؛ اگر چه با امدادهای غیبی و یا وسایل ارتباطی و ... توفیق یابند امام خود را به صورت مستقیم ببینند. بالاخره این ۳۱۳ تن، به نقاط دور و نزدیک جهان اعزام می‌گردند و مردمان با پیوستن به آنها، به امام زمان علیه السلام می‌پیوندند. مانند پیوستن مسیحیان جهان، به ویژه در غرب (اروپا و امریکا) به حضرت مسیح بن مریم علیه السلام.

کار امروز را به فردا می‌فکن:

«إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَتْهُمْ بُنْيَانٌ مَرْضُوصٌ» (الصف، ۴)

ترجمه: محققا خدا دوست می‌دارد کسانی را که در راه او صف کشیده به کارزار می‌ایستند (چنان که گویی) بنیانی ساخته شده از قلع (سرب) اند (محکم و نفوذ ناپذیرند).

پس، مهم این است که هم اکنون به ایشان پیوندیم، هم امروز از یاران و سربازان ایشان باشیم، همیشه در نصرت دین خدا [با خودسازی و جامعه‌سازی] بکوشیم، همیشه در صف مجاهدین واقعی اسلام، در جبهه‌های نبردهای سخت و نرم، در سپاه و رکاب ایشان قرار بگیریم. چنان که هم امروز در دعاها بی چون دعای صبحگاهی "عهد"، از خداوند متعال چنین مسئلت می‌نماییم:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَجِدُ لَهُ فِي صَبِيحَةِ يَوْمِي هَذَا وَ مَا عِشْتُ مِنْ أَيَّامِي عَهْدًا وَ عَقْدًا وَ بَيْعَةً لَهُ فِي عُنُقِي لَا أَحُولُ عَنْهَا وَ لَا أُرْوُلُ أَبَدًا»

ترجمه: خدایا در صبح این روز و تا زندگی کنم از روزهایم، برای آن حضرت بر عهده ام، عهد و پیمان و بیعت تجدید می‌کنم، که از آن رو نگردانم، و هیچ‌گاه دست برندارم.

«اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ أَنْصَارِهِ وَ أَعْوَانِهِ وَ الدَّابِّينَ عَنْهُ وَ الْمُسَارِعِينَ إِلَيْهِ فِي قَضَاءِ حَوَائِجِهِ [وَ الْمُؤْتَمِّلِينَ لِأَمْرِهِ] وَ الْمُحَامِلِينَ عَنْهُ وَ السَّابِقِينَ إِلَى إِزَادَتِهِ وَ الْمُسْتَشْهَدِينَ بَيْنَ يَدَيْهِ».

ترجمه: خدایا مرا، از یاران و مددکاران و دفاع‌کنندگان از او قرار ده، و از شتابندگان به سویش، در برآوردن خواسته‌هایش، و اطاعت‌کنندگان اوامرش، و مدافعان حضرتش، و پیش‌گیرندگان به جانب خواسته‌اش، و کشته‌شدگان در پیشگاهش.

در چنین شرایطی، ظهور چه زمانی خواهد بود و اگر ما زنده بودیم، چگونه به ایشان پیوندیم و ...، موضوعی نیست که بتوانیم راجع به آن فکر و برنامه‌ریزی نماییم. اگر امروز به تکلیف عمل نماییم، آن روز نیز به تکلیف عمل خواهیم نمود، انشاء الله.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ وَ عَجِّلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجَ.

فرض کنید دو نفر برای کنکور درس می‌خوانند، یکی از لحاظ درس خواندن بیشتر تلاش کرده، اما از لحاظ ایمان و مسائل مذهب در حد متوسط است، شخص دیگر از لحاظ درس خواندن متوسط و از لحاظ دینی و مذهبی سطح بالاتری دارد، اگر بقیه شرایط را یکسان فرض کنیم کدام شخص نتیجه بهتری می‌گیرد؟ اصلاً آیا این مقایسه درسته؟ آیا ایمان و مذهبیات روی مسائل دنیایی مثلاً قبولی تو کنکور تاثیر دارن؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

چرا یک چیزی به نام "مذهبیات" در ذهن خود ساخته‌اید و سپس بین فرد قوی در تحصیل و فرد قوی در مذهبیات، قیاس ذهنی راه‌انداخته‌اید؟!

مجبور نیستید برای خودتان شرایط متفاوتی بین افراد را فرض کنید و سپس ذهن‌تان به چیزی مشغول دارید که هر نتیجه‌ای بگیرید، هیچ ثمری ندارد!

بله، یک موقع پرسش ذهنی این است که آیا "ایمان، تقوا، دینداری و بندگی خدا، در نتیجه‌گیری از امور دنیایی نیز تأثیر دارد یا خیر؟! " خب این یک سؤالی است که ذهن باید روی آن تفکر کند و به نتایج منطقی برسد؛ و البته پاسخ روشن است که هر که وصل باشد، قوی‌تر و موفق‌تر می‌باشد و هر که قطع کند، سرگردان و هلاک خواهد شد. اما صورت‌سازی فرضی این که یک نفر اینطوری است و یک نفر آنطوری است، یکی درس

می خواند، دیگری به جای درس نماز می خواند، یکی به کتاب رجوع کرده و دیگری به مذهبیات و ...؛ تخیلات و تصورات ذهنی و بی نتیجه می باشد.

هدف:

بی تردید، اصلی ترین و مهم ترین تأثیر در "هدف" می باشد. یعنی شخص ببیند که برای چه می خواهد درس بخواند و یا برای چه نماز می خواند و یا در زمان هایی که باید درس بخواند، به دعا نشسته است؟!!

● - نماز، روزه، زکات، حج، جهاد و ... همه عبادت است، اما تفکر، تعقل و تحصیل علم نیز عبادت است و اساساً تجزیه و جداسازی اینها از یک دیگر، کار غلطی است و به تجزیه اهداف، استعدادها و قوای فرد و جامعه می انجامد.

● - بنابراین، مهم هدف غایی است که اهداف مقطعی را تعریف و تبیین می کند. ممکن است کسی برای اخذ مدرک تحصیلی و احیاناً اشتغال با درآمدی مناسب درس بخواند، و در آخر نیز معلوم نباشد که به هدف خود می رسد یا خیر؟ یا ممکن است که کسی برای ریا نماز بخواند، و در آخر بیش از کاهل الصلاة از این نمازش ضرر ببیند!

ممکن است کسی برای رشد، کمال، قرب به خدا، ارتقای سطح علمی و فرهنگی تحصیل علم نماید، که عین دستور اسلام و عبادتی بسیار والا است - چنان که ممکن است با ایمان و توکل، آن چه باید را در تحصیل علم و مطالعه انجام داده، و حالا به دعا نشسته است؛ بدیهی است که قوای او به مراتب بیشتر است، هم علم را حاصل نموده و نصرت الهی به مددش می آید.

امتحان:

مهم است که انسان دقت کند که در چه امری مورد آزمون و امتحان قرار می گیرد؟ فرض کنید در جایی امتحان و آزمون برگزار می گردد، تا چند پزشک متخصص، یا پرستار، یا بازاریاب را برگزینند؛ حال کسی برای قبول شدن در این گزینش، سعی خود را دو میدانی، یا خیاطی متمرکز نماید!

بنابراین، کنکور یعنی آزمون برای قبولی و ورود به دانشگاه، در رشته تحصیلی مورد نظر. پس اگر کسی درس نخواند، و کوهنوردی یا زیارت را جایگزین نماید، متضرر می گردد.

حال اگر یک مجموعه علمی و آموزشی گفت: سیاست ما بر این است که محصلان جوای علم، و نیز منضبط، متعهد، با اخلاق، مقید و ... را برگزینیم تا این هزینه ها و امکانات و زحمات، نتیجه دهد، خب داوطلب باید دارای این ویژگی ها باشد.

نتیجه ی تلاش:

رسیدن به هر هدفی، مستلزم سعی و تلاشی در همان راستا می‌باشد. نه کسی با فراگیری ریاضیات در حد دکتری، شناگر قابلی می‌شود و نه کسی با دمبل زدن و کلفت کردن بازوها، ریاضی‌دان می‌شود؛ نه کسی با جایگزین کردن علوم هسته‌ای به جای خداشناسی و خداپرستی، مؤمن می‌شود و نه کسی با نماز شب، دانشمند علوم هسته‌ای می‌شود.

بنابراین، انسان عاقل، پس از آن که هدف غایی (نهایی) و نیز اهداف مقطعی خود را مشخص نمود، در راستای رسیدن به هر کدام از آنها سعی می‌کند. مانند کسی که می‌خواهد بندهی مؤمن، متقی، متعهد و دانشمند و متخصصی باشد.

● - در سوره مبارکه‌ی «»، ابتدا متذکر می‌گردد که هیچ کس بار دیگری را بر نمی‌دارد، سپس می‌فرماید: «وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى - و اینکه برای انسان جز حاصل تلاش او نیست (۳۹)» - و پس از آن تصریح می‌نماید که سعی و تلاش هر کسی، با هر هدف و شیوه‌ای که داشته باشد، دیده می‌شود: «وَأَنَّ سَعْيُهُ سَوْفَ يُرَى - [نتیجه] کوشش او به زودی دیده خواهد شد (۴۰)».

این دیده شدن نتایج سعی و کوشش، جوانب گوناگون دارد: هم عالم محضر خداست و او می‌بیند - هم هیچ تلاشی در همین دنیا بی‌نتیجه نمی‌ماند - و هم هیچ تلاشی در آخرت دیده نشده و بی‌نتیجه نخواهد ماند. و البته متذکر می‌گردد که «وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَى - و اینکه پایان [کار] به سوی پروردگار توست (۴۲)»؛ یعنی آخر کار را بین و هدف غایی و نهایی‌ات را درست انتخاب کن، تا بتوانی سایر اهدافت را در مسیر رسیدن به آن هدف قرار دهی.

اثر بر یکدیگر:

در این عالم هستی، هیچ امری به صورت واحد و جداگانه نیست، چنان که در عالم ماده نیز به رغم استقلال و کثرت عناصر، نظم و ارتباطی یکپارچه وجود دارد. مانند میلیاردها سلول در بدن انسان. پس، اگر جنایتکاری در امریکا مرتکب جنایت شود، بر زندگی مردمان چین یا ایران اثر می‌گذارد، همانگونه که اگر در ایران کسی عبادت خالصانه نماید، بر زندگی کفار در ژاپن و اروپا اثر دارد؛ چنان که فرمود: بسیاری از عذاب‌ها را به خاطر حضور مؤمنان در جمع کفار، عبادت مخلصانه‌ی بندگانم، دعای آنها و ... بر می‌دارم و یا به تعویق می‌اندازم و مهلت می‌دهم.

بنابراین، تحصیل علم (که اگر برای خدا باشد، خودش عبادت است)، در کیفیت سایر عبادات فردی و جمعی اثر مستقیم دارد؛ و هم چنین ایمان، تقوا، توکل، توسل، دعا، صدقات و ... بر چگونگی کمی و کیفی طی مراحل علمی اثر می‌گذارد.

خطر تجزیه:

دقت کنیم که همیشه فروپاشی با تجزیه آغاز می‌گردد و نتیجه‌ی تجزیه نیز تفرقه، ضعف و هلاکت است؛ حال خواه موضوع یک امر اجتماعی (وحدت) باشد - یا یک امر فرهنگی (تقابل سنت‌ها و التقاط فرهنگی در یک فرد یا یک جامعه) - یا یک امر سیاسی و ملی (مثل تجزیه خاک یک کشور)!

تجزیه‌ی درونی انسان نیز نتیجه‌ای جز تضعیف قوا و استعدادها و سپس تزلزل، فروپاشی و هلاکت ندارد. بنابراین، اگر کسی بین علم و دین - تحصیل علم و عبادت - رعایت تقوای شخصی با تعاملات اجتماعی - دین و سیاست - سود دنیا و منفعت آخرت و ... خط کشی نمود و آنها را از هم جدا کرد، خودش را تجزیه نموده است.

● - این تجزیه‌های خطا، انسان را به گزینش‌ها و جابجایی‌های خطا وا می‌دارد و بالتبع نتایج حاصله مطلوب نخواهد بود. مثل کسی که با خود بیاندیشد که «آیا نماز واجبم را بخوانم و یا درس بخوانم؟! خب باید هر دو را و هر کدام را به وقت خودش انجام دهد. آیا تشنه و نیازمند به جرعه آبی، از خود می‌پرسد که «آیا یک جرعه آب بنوشم تا رفع تشنگی و هلاکت شود، یا فقط فیزیک و شیمی بخوانم؟! به او می‌گویند: اینطوری درس هم نمی‌توانی بخوانی، برو یک لیوان آب بنوش، سپس با سلامت و خیال راحت، بنشین درست را بخوان.

● - پس، اگر کسی بین بندگی و اطاعت از حق تعالی و تحصیل علم، یا کار برای امرار معاش، یا روابط خانوادگی و ، تفکیک و خط کشی کرد و این امور را از یک دیگر تجزیه و جدا کرد، نه از آن امور چیزی فهمیده، نه از عبادت خداوند متعال.

● - سرتاسر قرآن کریم، تذکر و دستور به کسب علم هدفدار می‌باشد و آیاتی که در ضرورت تحصیل علوم تجربی [مطالعه هدفدار زمین و آسمان و هر چه در آنهاست] آمده است، بسیار فراوان است؛ چنان که سرتاسر قرآن کریم، تذکر و تعلیم به هدفداری، با باور و ایمان به توحید و معاد می‌باشد، چنان که سراسر حقوق و احکام است، تا انسان بدون تجزیه رشد نموده و تمامی استعدادهایش به کمال برسد.



قرآن کریم و حدیث - اسفند ۹۶

در چندین آیه قرآن آمده که برای اهل بهشت، هر چه بخواهند در بهشت هست. حال اگر کسی موارد گناه در این دنیا را در آن دنیا بخواهد، یا بخواهد بهشت نابود شود چه؟ چون در قرآن مطلق آمده هرچه بخواهد امکانش هست!؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

به چند نکته‌ی بسیار مهم باید توجه نمود:

بهشت و جهنم:

بهشت، اگر به مکان اطلاق گردد، یک جایگاه است، چنان که جهنم اگر به مکان اطلاق گردد، یک جایگاه است، چنان که دنیا اگر به مکان اطلاق گردد، یک جایگاه است. و اگر به شخص اطلاق شود، بهشت خود مؤمن است، چنان که جهنم اگر به فرد اطلاق گردد، خود شخص جهنمی می‌باشد، چنان که دنیای هر کسی، به اهداف و تعلقات او اطلاق می‌گردد.

از این رو، در آیاتی تصریح شده که مؤمن را بهشت و کافر و ظالم و مجرم را به جهنم می‌برند (که مقصود مکان است)؛ و در آیاتی تصریح شده که "بهشت را می‌آورند" و یا جهنم را با غل و زنجیر می‌آورند، که مقصود «شخص بهشتی یا جهنمی» می‌باشد. و به تعبیر دیگری می‌توان گفت: «آن چه از بهشت و جهنم برای خود ساخته و فراهم نموده را می‌آورند»؛ البته خداوند به اهل جهنم فقط برابر آورده‌شان مکافات می‌دهد، اما به اهل بهشت، مزید بر آن چه کردند جایزه می‌دهد - و هر کجا که دنیا مورد نکوهش قرار گرفته، همان آمال و تعلقات دنیوی است، نه خلقت خداوند منان.

دو وجه قرآن کریم:

قرآن مجید، دو وجه دارد: یکی وجه صدور آن می‌باشد که کلام الله است و سوی پروردگار علیم و حکیم نازل شده است؛ بنابراین هیچ سخن غیر علیمانه و حکیمانه در آن وجود ندارد - وجه دیگرش مخاطب است، یعنی «انسان». پس او نیز باید کلام الله را علیمانه و حکیمانه بخواند. لذا فرمود: در قرآن کریم، تفکر، تعقل و تدبر

نمایید. یعنی به هنگام قرائت آیه، ذهن شما در مراحل "توهم، تخیل و تصور" متوقف نگردد؛ بلکه فراتر رفته و به عالم "تعقل" برسد. و فرمود: قبل از آغاز رجوع و قرائت نیز از شر شیطان رجیم، به خدا پناه ببرید، تا از دمیدن او در آتش و سوسه‌های نفس، در امان بمانید. — بدهی است که در این وادی (تفکر و عقلانیت)، هر تصور و برداشتی که غیر معقول باشد، حتی بدون سؤال، نفی و مردود می‌گردد.

دو وجه بهشت و جهنم:

بهشت و جهنم نیز دو وجه دارد، یکی خالق، مالک و رب آنهاست که "الله جلّ جلاله" می‌باشد؛ و دیگری "انسان".

بنابراین، نه از ناحیه‌ی خداوند سبحان در بهشت یا جهنم، بی‌نظمی، امر غیر حکیمانه، هرج و مرج، ظلم و ... وجود دارد؛ نه اهل آن، می‌خواهند و می‌توانند که در آن هرج و مرج یا فسق (خروج از پوسته و مسیر) راه بیاندازند.

● — البته در قرآن کریم تصریح شده (و مقبول عقل است) که اهل جهنم بسیار مایلند و تلاش هم می‌کنند که خارج شوند و یا بخشوده شوند، اما موفق نمی‌شوند؛ ولی اهل بهشت که در آن حیات ابدی یافته‌اند، میلی به خروج ندارند. مضافاً بر این که جهنم، همچون یک زندان محصور است، اما بهشت، حد و حدودی ندارد که کسی بتواند مرزی برای خروج از آن را تصور نماید.

اهل بهشت و خواسته‌ها:

اهل بهشت، در همین دنیا که عرصه‌ی حیات روح و جسم است و بالتبع نه تنها نیازها، بلکه هوای نفس وجود دارد نیز نه امر غیر معقولی را می‌خواهند و نه موافق فسق و فساد هستند، که اگر بودند، بهشتی نمی‌شدند. اهل بهشت، در همین دنیا اهل التقوی شدند و با هر گونه شرک، فساد، فسق، ظلم و جور، چه در عالم درون و چه در عالم بیرون مقابله کرده‌اند که اهل بهشت شده‌اند؛ و آخرت، باطن و صورت حقیقی همین دنیا است.

بنابراین، در بهشت که از شاخصه‌های بدن دنیوی، هوای نفس [حیوانی]، غلبه‌ی اوهام و تصورات بر عقلانیت و روح خبری نیست، هرگز میل به باطل، لغو، ظلم و جرم و گناه در کسی ایجاد نمی‌گردد؛ نه سخن باطلی می‌شوند و نه سخن باطلی می‌گویند و هر چه هست تجلی "سلامتی و کمال" می‌باشد.

اهل بهشت، در همین دنیا، با اتصال به رحمت بیکران الهی، از طریق فهم، باور و تبعیت از قرآن کریم و اهل عصمت علیهم السلام، مسیر سلامت را انتخاب کرده‌اند و در آخرت نیز با سلامت و تحیت، وارد "دار السلام" می‌شوند؛ پس در آنجا خبری از امیال ناهنجار نیست:

« يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ »

(المائدة، ۱۶)

ترجمه: خداوند به برکت آن [کتاب و اهل عصم = نور هدایت]، کسانی را که از خشنودی او پیروی کنند، به راه‌های سلامت، هدایت می‌کند؛ و به فرمان خود، از تاریکی‌ها به سوی روشنایی می‌برد؛ و آنها را به سوی راه راست، رهبری می‌نماید.

«مَنْ حَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ * ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ» (ق، ۳۳ و ۳۴)

ترجمه: آن کس که از خداوند رحمان در نمان بترسد و با قلبی پرانابه در محضر او حاضر شود! * (به آنان گفته می‌شود): بسلامت وارد بهشت شوید، امروز روز جاودانگی است! پس، اهل بهشت، همانگونه که در این دنیای دون و گذرا، خواستار حق، سلامتی و کمال بودند، در بهشت نیز به نحو احسن، خواستار مراحل رشد در حیات طیبه‌ی بهشتی می‌باشند.

برآورده شدن آن چه بخواهند:

با توجه به "داژ السلام" بودن بهشت، و سالم بودن و برخورداری اهل بهشت از "قلب سلیم"، به جز حق چیزی نمی‌خواهند و بالتبع هر چه بخواهند برایشان فراهم می‌گردد.

دو وجه داشتن خواسته‌ها در بهشت:

آدمی در این دنیا روح و جسم دارد که خواسته‌ها، ناخواسته‌ها، خوشایندها، ناخوشایندها، لذت‌ها و دردها (المها)یش با هم متفاوت و گاه متضاد هستند. نه روح آدمی از خوردن یک خوراک خوشمزه لذت می‌برد و نه جسم آدمی از شب بیداری و عبادت، یا مطالعه‌ی کتاب، یا روزه‌داری، یا جهاد در راه خدا لذت می‌برد. در بهشت نیز روح انسان متقی، همراه بدن بهشتی اوست. آنجا جای درد، غم، غصه، ناراحتی، نگرانی و ترس نیست «وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»، بلکه سراسر بهجت و سرور روح بهشتی و لذات بدن بهشتی می‌باشد؛ و البته هر دو برایشان فراهم می‌گردد.

از این رو، دو تعبیر در قرآن کریم می‌بینید که یکی عام است و به خواسته‌ها (شاء) اشاره دارد و دیگری خاص است و به "اشتها" اشاره دارد؛ لذا در عرصه‌ی "اشتها"، بیشتر به لذات بدن بهشتی تصریح نموده است:

۱- «لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ» (ق، ۳۵)

ترجمه: هر چه بخواهند در آنجا دارند و پیش ما فزونتر [هم] هست.

۲- «وَفَوَاكِهِ مِمَّا يَشْتَهُونَ * كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ * إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ - و هر آن چه از میوه‌ها که خوش بدارند * (به آنها گفته می‌شود) بخورید و بنوشید گوارا، اینها در برابر اعمالی است که انجام می‌دادید * ما این گونه نیکوکاران را پاداش می‌دهیم!»

«بِأَكْوَابٍ وَأَنْبَارٍ وَكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ * لَا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا وَلَا يُنْزَفُونَ * وَفَاكِهَةٍ مِمَّا يَتَخَيَّرُونَ * وَلَحْمِ طَيْرٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ» (الواقعه، ۱۸ تا ۲۱) - و آیات قبل و بعد.

ترجمه: با قدها و کوزه‌ها و جام‌هایی از نرهای جاری بهشتی (و شراب طهور)! * اما شرابی که از آن درد سر نمی‌گیرند و نه مست می‌شوند! * و میوه‌هایی از هر نوع که انتخاب کنند * و گوشت پرنده از هر نوع که مایل باشند.

● - پس، اهل بهشت، در همین دنیا خواهان فسق و فساد و ظلم نیستند، چه رسد به بهشت! که در آنجا دیگر نه تنها اسیر هواهای نفسانی و تخیلات ذهنی نیستند، بلکه پرده‌ها و حجاب‌ها برایشان کنار می‌رود و حق طلب‌تر می‌گردند؛ حال چه برای بهجت روح، و چه برای لذت بدن بهشتی که آن هم برایشان بهجت روح دارد. لذا فرمود با برآورده کردن خواست‌هایشان، تقویت‌شان می‌کنیم؛ یعنی برای رشد، کمال و تقرب بیشتر، قوت‌شان می‌بخشیم.

« وَأَمَدَدْنَاَهُمْ بِفَاكِهَةٍ وَحَلِيمٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ » (الطور، ۲۲)

ترجمه: با [هر نوع] میوه و گوشتی که دلخواه آنهاست آنان را مدد [تقویت] می‌کنیم.

نکته:

تمامی گناهان نوع بشر، به خاطر رفع نیاز از یک سو و میل سیری ناپذیر به "قدرت، ثروت و شهوت از سوی دیگر می‌باشد. بنابراین، وقتی نه نیازی باقی بماند و نه محدودیتی در قدرت، ثروت، شوکت، رفاه، شهوت و ... باشد، ضرورتی برای تصور و میل به گناه وجود نخواهد داشت.

آیا بر پایه وحی الهی به پیامبران و یا احادیث امامان معصوم، مشخص می‌باشد که اولین مخلوق در عالم اجسام چه بوده است؟ و آیا اینکه در دین یهود گفته می‌شود که آب اولین آفریده است، بر پایه وحی به حضرت موسی بوده (ع) یا اینکه غیر معصومین آن را بافته‌اند؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

اولین آفریده، با اولین پدیده (خلقت) در عالم اجسام متفاوت است.

خداوند متعال اولین برتری حضرت آدم علیه السلام را که پدر و سرسلسله‌ی این نوع از انسان (بشر) می‌باشد، تعلیم او به تمامی علوم برشمرده است، علمی که ملائک نیز داده نشده بود.

« وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا

عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ » (البقره، ۳۱ و ۳۲)

ترجمه: و [خدا] همه [معانی] نامها را به آدم آموخت سپس آنها را بر فرشتگان عرضه نمود و فرمود اگر راست می گویند از اسامی اینها به من خبر دهید * گفتند: منزه می تو؛ ما را جز آنچه [خود] به ما آموخته ای هیچ دانشی نیست؛ تویی دانای حکیم.

* - اسم یعنی نشانه و "علم اسماء"، یعنی علم به تمامی نشانه‌ها، و البته هر چه خلق شده، نشانه‌ی (آیه‌ی) یا اسم، خالق می باشد. بنابراین تمامی عالم خلقت به ایشان تعلیم داده شده و بالتبع به سایر رسولان علیهم السلام نیز تعلیم شده است؛ پس اختصاص به حضرت موسی علیه السلام ندارد تا یهودیان آن را در انحصار خود بدانند!

مراتب خلقت - اولین آفریده:

در جهان بینی مادی، مطالعه و شناخت عالم هستی، از نیمه (ماده) آغاز می گردد و در همان نیمه رها می گردد. بنابراین هم آغازش در ابهام باقی می ماند و هم پایان و انجامش و بالتبع آدمی را به هیچ راه رشدی هدایت نمی کند!

می گویند: عالم هستی (ماده) به صورت تصادفی یا بر اثر انفجاری بزرگ [بیگ بنگ] به وجود آمد، و حال که در عدم، نه تصادفی رخ می دهد و نه انفجاری صورت می پذیرد! پس مجبورند که در پی اثبات ازلیت ماده باشند که آن هم غیر قابل اثبات است، چون شیء ازلی، غنی بالذات است، پس دچار تصادف، انفجار، تغییر، حدوث و فنا نمی شود.

اما در جهان بینی توحیدی، که مبتنی بر تعلیم الهی می باشد، خلقت مراتب دارد و پایین ترین مرتبه اش همین ماده است.

طبق این تعریف، اولین خلقت، همان "نور" است و نور یعنی "وجود". «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ / نور، ۳۵» یعنی: خداوند متعال هستی و هستی بخش آسمانها و زمین است.

حال این نور، یک هویتی می خواهد که فرموده شده این هویت، وجود مقدس حضرت محمد صلوات الله علیه و آله می باشد.

احادیث بسیاری وجود دارد که خلق اول، نور وجود ایشان است - خلق اول عقل است - خلق اول قلم است ... که نشان می دهد همه یک حقیقت هستند و البته در جلوات گوناگون، ظهورهای متفاوتی دارند، تا برسد به عالم ماده.

احادیث:

در مورد مراتب خلقت، از عالم انوار (معنا، ملکوت، روحانیت) گرفته تا عالم ماده، آیات و احادیث بسیاری وجود دارد که برای نمونه، به چند فراز از دعای شریف سمات اشاره می گردد که حاوی بیان رمز و رازهای بسیاری می باشد.

ابتدا بیان می‌دارد که خداوند! تو یک اسما (آیات، نشانه‌ها و اسبابی) داری که تمامی امور عالم، به وسیله آنها انجام می‌پذیرد، و در رأس آنها اسم اعظم اعظمی وجود دارد که درهای آسمان‌ها و زمین، بدان گشوده می‌گردد و ... - یعنی همان تجلی و سببیت خلق اول که اسم اعظم است.

سپس بیان می‌دارد:

تقدم کلمه - «و بِكَلِمَتِكَ الَّتِي خَلَقْتَ بِهَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ» - به کلماتی که با آن آسمانها و زمین را آفریدی؛
تقدم حکمت - «و بِحِكْمَتِكَ الَّتِي صَنَعْتَ بِهَا الْعَجَائِبَ وَ خَلَقْتَ بِهَا الظُّلْمَةَ وَ جَعَلْتَهَا لَيْلًا وَ جَعَلْتَ اللَّيْلَ سَكَنًا [مَسْكِنًا] وَ خَلَقْتَ بِهَا النُّورَ وَ جَعَلْتَهُ نَهَارًا وَ جَعَلْتَ النَّهَارَ نُشُورًا مُبْصِرًا وَ خَلَقْتَ بِهَا الشَّمْسَ وَ جَعَلْتَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَ خَلَقْتَ بِهَا الْقَمَرَ وَ جَعَلْتَ الْقَمَرَ نُورًا...» - و به حکمتی که با آن شگفتی‌ها را ساختی، و تاریکی را با آن پدید آوردی و آن را شب قرار دادی، و شب را برای آرامش مقرر داشتی و هم با آن حکمت نور را آفریدی و آن را روز قرار دادی، و روز را مایه جنبش و بینایی سنجش ساختی، و نیز با آن خورشید را آفریدی، و خورشید را مایه تابش نمودی، و با آن ماه را پدید آوردی و ماه را نورانی ساختی
 و هم چنین است تقدم مشیت، قدرت، مجد، عزت و ظهور ماسوا از این اسماء.

حقیقت آب:

در آیات و روایات اسلامی نیز به تقدم خلقت آب، نسبت به سایر اجسام تصریح شده است؛ اما باید دقت نمود که هر چیزی و از جمله همین "آب"، در عوالم فوق ماده، حقیقت دیگری دارد و پایین‌ترین مرحله نزول خود می‌شود این آبی که ترکیبی از گازهای هیدروژن، اکسیژن می‌باشد و هر کدام از این گازها نیز خود مرکب می‌باشند و قابل تجزیه.

در قرآن کریم، یک جا می‌خوانید که خداوند آبی از آسمان می‌فرستد که با آن از زمین مرده گیاه می‌رویاند - یک جا می‌خوانید که او آبی از آسمان می‌فرستد که با آن شهرهای مرده (نه زمین‌های مرده) را آباد می‌کند - و یک جا می‌خوانید که بارانی می‌فرستد که با آن پلیدی‌های شیطانی را از شما دور می‌کند، شما را در ایمان ثابت قدم نموده و قلوب‌تان را مرتبط (وصل و محکم) می‌نماید:

«إِذْ يُعَشِّبُكُمُ النُّعَاسَ أَمَنَةً مِنْهُ وَيُنزِلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ وَيُذْهِبَ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ» (الأنفال، ۱۱)

ترجمه: و (یاد آورید) هنگامی را که خواب سبکی که مایه آرامش از سوی خدا بود، شما را فراگرفت؛ و آبی از آسمان برایتان فرستاد، تا شما را با آن پاک کند؛ و پلیدی شیطان را از شما دور سازد؛ و دل‌هایتان را محکم، و گام‌ها را با آن استوار دارد!

صورت حقیقی و صورت زیرین:

بنابراین، هر چه در عالم ماده وجود دارد، صورت زیرین حقایق در مراتب بالاتر وجود می‌باشد که به تناسب و اندازه‌هایی ظهور و بروز یافته است؛ و هر چه از ماده بالاتر باشد، غیر مادی است. چنان که فرمود:

« وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ » (الحجر، ۲۱)

ترجمه: و هیچ چیز نیست مگر آنکه گنجینه‌های آن نزد ماست، و ما آن را جز به اندازه‌ای معین فرو نمی‌فرستیم. می‌فندرسکی رحمة الله علیه، مبتنی بر همین آیه، این حقایق عظیم در معارف را در چند بیت بسیار زیبا بیان داشته است:

چرخ با این اختران نغز و خوش زیباستی

صورتی در زیر دارد هرچه بر بالاستی

صورت زیرین اگر با نزدبان معرفت

بر رود بالا همان با اصل خود یکتاستی

این سخن را در نیاید هیچ فهم ظاهری

گر ابونصرستی وگر بوعلی سیناستی

جان اگر نه عارضستی زیر این چرخ کهن

این بدن‌ها نیز دایم زنده و بریاستی

هرچه عارض باشد آن را جوهری باید نخست

عقل بر این دعوی ما شاهدی گویاستی

...

در روایات به مقدم بودن خلقت آب، اشاره شده است، چنان که علامه مجلسی رحمة الله علیه، حدیث مفصلی را نقل نموده است که «خداوند از نور وجود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، جوهری را آفرید و آن را به دو قسمت کرد و با چشم هیبت به قسم اول نگاه کرد که تبدیل به آب شد و با چشم شفقت به قسم دوم نظر انداخت که از آن عرش را آفرید و از نور عرش، کرسی را آفرید و از نور کرسی، لوح را آفرید و از نور لوح، قلم را آفرید...» (بحارالانوار، ۲۹)

بنابراین، چون "آب" در عالم ماوراء الطبیعه، تقدم داشته و از جوهر اخضری نور وجود خلق اول، خلق شده است (وارد بحثش نمی‌شویم)، ابتدای خلقت ماده به آب نیز بعید و عجیب نیست.

اما، این آب به چه شکل بوده؟ به شکل یک اقیانوسی به وسعت جهان، یا به شکل یک ذره یا هسته‌ی اولیه، که تمامی قابلیت‌های عالم ماده در آن بوده و پس از انفجار، باز شدن یا هر اسمی که رویش بگذارند، و بالتبع

چرخش، سرد شدن، جابجایی، قرار گرفتن در شرایط متفاوت و ...، به اشکال متعدد و متکثر در آمده است، مستلزم تحقیقات بیشتر علمی (عام) و البته با مدد علوم تجربی (خاص) می باشد.

آب منشأ حیات:

در قرآن کریم تصریح شده است که آب منشأ حیات است. اگر چه برخی از مفسرین می گویند مقصود آیه، منشأ حیات جانداران است و نه منشأ خلقت اجسام، اما واقعیت این است که زنده شدن، با آب است، پس می تواند منشأ پیدایش اجسام باشد، چرا که اجسام نیز با پیدایش، حیات می یابند.

«مِنَ الْمَاءِ كُلِّ شَيْءٍ حَيٍّ - و هر چیز زنده ای را از آب آفریدیم / الأنبياء ۳۰»

منتهی کدام «آب»؟ قطره ای مانند آب اقیانوس یا چشمه؟ یا جوهر آب که در آن ماده حیات و استعداد و قابلیت تمامی اجسام وجود دارد و پس از انفجارش دخان (بخار)، و آسمانها و زمین و هر چه در آنهاست پدید می آید.

علامه طباطبائی: «ابتدا ماده مشترکی بوده بدون هیچ انفصالی. سپس خداوند از آن ماده مشترکه، مرکبات زمینی

و جوئی و انواع نباتات و حیوانات و انسان با صور جدید و آثار مختلف پدید آورد.» (المیزان، ۱۴/۲۷۸) «



سیاسی-اسفند ۹۶

برخی جوانان به شدت طرفدار جدایی دین از سیاست هستند و اداره ی کشور را بر اساس تصمیمات جمعی فارغ از دیدگاه دینی مناسب تر می دانند. حد اقل این کار این است که در صورت خرابکاری سیاسی، این خرابکاری ها به پای دین نوشته نمی شود و چماقی بر سر دین و دینداران نمی شود... این را هم بگویم که جدایی دین از سیاسی به معنی انزوای دین نیست چرا که در رژیم سابق دین از سیاست جدا بود در حالیکه دینداران ما بسیار مقیدتر نسبت به الان بودند و یا بسیاری از کشورهای جهان که دینداران آن از تقید بالایی برخوردار هستند.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

دین و سیاست، تیم فوتبال و یا مُد لباس نیست که طرفداری کم یا زیاد، در حقیقت یا ماهیت آن تأثیری بگذارد؛ لذا هیچ تفاوتی ندارد که جوانان، بزرگ ترها، روشنفکران، عوام و ...، با چه شدت و ضعفی طرفدار یا مخالف آن می باشند.

در نظام عالم مادی (جهان)، بسیار فرق دارد که مردمانی در دیاری، طرفدار فرهنگ بومی باشند، یا وارداتی - طرفدار خوراک بومی باشند و یا فست فود - طرفدار خانه های یک طبقه باشند و یا آپارتمان و برج و ...؛ اما هیچ تفاوتی ندارد که طرفدار خورشید باشند و یا ماه - طرفدار شب باشند و یا روز - طرفدار سرما باشند و یا گرما.

● - وحدت "دین با سیاست" [هر دینی و هر سیاستی] نیز چنین است؛ دین و سیاست، هر دو یک حقیقت هستند و قابل تجزیه و تفکیک نمی باشند، حال خواه عده ای طرفدار وحدت آنها باشند و یا عده ای طرفدار جدایی آنها.

انزوا - هم چنین دقت شود که انزوای یک دین نیز با شعارهای تبلیغاتی دروغین، از بین نمی رود؛ بلکه دین [هر دینی]، وقتی تجزیه شد؛ وقتی به یک عرصه (مثلاً عبادات شخصی یا مناسک جمعی) محدود شد، حتماً دچار انزوا می گردد. ممکن است که جمعیتی چند صد میلیونی، یا حتی میلیاردي، اسم یک دینی (اسلام، مسیحیت، بودایی،

هندو و ...). را روی خود بگذارند، اما واقع این است که آن دین به انزوا رفته است، چرا که مردمش در خرافه پیرو آن هستند و در عمل پیرو فرهنگها و ادیان دیگر.

دین - "دین"، فقط اسلام یا مسیحیت و ادیان هندویی و بودایی نمی باشد، بلکه هر گونه "جهان بینی" و "ایدئولوژی"؛ یا بایدها و نبایدها، قوانین، حقوق و احکام منطبق بر آن جهان بینی، یک نوع دین است. خواه اسلام باشد، یا لیبرالیسم، مارکسیسم، لائیسیم، هگلیسم، ماکیاولیسم، پست مدرنیسم ... و یا هر نوع "ایسم" دیگری.

پس، همگان دین دارند، حتی کفار؛ چنان که در کلام وحی فرمود که به کفار بگو: «لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ / الكافرون»؛ یعنی بگو: «دین شما برای خودتان و دین من برای خودم». بنابراین، همگان دین دارند و کسی را گریزی از نوعی دین نیست، چه حق باشد و چه باطل.

سیاست - "سیاست" یعنی چگونگی موضع گیری و تدبیر در هر امری برای رسیدن به هدف؛ حال خواه امور شخصی باشد، یا حکومتی و چگونگی اداره ی یک جامعه.

در گذشته مباحث اخلاقی نیز تحت عنوان "سیاسات" طرح و تدریس می شد، چرا که اخلاق نیز همان "موضع گیری" و در سیاست چگونگی تدبیر برای اجرای مواضع نیز اضافه می شود.

بنابر این، همگان چه بخواهند و چه نخواهند، سیاسی هستند و نوعی سیاست دارند؛ چنان که در امور حکومتی و اجرایی نیز چاره ای از سیاست ندارند و هر موضعی که بگیرند، خودش نوعی سیاست است.

موافقت، سیاست است - مخالفت، سیاست است - حمایت، سیاست است - دشمنی، سیاست است - پیوستن سیاست است - بریدن سیاست است - فریاد، سیاست است و سکوت نیز سیاست است.

* - یک به اصطلاح روشنفکری، در مجلسی گفت: «من از سیاست خوشم نمی آید و ابداً وارد مباحث سیاسی نمی شوم»! گفتم: این هم خودش نوعی سیاست است».

فریب نخوریم:

بنابراین، نباید اجازه دهیم که ما را با شعارهای دروغ و واقع نشدنی فریب دهند، که آن هم خودش نوعی سیاست است!

همگان، نوعی دین دارند و همگان سیاستی منطق با همان دین شان دارند؛ پس سیاست همگان عین دیانت آنهاست و دیانت همگان، عین سیاست (موضع گیری) آنهاست. اگر چه دیانت و سیاست شان، با اسم آن دینی که بر خود گذاشته و حمل می کنند، مغایرت داشته باشد. مانند مدعیان دموکراسی، که خود دیکتاتورترینها هستند، و یا مدعیان "خدمت به حرمین مکه و مدینه"، که خود خائن ترینها، بدمست و جنایتکار هستند. پس از عمری وارد عرصه ی سیاست منطقه ای شدند و جز مسلمان کشی کاری نکردند.

دین جدای از سیاست؟!

دین (هر دینی)، اگر سیاست حکومتی، اجرایی، اجتماعی، قضایی، اقتصادی، فرهنگی، داخلی، خارجی و ... نداشته باشد، چه دارد؟! فقط «غسل و طهارت و احیاناً یک سری آداب و الفاظ شخصی»؟! آیا این دین است؟!

به عنوان مثال، اسلام را مطرح کنیم که "دین حق، کامل و جامع" می باشد؛ آیا انتظار می رود که بفرماید: روزی پنج وعده خم و راست شوید و یک الفاظی را نیز بگویید، سپس هیچ کاری نداشته باشید که چه نظامی بر شما مستولی شده است؛ تحت ولایت الهی هستید، یا ولایت طاغوت؟! - یا هیچ توجه نداشته باشید که آیا زیر چکمه های نظام سلطه له می شوید و یا خیر؟! آیا تسلیم امر خدا شده اید و یا همچون بندگان دون، مطیع اوامر ملوکانه ای آنها شده اید؟! اگر سرمایه های شما را به یغما بردند، سکوت کنید - اگر نوامیس مادی و معنوی شما را چپاول کردند، دم بر نیاورید - اگر سمت راست صورت شما سیلی زدند، سمت چپ را بیاورید تا یکی هم این طرف بزنند - رو به قبله بایستید و روزی ده بار «ایاک نعبد» بگویید، اما در تمامی شئون زندگی فردی و اجتماعی خودتان، بنده و مطیع ولایت طاغوت زمان باشید و ...؟! - و یا یک صلیب از گردن خودتان گرفته تا سگتان آویز کنید، اما بندگی طواغیت و هوای نفس خودتان را بکنید و بگویید ما مسیحی هستیم؟! آیا این دین است؟!

سیاست جدای از دین؟!

سیاست جدای از دین (هر دینی)، مبتنی بر چیست؟! در پاسخ به دروغ و جهت توجیه و فریب می گویند: «آرای مردم»! خب آرای مردم مبتنی بر چه و کدام قواعد می باشد؟! چه امری "حق" است؟ چه "امری" باطل است؟ ارزش کدام است و ضد ارزش کدام؟ باید و نبایدها را چه کسی تعیین می کند؟! اکثریت؟! آیا اگر اکثریتی رأی بر ظلم، جنایت و چپاول اقلیتی دادند، حق است؟!

آن چه شما حق و ارزش می دانید و بر اساس آن حقوق تعریف شده ای دارید و با تمامی ساز و کارها به دنبال تحقق آن هستید، در جامعه ای دیگری باطل شمرده می شود و بالعکس.

● - در یک حکومت و جامعه ای مانند آمریکا، امریکایی اگر از نژاد "سفید اروپایی" برتر است، حتی رنگین پوستان هموطن خودشان نیز حق مطالبه ای هم سطحی با آنان را نباید داشته باشند - آمریکا به خودش حق استیلا جهانی می دهد - به دلخواه خودش معاهده امضا می کند - به دلخواه خود آن معاهده را ملغی می کند - به هر کجا که دلش بخواهد حمله نظامی می کند - گروه های تروریستی را جهت گسترش "جنگ نیابتی" در تمامی کشورهای هدف به راه می اندازد - به رغم روزانه ده ها ترور داخلی در مدارس و دانشگاه ها و باشگاه های ورزشی و ... در کشور خودش، اجازه ی حمل سلاح می دهد - لواط را به صورت قانونی جایز می شمارد - هر مخالف

خود در سرتاسر جهان و از هر دین و ملیتی را تروریست قلمداد می کند و به خود حق بازداشت یا حتی ترور او را می دهد و ...!

دین امریکایی همین است و سیاستش نیز عین دیانت اوست، حال ما چه کنیم؟ بگوییم: رأی اکثریت مردم؟! خب اکثریت مردم آنجا همین دین و سیاست را پذیرفته اند!

● - در یک حکومت و جامعه ای مانند ایران اسلامی و عزیز ما: ذلت ننگ است - پذیرش ولایت طواغیت، کفر و شرک است - نادانی و حماقت، جرم است - هر نوع جنایت و چپاول اموال مردمان، گناه کبیره است - فسق و فجور و فحشا، مخاطره ای جدی سلامت و امنیت شخص و جامعه قلمداد می گردد و باید با آن مقابله نمود - دفاع از حق، واجب است - مقابله با جهل و ظلم، واجب است و ...؛ این هم دین، سیاست و رأی مردم می باشد.

● - حال ما تسلیم آنها شویم، یا آنها تسلیم ما شوند و یا به دروغ بگوییم: هر کدام راه خودشان را بروند؟! خب، در عمل چه کنیم؟ در تعاملات و ارتباطات چه کنیم؟ اگر اهداف مغایر و حتی متضاد بود چه کنیم؟ اگر روشها خلاف یک دیگر بود چه کنیم؟ اگر به کشور ما حمله کردند - اگر به فرهنگ ما حمله آوردند - اگر قصد به یغما بردن سرمایه های مادی و معنوی ما را داشتند، چه کنیم؟! بگوییم: هر چه شما می گوید: چشم؟! یا بگوییم: رأی اکثریت؟! خب اکثریت ملت چین، از همه بیشتر است. اکثریت امریکایی ها نیز بیشتر از ایرانی هاست!

چماق بر سر دین اسلام:

نه تنها چماق، یا شمشیر و نیزه، بلکه پیچیده ترین سلاح های جهان "اسلام و مسلمین" را هدف گرفته اند، حال خواه مسلمانان دین و سیاست را یکی بدانند، و یا در تخیل و تصور باطل خود گمان کنند که امکان جداسازی آنها، ممکن است!

این به اصطلاح چماق، ممکن است که در عمل بر سر مسلمانان فرود آید، ولی یقین بدانید که هیچ گاه بر "اسلام" فرود نمی آید.

چه در جنگ سخت و چه در جنگ نرم، حملات گسترده و پیچیده ای که از ابتدای آغاز بعثت رسول خدا صلوات الله علیه و آله تا کنون، علیه اسلام ناب شده قابل شمارش و یا مقایسه با سایر ادیان و مکاتب و ملیت ها نمی باشد؛ در حذف فیزیکی، حتی یازده امام معصوم علیهم السلام را ترور کردند و میلیون ها مسلمان را کشته اند - در جنگ فیزیکی، سرزمین ها را به اشغال خود درآوردند - در جنگ های نرم اقتصادی، تمامی سرمایه ها را به تملک خود درآورده و به تاراج بردند - با این ثروت های نامشروع، کشورهای خود را آباد کرده و مسلمانان را در فقر نگه داشتند و گفتند: «ما پیشرفته شدیم و شما عقب مانده!» - در جنگ نرم، ضمن ضد تبلیغ علیه اسلام

ناب، صدها مذهب و فرقه به نام اسلام درست کردند و دست آخر نیز وهابیت انگلیسی را بر مکه و مدینه مسلط کردند و گروهک‌های تروریستی چون طالبان، القاعده، داعش، النصره و ... را آوردند و گفتند: "اسلام همین است"، تا اسلام هراسی را گسترش دهند!

اما چه شد؟ هم اسلام ناب به قوت خود باقیست - هم جمهوری اسلامی به قوت خود باقیست - هم سالانه هزاران نفر در اروپا و امریکا به اسلام می‌گروند و هم کفر جهانی و نظام سلطه، هر روز رسواتر و منفورتر از دیروز می‌شود.

**** -** پس اجازه ندهیم که ما را به بهانه‌ی منزه نگه‌داشتن دین، از دین جدا کنند - آن دینی که در تمامی عرصه‌های زندگی و شئون فردی و اجتماعی، سیاسی و اقتصادی، امنیتی و نظامی و ...، چارچوبی منطقی و عقلی نداشته باشد - یا اصلاً سکوت کرده باشد و امت را رها نموده باشد - یا عرصه را برای تسلیم و ذلت مردمش مساعد نموده باشد که دین نیست؛ بلکه یک نوع بازی برای خودفریبی دینداران، و ابزاری برای تخدیر و انحراف اذهان عمومی، تعطیل عقلانیت و حجاب قلوب و در نهایت سلاحی برای استعمار و استثمار فرعونی می‌باشد.



گوناگون-اسفند ۹۶

آیا وجود یا عدم وجود روح قابل رویت است؟ چه ویژگی در انسان وجود دارد که او را از حیوانات و اشیا به واسطه روح جدا می کند؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

همیشه موضوعات یک پرسش را ابتدا در ذهن خود دسته بندی نمایید، چرا که اولاً خلط مبحث نگردد و ثانیاً گاه پاسخ برخی از قسمت ها، مابقی پرسش های را مرتفع می نماید. به عنوان مثال در همین پرسش:

الف - "عدم"، یعنی نیستی. پس چگونه ممکن است که نیستی (عدم) چیزی قابل رؤیت و یا هر گونه درک دیگری باشد؟!

ب - قابل اثبات، با قابل رؤیت متفاوت است؛ چیزهایی بسیاری هستند که قابل اثبات و درک عقلی هستند، اما فقط آن چیزهایی قابل دیدن هستند که جسم باشند و جرم داشته باشند، نور به آنها برخورد نماید و به چشم منعکس گردد. بنابراین، حتی برخی از ماده هایی که ریز یا لطیف هستند نیز با چشم دیده نمی شوند، چه رسد به آن چه ماده نیست و جسم ندارد.

بنابراین، اگر روح با چشم دیده شود که دیگر روح نیست، همان جسم است، و اگر جسم نباشد، با چشم دیده نمی شود.

نتایج:

یک - بنابراین، نه فقط روح، بلکه هیچ چیزی که ماده نباشد، دیده نمی شود؛ یا به تعبیر دیگری، "مجردات" به چشم دیده نمی شوند. و عالم هستی نیز منحصر به اشیا ی مادی نمی باشد.

دو - مغز [ماده] دیده می شود، اما عقل [مجرد] دیده نمی شود - حرکات فیزیکی (ماده) دیده می شوند، اما اراده ها [مجردات] دیده نمی شوند - سلسله عصب ها (ماده) دیده می شوند، اما انگیزه ها (مجرد) دیده نمی شوند - ارتباطات و تعاملات فیزیکی (ماده) دیده می شوند، اما عشق، نفرت، محبت و غضب (مجرد) دیده نمی شوند - سلسله روند پیدایش (ماده) دیده می شوند، اما چیزی به عنوان "علت و معلول" (مجرد) دیده نمی شود.

سه - پس، ادراکات آدمی جهت شناخت، به حواس مادی که فقط محسوسات را درک می‌کند، منحصر نمی‌باشند. مانند شناخت‌های عقلی، با دیدن نشانه‌های مادی و استنتاج (نتیجه‌گیری‌ها) و براهین عقلی شناخته می‌شوند.

اقسام روح:

روح نیز انواع و اقسام دارد، مانند "روح حرکت" در تمامی موجودات زنده (آدم، حیوان، حشره و ...) وجود دارد و محض مفارقت آن روح، بدن از تمامی حرکت‌ها باز می‌ایستد [می‌میرد]. بنابراین، همان‌طور که در عالم هستی، جمادات، نباتات، حیوانات، ملائک و ... وجود دارند و آدمی نیز برخوردار از تمامی این مراتب وجودی می‌باشد، روح جمادی، نباتی، حیوانی، ملکوتی و ... نیز وجود دارد.

قبض روح:

قبض روح نیز به معنای "گرفتن یا بیرون آوردن روح از بدن" نمی‌باشد، چرا که روح بسیط است و مانند یکی از اجزای مادی نیست که در درون بدن باشد، که اگر چنین بود، حتماً جسم داشت و فضا و مکانی در بدن را اشغال می‌نمود. بلکه روح، بر بدن احاطه دارد و بدن کاملاً محاط روح است، این روح علاقه (تعلق) وصف‌ناپذیری به بدن دارد، چرا که بدن، ابزار کار او در این عالم ماده است. پس، در هنگام مرگ، این ارتباط و تعلق اخذ می‌شود. یعنی بدن از انسان (روح) گرفته می‌شود، لذا دیگر نمی‌تواند در عالم ماده زندگی کند، و به عوالم دیگر می‌رود.

من؟

آیا "من" بدن دارم؟ آیا "من" روح دارم؟ آیا "من" فکر و تدبیر می‌کنم؟ آیا "من" اراده، اختیار و قدرت انتخاب دارم ...؟ چه کسی پرسشی را طرح می‌کند؟ زبان شخص یا خود او؟ چه کسی پاسخ را دریافت می‌نماید، خود شخص یا چشم و گوش او؟ چه کسی اراده می‌کند که در راه خیر قدم بردارد؟ چه کسی اراده می‌کند که در راه شرّ و ظلم گام بردارد، خود شخص (من)، یا دست و پای او؟!

پس، پرسش اصلی این است که این "من" کیست که خود را مستقل از این تعلقات می‌بیند؟

شناخت من:

● - اجسام خود و دیگران را به کمک اندام‌های حسی می‌شناسیم و بدون این اندام‌های حسی (حواس پنجگانه، سلسله عصب‌های منتقل‌کننده، مغز و سلول‌هایش)، شناخت اجسام غیر ممکن است. کسی که چشم ندارد، نمی‌تواند رنگ آب دریا، یا حتی رنگ موی سر خود را بشناسد.

اما، آیا شناخت "من" نیز نیاز به این اندام‌های حسی دارد، یا با همان "علم حضوری" شناخته می‌شود. آیا کسی که گر است، می‌گوید: «هیچ صدا و صوتی وجود ندارد؟»، یا کسی که کور است، می‌گوید: «موی سرم را لمس کردم، پس هست، اما رنگش را نمی‌بینم، پس نیست» ... یا کسی می‌گوید: «چون "من"، چیزی به عنوان "من" را با هیچ یک از حواس مادی درک نمی‌کنم، پس "من" وجود ندارم؟! پس "من" غیر از بدن مادی می‌باشد.

● - جسم قابل تجزیه است، اما روح بسیط است و قابل تجزیه نمی‌باشد. اگر یک دست کسی قطع شده باشد، می‌گوید: «من، یک دست دارم»، اما آیا هیچ گمان می‌نماید که "من" او، اینک تجزیه شده و کمی کمتر یا ناقص‌تر از "من" قبلی او می‌باشد؟

آیا وقتی دست و پای مصنوعی می‌سازند تا رفع نقیصه‌ی ابزاری بکنند، یک قطعه "من" ساخته‌اند؟! آیت الله مصباح یزدی:

* - «من» موجودی است که در طول ده‌ها سال، با وصف وحدت و شخصیت حقیقی، باقی می‌ماند و این وحدت و شخصیت را با علم حضوری خطاناپذیر می‌یابیم در صورتی که اجزای بدن، بارها عوض می‌شود و هیچ نوع ملاک حقیقی برای وحدت و «این همانی» اجزای سابق و لاحق، وجود ندارد.»

* - «من» موجودی بسیط و تجزیه ناپذیر است و فی المثل نمی‌توان آن را به «نیمه تن» تقسیم کرد؛ در صورتی که اندام‌های بدن، متعدّد و تجزیه پذیر است.» (آموزش عقاید، درس ۴۳)

قرآن کریم:

در قرآن کریم تصریح شده است که "من" غیر از این بدن می‌باشد. چنان که در مورد مرگ می‌فرماید: «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا - خدایوند اشخاص را هنگام مرگ‌شان (تحویل) می‌گیرد / الزمر، ۴۲» - این همان است که می‌گوییم: «جان‌شان را می‌گیرد»، این جان، همان شخص یا من هر کسی می‌باشد که پس از مفارقت از احاطه و تعلق به بدن، به عالم دیگری برده می‌شود.

« وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَمَ يُوحِ إِلَيْهِ شَيْءٌ وَمَنْ قَالَ سَأُنزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُو أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمْ الْيَوْمَ بُحْرُونَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَكُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ » (الأنعام، ۹۳)

ترجمه: چه کسی ستمکارتر است از کسی که دروغی به خدا ببندد، یا بگوید: «بر من، وحی فرستاده شده»، در حالی که به او وحی نشده است، و کسی که بگوید: «من نیز همانند آنچه خدا نازل کرده است، نازل می‌کنم»؟! و اگر ببینی هنگامی که (این) ظالمان در شداید مرگ فرو رفته‌اند، و فرشتگان دست‌ها را گشوده، به آنان می‌گویند: «جان خود را خارج سازید! امروز در برابر دروغهایی که به خدا بستید و نسبت به آیات او تکبر ورزیدید، مجازات خوارکننده‌ای خواهید دید!» (به حال آنها تأسف خواهی خورد).

●●●- بنابراین، از یک سو آگاه می‌شویم که این "من" وجود دارد که درک می‌شود، و از سوی دیگر آگاه می‌شویم که این "من" به غیر از بدن است. به هنگام مرگ نیز "بدن" می‌میرد، اما "من"، هرگز نمی‌میرد، بلکه به حیات و سیر خود در عوالم دیگر و منطبق با شاخصه‌های آن عوالم، ادامه می‌دهد.

آیا در کشورهایی که برابری جنسیتی وجود دارد آمار تجاوز بالاتر است؟ آیت الله خامنه‌ای امروز با رد معیارهای جهانی عدالت جنسیتی گفت: "این چه عدالتی است که بر اساس آمارهای خودشان، بیشترین میزان تجاوز جنسی با اعمال زور و خشونت و همچنین بیشترین خشونت علیه زنان به دست مردان در خانواده‌ها در اروپا و آمریکا انجام می‌شود؟ در ایران بسیاری نمی‌توانند از خشونت شوهر خود شکایت کنند، تجاوز همسر به رسمیت شناخته نشده است و یا ...؟! "

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

ابتدا بسیار دقت کنید که اکنون سؤال شما چیست؟ آمار جنایات در غرب است؟ یا الزاماً باید ایران را مقابلش قرار دهید؟ یا چون مقام معظم رهبری به نکته‌ای اشاره کردند، حساس شده‌اید؟! سپس مطالب ایفاد شده در این مختصر را بدون هیچ گونه موضع‌گیری از پیش اتخاذ شده مطالعه فرمایید.

●- به رغم شعارهای تبلیغی به نفع غرب و ضد تبلیغی علیه اسلام، ایران و ...، نه در غرب (امریکا و اروپا)، برابری جنسیتی وجود دارد و نه در ایران، زن نمی‌تواند از شوهرش شکایت کند! هر دو ملاک مطالعه، قیاس، سنجش و نتیجه‌گیری، از هر لحاظ غلط می‌باشد.

●- ما پیش از آن که بدانیم، وضعیت برابری جنسیتی در غرب چگونه است - آمار تجاوز در آنجا چگونه است و ...؟ باید بدانیم که این چه بیماری و خصلت بدی است که برخی هر چه از رذیلت‌های فرهنگ غرب بشنوند و هر چه از ظلم و جنایات آنها [حتی بر اساس گزارشات خودشان]، آگاه شوند؛ زود یک توجیه می‌آورند و آن را به پسوندی ختم می‌کنند مبنی بر این که «وضع آنها بهتر از ما و وضع ما بدتر از آنان است»؟!

●- باید دید، ریشه‌ی بیماری‌های "خود کم‌بینی" - "غریبه پرستی" - "غرب زدگی" - "خودزنی" و ... در چیست؟ و چرا برخی سعی دارند به هر بهانه‌ای که شده، حتی تمامی جنایات، رذیلت‌ها، انحطاط‌ها، ناامنی‌ها، بی‌فرهنگی‌ها و ارتجاع وحشتناک غرب به قرون وسطا و بدتر از آن را توجیه کنند و به نوعی ضمن تطهیر آنها، خودزنی کنند و بگویند: وضع ما بدتر است؟!

آیا این بیماری و این حالت، ریشه در استعمار و استثمار کهن دارد - آیا ریشه در تبلیغ و ضد تبلیغ‌های دروغ دارد - آیا ریشه در خود کم‌بینی‌های شخصی و شخصیتی دارد و...؟! در هر حال این مهم‌تر از بررسی اوضاع غرب، طبق آمار خودشان می‌باشد.

آمار:

امنیت در امریکا:

● - به گزارش «[Vox](#)»: مدارس امریکایی، در هر شصت ساعت، با یک حادثه‌ی تلخ (کشتار) مواجه می‌گردند!

آیا می‌توانید تصور کنید که در امریکا که بزرگی یک قاره است و آن همه مدرسه دارد، چقدر ترور مدرسه‌ای وجود دارد که آمارش به هر شصت ساعت یک حادثه رسیده است؟!

● - به گزارش «[snopes](#)»: از ابتدای ژانویه ۲۰۱۸، (تا زمان درج گزارش)، هجده مورد تیراندازی در مدارس رخ داده که برابر است با هفته‌ای سه مورد! و البته طبق گزارش [CNN](#) در ۸ مارس ۲۰۱۸، این آمار به هر هفته یک حادثه افزایش یافته است!

● - و این ارقام آماری، به غیر صدها نفر از مردمانی است که هر ساله به دست پلیس و به خاطر نژادپرستی مرتجعانه کشته می‌شوند و به غیر از صدها نفری است که در هر ماه با رگبار گلوله در خیابان‌ها قتل عام می‌شوند!

زنان در غرب:

● - طبق تمامی گزارشات و آمارهای رسمی، در امریکا، از هر ۵ دختر و زن، یک نفر مورد تجاوز قرار می‌گیرد و اخیراً این رقم به هر ۴ زن رسیده است! آیا چنین وضع وحشتناکی در قایل وحشی قرون وسطا و یا قبل از آن وجود داشت؟!

● - به گزارش «[Euronew](#)» به نقل از گزارش پلیس اتحادیه اروپا: در سال ۲۰۱۵، بیش از ۲۱۵۰۰۰ جنایت و تجاوز به ثبت رسیده است که این فقط یک سوم رقم واقعی است (که بنا بر شکایت ثبت شده است)! و می‌افزاید: هشتاد درصد قربانیان، دختران و زنان می‌باشند.

● - این گزارش می‌افزاید: آمار به نسبت جمعیت نشان می‌دهد که ردیف اول در خشونت و تجاوز به زنان، انگلیس با ۱۳۰ مورد در هر یکصد هزار نفر - سوئد یا ۱۲۰ مورد در هر یکصد هزار نفر و سپس بلژیک با ۶۶ مورد در هر یکصد هزار نفر می‌باشد.

● - «[Euronew](#)» در گزارش دیگری می‌نویسد: حداقل سن مجاز برای روابط جنسی در هفت کشور «آلمان، اتریش، ایتالیا، بلغارستان، پرتغال، مجارستان و استونی»، به ۱۴ سال رسیده است و در نه کشور دیگر «سوئد، دانمارک، یونان، جمهوری چک، لهستان، رومانی، کرواسی، اسلواکی و اسلوانی» با سن ۱۵ سال موافقت کرده‌اند

و زیر این سن را تجاوز محسوب می‌کنند. و در کشورهای انگلیس، هلند، بلژیک، لیتوانی، لتونی، اسپانیا، فنلاند و لوکزامبورگ، قانون مشخص می‌کند که آیا رابطه جنسی با فرد زیر ۱۶ سال، مصداق اغفال و تجاوز داشته یا خیر؟

● - به گزارش مؤسسه تحقیقاتی (Prevent Connect) در امریکا:

* - در امریکا، تجاوز رایج‌تر از مصرف سیگار است!

* - حدود ۱۸,۳٪ از زنان، در طول عمر خود بیش از ۱۸ بار تجاوز به خود را گزارش کرده‌اند، در حالی که میزان سیگاری شدن زنان ۱۷,۴٪ می‌باشد!

● - « [Getestone Institute](#) » از آلمان، در گزارش مورخ ۵ مارس ۲۰۱۶، به نقل از مقامات و گزارشات رسمی پلیسی نوشت: پلیس شهر کلن، در شب سال نو، ۱۰۰۰ شکایت را ثبت کرد که ۴۵۴ مورد آن از زنان قربانی تجاوز بوده است.

این گزارش می‌افزاید: در همان شب، پلیس هامبورگ از ۳۵۱ زن شکایت دریافت کرده است که ۲۱۸ مورد آن، تجاوز در همان شب بوده است!

● - به گزارش « [Splinter news](#) » از امریکا، زنان نقش مهمی در ارتش امریکا ایفا می‌کنند، چرا که ۱۵ درصد ارتش این کشور را تشکیل می‌دهند. اما همانطور که برای یادبود افتخارات جشن می‌گیریم، بیاید به یاد داشته باشیم که جانبازان زنده - به ویژه زنان - هم چنان در حال مبارزه هستند!

این گزارش می‌افزاید: از هر ۵ جانباز زن، یک نفر مورد تجاوز قرار گرفته است - در مجموع ۳۳٪ از زنان ارتش امریکا، مورد تجاوز قرار گرفته‌اند - ۸۴٪ از قربانیان تجاوز، در حین انجام وظیفه و عملیات مورد تجاوز قرار گرفته‌اند.

● - به گزارش « [One in Four USA](#) » در سال ۲۰۱۲: در آکادمی‌های نظامی امریکا، همه ساله ۵٪ از زنان و ۲/۴ از مردان، تجاوز جنسی به خود را گزارش می‌کنند. (این فقط شکایات ثبت شده است و بسیاری از ترس جان، اخراج، آبرو و ... شکایت نمی‌کنند).

● - به گزارش « [nsvrc](#) » از امریکا: از هر چهار دختر یک نفر و از هر شش پسر یک نفر، قبل از سن شش سالگی، مورد تجاوز قرار گرفته‌اند!

۳۴٪ از افرادی که کودکان را مورد آزار جنسی قرار داده‌اند، اعضای خانواده هستند!

۱۲/۳ درصد از دختران قربانی تجاوز، زیر سن ۱۰ سال قرار دارند و ۳۰ درصد، بین سنین ۱۱ تا ۱۷ بوده‌اند!

۹۱٪ از قربانیان تجاوز، دختران و زنان هستند و ۹٪ به پسران و مردان اختصاص دارد!

و ... و ... و ...!

***- آن چه ارائه شد، فقط نمونه‌ای به اندازه‌ی یک صفحه در مقابل چندین جلد کتاب قطور از گزارشات رسمی در امریکا و اروپا می‌باشد، و اگر بخواهیم که نمودار تجاوز در سنین گوناگون، کشتار کودکان و به ویژه دختران، وضعیت اسفبار و ناامن دختران و زنان در دانشگاه‌ها، کلوپ‌های ورزشی، شرکت‌ها، کارخانجات، کارگاه‌ها... و هم چنین آمار رسمی تجارت زن [به شکل برده‌داری مدرن و حتی سنتی] در امریکا و اروپا اشاره‌ای فهرست‌وار نمایم، خودش یک یا چند جلد کتاب می‌شود.

***- بنابراین، اگر کسی تلاش کند که با هزار پیچ و خم غیر منطقی یا تغییر جهت به موضوعات غیر مرتبط، یا قیاس‌های مصداقی نادرست، این ارتجاع وحشتناک فرهنگ غرب [به ویژه در مورد بانوان و تساوی حقوق] را توجیه نماید و این جنایتکاران را تطهیر نماید و بدتر از همه آن که خودزنی کند و بگوید: «وضع آنها بهتر است - یا - وضع ما بدتر است»، یک مشکل درونی و شخصیتی است که با آمارها و گزارشات رسمی و موثق و هیچ مبنای مطالعات علمی و رقم و اعدادی، مرتفع نمی‌گردد.

حقیقت "دژاوو" چیست؟ و آیا با اختیار انسان منافات دارد؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

متأسفانه جایگزینی و رواج دادن اصطلاحات به زبان بیگانه، به غیر از لطمه به زبان فارسی، سبب برخی خطاهای دیگر شناختی، ذهنی و حتی رفتاری نیز می‌گردد که از جمله آنها، «گمان موضوع یا کشف جدید» می‌باشد.

"دژاوو"، (Deja vu) از یک کلمه‌ی فرانسوی (Déjà vu) گرفته شده که گفته می‌شود: این لغت ابتدا توسط روان‌شناس فرانسوی امیل بویراک (۱۸۵۱-۱۹۱۷) در کتاب "روان‌شناسی آینده" معرفی شد. L'Avenir (des sciences psychiques)

در هر حال "دژاوو"، همان "آشنا پنداری" است که شاید برای همگان، مکرر اتفاق افتاده باشد؛ مثل این کسی را می‌بیند، با این که هیچ سابقه‌ی آشنایی با او نداشته، تصور می‌کند که او را پیش از این دیده است - و یا به جایی می‌رود و تصور می‌کند که پیش از این نیز درست به همین جا آمده بود و یا موارد مشابه به اینها.

الف - انسان به تعبیر الکسیس کارل، «موجود ناشناخته» است و به رغم پیشرفت‌های علمی، هنوز ناشناخته‌های بسیاری، به ویژه در عرصه‌ی "روان" دارد و البته که روح، به رغم آن که اصل وجود است، حتی از روان نیز ناشناخته‌تر مانده است. از این رو، دانشمندان و روانشناسان، هنوز به علل اصلی این "آشنا پنداری"، پی نبرده‌اند، هر چند که مطالعات آنها محدود به جسم (مغز، اعصاب...) می‌باشد.

به عنوان مثال: آرتور فرانک هاووزر، درباره‌ی "آشناپنداری"، سه فرضیه دارد (یعنی هنوز فرضیه است): **یک** - هنگام انتقال اطلاعات از یک سمت مغز به سمت دیگر، درنگ کوتاهی رخ می‌دهد، و فرد هنگام دریافت، گمان می‌کند که دریافت دوباره کرده است! **دو** - ممکن است به رغم عدم شباهت موضوعی، شباهت محیطی سبب این تصور گردد! **سه** - ممکن است شنیدن موضوع را تصور نماید که به آن «شنوده پنداری» می‌گویند.

ب - اما، مسائل دیگری نیز هست، مانند خوابیدن و دیدن رؤیا، که ممکن است رویای صادقه باشد. این رویاها، گاهی صورت‌های دیگری دارند که مستلزم تعبیر می‌باشند، چنان که گفته می‌شود: تعبیر شیر (لبنیات) در عالم واقع، "علم" است، یا دیدن افتادن دندان، به تناسب ردیف آن، درگذشت یکی از بستگان و یا آشنایان دور و یا نزدیک است و ...؛ اما ممکن است کسی در رؤیا، عین صورت واقع را ببیند.

ج - در قرآن کریم، به این رؤیاهای صادق با صورت تعبیری یا عین واقع، اشارات و تصریحاتی شده است، مانند رؤیای عزیز مصر، که حضرت یوسف علیه السلام آن را به قحطی شدید پس از برکت فراوان تعبیر نمود و چنین هم شد. و یا رؤیای پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله، راجع به فتح مکه و ورود به مسجد الحرام، بدون هیچ جنگ و خونریزی، که عیناً اتفاق افتاد و در عالم واقع، تصدیق شد:

« لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُخْلِقِينَ رُءُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا » (الفتح، ۲۷)

ترجمه: و خداوند آن رؤیا را که در خواب به تو نشان داد که ان شاء الله (به خواست خدا) به زودی داخل مسجد الحرام خواهید شد در حالی که از شر کفار ایمن باشید و سر بتراشید و بدون هیچ ترسی تقصیر کنید، دیدی که چگونه آن رؤیا را به حق به کرسی نشاند. آری او چیزهایی می‌دانست که شما نمی‌دانستید و به همین جهت قبل از فتح مکه فتحی نزدیک قرار داد.

د - خداوند خالق، در قرآن کریم تصریح نموده است که "خواب" مانند "مرگ" است، یعنی روح را از بدن مفارقت می‌دهد، برخی را نگه می‌دارد (می‌میزند) و برخی دیگر را بر می‌گرداند تا زمان معین.

بنابراین، روح وقتی از بدن مفارقت نمود، از قالب زمان و مکان دنیوی خارج می‌شود (مانند عالم برزخ) و به تناسب شرایط، سیری دارد و چیزهایی می‌بیند و چه بسا مربوط به آینده باشد. گاهی آن چه انسان در خواب دیده را کاملاً به یاد می‌آورد، و گاهی هیچ به یاد نمی‌آورد، اما صحنه‌هایی از آن در حافظه پنهان می‌ماند و به وقت مواجه با صحنه‌ی مربوطه یا مشابه، به یاد می‌آورد؛ لذا به نظرش می‌رسد که این صحنه را قبلاً تجربه کرده است.

اختیار و اراده:

● - ما وقتی کلمه‌ی "اختیار و اراده" را طرح می‌کنیم، ناخودآگاه و به غلط گمان می‌کنیم که یک اختیار محض در تمامی امور به ما داده شده است، در حالی که می‌دانیم نه تمامی مقدرات (اندازه‌ها) در اختیار ماست و نه به همه چیز احاطه علمی داریم!

فرض کنید کسی اختیار نموده که با خودروی خود، از خانه به محل کار، یا از شهری به شهر دیگری برود. اختیار این که برود یا نرود، و چگونه برود و ... با اوست؛ اما آیا اختیار آب و هوا، آسفالت خیابان، ترافیک، چگونه رانندگی نمودن دیگران، خرابی خودروی دیگران و ... نیز با اوست؟! پس هر اتفاقی که در اختیار او نیست نیز ممکن است رخ دهد.

● - بنابراین، انسان نه تنها اختیار و اراده‌ی محض و همه جانبه ندارد، بلکه در بسیاری از موارد، اراده‌ی او، با اراده‌ی الهی متفاوت است و در اینجا اراده‌ی اوست که محقق می‌گردد؛ و حتی ممکن است که اراده‌ی دیگران، (به حق یا باطل)، بر اراده‌ی او غلبه یابد؛ مانند ملت‌هایی که استقلال و امنیت خود را اراده کرده‌اند، اما مورد تهاجم دشمنان‌شان قرار می‌گیرند و با جنگ و ناامنی مواجه می‌شوند.

● - نکته‌ی دیگر آن که با خیر شدن از حوادث آینده نیز منافاتی با اختیار ندارد، چرا که ممکن است انسان نیز در امری، اشراف علمی و شهودی پیدا کند و بداند یا ببیند که در نتیجه‌ی اراده‌ها، چه اتفاقی می‌افتد.

● - در عین حال، وقوع یک اتفاقی که در ذهن محاسبه شده یا در عالم رؤیا دیده شده، در یک زمان یا مکان خاص، الزاماً حتمی نیست، بلکه اگر اتفاق افتاد، فرد تصور می‌کند که پیش از آن با این صحنه مواجه گردیده است. چنان که ما می‌دانیم، یک عمل صالح و مخلصانه، یک دعای خیر برای خود یا دیگران، یک صدقه، یک صله ارحام، یک دلجویی، یک نوازش یتیم و ...، بسیاری از حوادث نامطلوب و بلائای حتمی را بر می‌دارد و یا سبب بسیاری از گشایش‌ها می‌گردد.

این تغییرات، شانسی نیستند، بلکه به همان "قدرها = اندازه‌ها" بستگی دارند. وقتی تمامی اسباب و علل وقوع امری مهیا گردید و شرایط محقق شد، می‌شود "قضا"، یعنی حتماً اتفاق می‌افتد؛ حال اگر با دعا، صدقه، تلاش و ...، اندازه‌ها متفاوت شد، قدرها و قضاها نیز متفاوت می‌گردد.

● - دقت شود که بیشترین اختیار و اراده‌ی انسان، در امر "انتخاب" است و در تکوین هیچ اختیاری ندارد. می‌تواند انتخاب کند که از بلندی خود را پایین بیاندازد، یا از پله پایین بیاید، اما اگر پایین انداختن را انتخاب کرد، حتماً بر اساس مقدرات (اندازه‌ها) یا صدمه می‌بیند و یا می‌میرد.

● - بنابراین ممکن است کسی در آشنا پنداری، با یک قضای حتمی مواجه شده باشد که هیچ منافاتی با محدوده‌ی اراده و اختیار داده شده ندارد، و ممکن است که فقط تخیل یا گمان باشد که باز هم با محدوده‌ی اختیارات منافاتی ندارد. ***



تاریخ-اسفند ۹۶

رفتن به مناطق جنوب چه فایده‌ای دارد که این همه هزینه می‌کنم، هزینه‌شم به کنار، این روایت گر، با احساسات جوونا بازی می‌کنم، بچه مردم اونقدر گریه می‌کنه که بیهوش میشه؟!

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

جنگ، بازی نیست و روایت گر نیز با احساسات بازی نمی‌کند، بلکه عواطف، با دیدن آثار و شنیدن وقایع، بیدار و فعال می‌شوند.

یقین بدانید که اگر در رشد دانش، بینش و نیز استحکام ایمان و یقین و هم چنین در ایجاد انگیزه‌ها و عزم‌های مفید، فایده‌ای نداشت، مورد این هجمه در فضای مجازی و فضای شایعات افواهی قرار نمی‌گرفت.

● - مگر دیدن مسابقات فوتبال به صورت مستقیم در ورزشگاه‌ها و غیر مستقیم [با پخش مستقیم] در رسانه ملی، با این هزینه‌های سرسام‌آور، چه فایده‌ای دارد؟! یا دیدن برنامه‌های سرگرمی، مانند: دور همی، خندوانه و ...، با آن همه هزینه‌های سنگین، به جز خواننده‌شناسی و هنرپیشه‌شناسی، چه فایده‌ای دارد؟! یا همین‌طور دیدن فیلم‌ها و سریال‌های ایرانی سُبک، و کره‌ای مسخره، یا هالیوودی و بالیوودی که واقعاً اهانت به شعور مردم است، چه فایده‌ای دارد؟!

● - امروزه در سرتاسر جهان، "تاریخ" بسیار مهم و حتی مهم‌تر از "فلسفه و منطق" شناخته شده است، چنان که شاهدیم در بسیاری از کشورهای اروپایی (مانند فرانسه)، ضمن سرمایه‌گذاری گسترده در مقوله‌ی تاریخ، رشته‌ی تحصیلی "منطق" را از دانشگاه‌ها حذف کرده‌اند! در حالی که تاریخ اطلاعاتی از گذشته می‌دهد، اما "منطق"، مهندسی چگونگی درست فکر کردن را می‌آموزد.

● - امروزه ابر قدرت‌ها (امریکا و انگلیس)، نه تنها حفظ و انتقال تاریخ، بلکه تحریف تاریخ [حتی تاریخ کشور خودشان] را یکی از ضروریات سیاسی و فرهنگی، برای تحقق نظام سلطه قلمداد می‌کنند، تاریخ کشورهای دیگر را نیز تحریف می‌کنند و حتی برای اقوام بی‌تاریخ، با هزینه‌های کلانی که به خودشان تحمیل می‌کنند، تاریخ می‌سازند! و جالب آن که بدانید، برای توجیه این خیانت به بشریت، تحت عنوان «پست مدرنیسم»، فلسفه

می بافند که «ما مجبور نیستیم تاریخ گذشته را آن طور که بوده بپذیریم، بلکه می توانیم آن را چنان که دوست داریم، بیافیم و به تصور و تصویر درآوریم!»!

● - امروزه در جهان، هنوز فیلم سینمایی برای جنگ های اول و دوم جهانی می سازند، فیلم سینمایی برای حمله امریکا به ویتنام می سازند و حتی فیلم سینمایی درباره ی تاریخ گذشته و حال ایران می سازند و هر دروغی را که می خواهند، با تهییج احساسات، به اذهان عمومی جهانیان القا می کنند!

● - امروزه در جهان، در تمامی مناطق جنگی، حتی بناهای تخریب شده در زمان جنگ و نیز اسناد و ابزار جنگی تاریخی خود را حفظ می کنند، در معرض تماشای همگان قرار می دهند و تورهای مسافرتی عمومی و تخصصی راه می اندازند.

***- چرا نوبت به جمهوری اسلامی ایران و جنگی که معاصر بوده و هنوز نیم قرن نیز از پایان آن نگذشته است می رسد، می گویند: «این باز دیده ها چه فایده ای دارد؟! آیا حتی از بازگویی و انتقال مصیبت های تحمیلی و ذکر رشادت های این ملت نیز باید محروم باشیم؟! یعنی اختناق مدرن تا این حد؟!»

● - رژیم بعثی صدام در عراق، در این تجاوز نظامی، از سوی تمامی قدرت های جهانی و در مجموع حدود شصت کشور حمایت شد، در واقع یک جهانی بود علیه ایران.

میگ ها و سوخوف های شوروی (سابق)، آواکس های امریکایی، موشک های کروز فرانسوی، تانک های چیفتن انگلیسی، ناوهای ایتالیایی، بمب های شیمایی آلمانی، سلاح های سبک اسرائیلی، فرماندهان نظامی مصری، پول های عربی و بالاخره رسانه های کلان و زنجیره ای صهیونیستی در سرتاسر جهان، و حتی سازمان های بین المللی و ...، همه در جبهه ی صدام حضور مستقیم یافتند!

● - آیا به نسل فعلی خود نشان ندهیم که مدعیان دموکراسی، لیبرالیسم، حقوق بشر و ... با این پیشرفت علم و تکنولوژی، با این کشور و این ملت چه کردند، و نوجوانان، جوانان و مردم ایران، که نیرو، سلاح و حتی لباس و خوراک مناسبی هم نداشتند، با چه اخلاص، هوش، تدبیر، برنامه ریزی و رشادت و ایثار، چگونه تمامی این قدرت ها را شکست دادند؟!!

● - در همان ابتدای جنگ علیه کشوری که از یک سو تازه انقلاب کرده و نوپا بود، هنوز از ارتش و نیروهای منظم و نامنظم برای جنگ های منظم و نامنظم برخوردار نبود و از سویی دیگر جنگ ها و ترورهای داخلی و تحریم خارجی نیز بر آن تحمیل شده بود، ظرف یک ماه، شهرهای نفت شهر، قصرشیرین، مهران، سومار، فکه، بستان، خرمشهر، هویزه، موسیان، نوسود و بیش از ۳۰۰۰ روستا را به تصرف بیگانه درآمد و دیری نگذشت که بخش عظیمی از سرزمین های غرب و جنوب کشور (به ویژه خوزستان) - شاید نزدیک به ۲۰ هزار کیلومتر مربع از خاک کشور -، به تصرف نظامی بیگانگان درآمد تا هدف دیرینه ی تجزیه ی سرزمین ایران، محقق گردد!

● - این جنگ را طولانی‌ترین جنگ قرن خواندند و بی‌تردید اگر ایران در این جنگ، حتی با از دست یک دهم اراضی اشغال شده، شکست می‌خورد، حمله‌ی قریب الوقوع دیگری در شرق و شمال کشور تحمیل می‌شد، تا هدف تقسیم ایران به پنج کشور، بسیار زودتر از موعد محقق گردد.

●●● - از پایان این جنگ تحمیلی (۱۳۶۷)، فقط سی سال گذشته است. هنوز بیشتر رزمندگان جوان این مرز و بوم، زنده هستند، حتی پدران، مادران و همسران شهدای ما زنده هستند، چه رسد به فرزندان آنها - هنوز جانبازان با معلولیت‌ها، مسمومیت‌ها و جراحات و صدمات وارده، زنده هستند، برخی از آنان سی سال درد و شکنجه را روی تخت یا ویلچر تحمل کرده‌اند، برخی دیگر از این صدمات و جراحات، مدت‌ها بعد به شهادت رسیدند ... و هنوز بسیاری از شهرها، روستا و مناطق تخریب شده، آباد نشده‌اند و صدها هزار خانواده‌ی آواره شده، دیگر نتوانستند به زندگی خود و خانواده، سر و سامانی دهند!

●●● - حال می‌پرسند: بازدید نسل جدید [فرزندان همان پدران و مادران]، از مناطق جنگی و اطلاع و آگاهی آنان از تاریخ معاصر کشور و ملت‌شان، چه فایده‌ای دارد؟! آیا کسی می‌تواند فوایدش را بر شمارد؟! **نکته:**

از نظر دشمنان خارجی و دست نشانندگان داخلی و نیز سربازان پیاده نظام آنها در عرصه‌های جنگ نرم (ضد تبلیغ)، هیچ کاری که اندکی به معلومات، اطلاعات و آگاهی‌های مفید بیانجامد و به اذهان عمومی، به غیر از دانش و آگاهی، بینش و بصیرت نیز ببخشد و انگیزه‌ها و عزم‌ها مفید ایجاد نماید، هیچ فایده‌ای ندارد و قابل توجه آن که تنها میزان محک و سنجش فایده برای آنان نیز فقط «پول و هزینه» است، چراکه هیچ محک و حرف دیگری ندارند. به جز «هزینه»، چه بگویند؟! **● -** می‌گویند: زیارت، دعاها، جمع‌ی در شهرها، شهرستان‌ها و روستاها، بازسازی حرم‌های تخریب شده در بمب‌گذاری‌ها، بازدید از مناطق جنگی و ... هزینه دارد، پس فایده ندارد! و این در حالیست که هزینه‌هایی که برای ضد تبلیغ علیه اسلام، مسلمانان، ایران و ایرانی‌های با غیرت و انقلابی می‌کنند، و نیز هزینه‌های که در میدان وسیع جنگ فرهنگی، جنگ روانی، جنگ تبلیغاتی و ... برای ایجاد انحراف و اعوجاج در فرهنگ و اخلاق مردم می‌کنند، به مراتب بیشتر از تمامی این هزینه‌ها می‌باشد.

روایت‌گران:

آدمی، با روایت‌گری آگاه شده و پیش می‌رود، و یا مرتجع شده و به عقب باز می‌گردد. نه دیدن تحت جمشید یا برج ایفل بدون روایت‌گری فایده‌ای دارد و نه دیدن مناطق جنگی در ایران و یا سرتاسر جهان.

هر چه آگاهی مفید، دانش و بینش افزا در زندگی فردی و اجتماعی وجود می یابد، از روایت گری درست، صحیح و البته جذاب حاصل می شود، و هر چه ارتجاع و انحراف وجود دارد نیز از روایت گری های دروغ و فریب کارانه می باشد.

اخبار، روایت گری است، چنان که گزارش نیز روایت گری است، چنان که عرصه هنر (شعر، نقاشی، فیلم، سریال، تأثر و ...) همه روایت گری هستند.

تمامی علوم، از تاریخ و فلسفه گرفته تا حتی علوم تجربی، با روایت گری گذشتگان منتقل شده و پیشرفت می کنند، چنان که فرهنگ و حتی دین الهی نیز با روایت گری معرفی و تبلیغ می شوند. پس چرا نوبت به ایران و "روایت جنگ" به اشکال گوناگون که می رسد، می گویند: «با این روایت گران؟!»، چنان که به روایت گران کربلا و فاجعه ی عاشورا نیز می تازند!

احساسات:

هر روایت، بازگویی، خبر و گزارشی، در هر قالبی و به هر طریقی، چه درست و چه غلط، نوعی واکنش احساسی ایجاد می نماید، حتی اگر خبر از چگونگی آب و هوا باشد و یا طنز و جوک و حتی حرف های بیهوده و مفت باشد.

بنابراین، خبر و روایت گری درست، صحیح، جامع، صادقانه و هنرمندانه، ضمن تهییج احساسات - که نخستین درک انسان از عالم بیرون می باشد - سبب فعالیت عقل (تفکر و تدبیر)، بصیرت (فهم عمیق قلب) و عواطف انسانی نیز می گردد؛ چنان که کتمان (سانسور)، کفر (پوشاندن حقایق)، شرک (کثرت اهداف دنیوی)، دروغ و افترا (اخبار، گزارشات و روایت گری غلط) و منافقانه، هجو و اباطیل، فقط همان احساسات را با تعطیل عقل، قلب و عاطفه، در جهت منافع دشمنان تهییج می کنند!

حالا در میان انبوه جمعیت بازدید کننده، عواطف یکی آنقدر تهییج شد که گریه کرد، و آن قدر گریه کرد که از حال رفت! خب باید چه کرد؟! تاریخ، اطلاع رسانی، آگاهی و بصیرت بخشی، تعقل، تفکر، فهم، ایجاد انگیزه و عزم را تعطیل کرد، تا مبادا باز هم کسی گریه کند؟!

خاطره:

این روش سانسور و تعطیل، اختصاصی به ایران، جنگ، تاریخ اسلام و انقلاب ندارد، در تمامی دنیا به همین تاکتیک عمل می شود.

دوستی (خارجی) در یکی از کشورهای اروپایی، یک شبکه ی تلویزیونی آزاد داشت، و در بجهی حملات وحشیانه ی صرب ها به مسلمانان بوسنی، که (مانند داعش) سرها می بریدند، تجاوزها می کردند، شکم زنان باردار

را پاره کرده و جنین آنها را یا سربریده یا حتی به آتش می کشیدند و غرب سکوت اختیار کرده بود، صحنه‌هایی از شهرهای تخریب شده و یا اجساد به زمین افتاده را نشان می داد.

بدیهی است که با توجه به شعار "دموکراسی" و نیز آزادی نشر خبر صحیح و مسند، جلوگیری از انتشار این اخبار، مستلزم برخورداری از توجیهی قانونی و مردم پسند بود، لذا کتباً به او اخطار دادند که «نظر به تهمیج احساسات نوجوانان و جوانان، و ناراحت شدن اذهان عمومی از دیدن این صحنه‌ها، طبق ماده فلان، باید خودداری کنید، وگرنه شبکه شما طبق ماده فلان تعطیل و جواز آن لغو می گردد!»!

● - پس، همین گزاره که «ای وای! یکی آنقدر گریه کرد که بیهوش شد»، خودش تهمیج احساسات سطحی اذهان عمومی، در جهت سانسور، کتمان، کفر و باطل می باشد؛ وگرنه دشمنان و ظالمان، هیچ گاه نگران گریه‌های مردم مظلوم از ظلم آنها نبوده و نیستند. مخالفت با گریه در عزای اهل بیت علیهم السلام نیز به خاطر همین آثار مفیدش می باشد؛ چنان که با شادی، خنده، امید و نشاطی که متصل به آنان باشد نیز مخالفند و مستکبرانه بر آن می تازند!

لطفا توضیح بفرمایید که آیا دیدگاه و نگاه اسلام و اهل بیت علیهم السلام نسبت به دوره هخامنشیان و کوروش و داریوش مثبت بود یا خیر؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

چون ما ایرانی هستیم و از تاریخی کهن برخورداریم، دلیل نمی شود که انتظار داشته باشیم، اسلام راجع به پادشان ما نظر داده باشد که کدام خوب بودند و کدام نبودند؟!

اسلام عزیز (= غیر قابل نفوذ)، دین خداوند سبحان، به پیامبری حضرت محمد مصطفی صلوات الله علیه و آله می باشد که آخرین نبی و بالتبع آخرین رسول «خاتم الانبیاء و المرسلین» می باشد، یعنی به لحاظ مخاطبان، یک دین جهانی، و به لحاظ زمان و عصر، یک دین همیشگی می باشد.

● - بنابراین، اسلام قالب می دهد، نه این که الزاما در مورد تک تک سلسله‌های پادشاهی، امپراتوری، سلاطین و ... نظر بدهد.

● - اسلام، فقط برای ما ایرانی‌ها نیامده، بلکه جهانی است. بنابراین انتظار این که اسلام راجع به سلسله‌های پادشاهی یا پادشاهان ایران نظر داشته باشد، مثل این است که دیگران پرسند: نظر اسلام، راجع به حکومت‌های امپراتوری ماد (۵۸۵ پیش از میلاد) - بیزانس در روم شرقی (۴۵۰ بعد از میلاد) - سلسله مائریا در هند (۲۵۰ پیش از میلاد) و یا دودمان هیونگ در چین (۱۷۶ پیش از میلاد) و ... چه بوده است؟!

دیدگاه اسلام:

دیدگاه اسلام [قرآن کریم، پیامبر اکرم و اهل عصمت علیهم السلام]، نسبت به سلسله‌های حکومتی، پادشاهان، سلاطین و امپراتورها، و تمامی جریان‌ها، نمله‌ها و تک تک انسان‌های گذشته، حال و آینده، منطبق با همان قالب‌های تعریف شده از سوی پروردگار عالم می‌باشد.

● - مرز کشی در اسلام، بین اسلام، کفر و شرک است - بین تقوا و فسق و فساد است - بین عدالت و ظلم است و در یک کلام، بین "حق و باطل" می‌باشد. بنابراین هر سلسله یا پادشاهی که مرزهای الهی را رعایت نموده باشد، در قالب مورد تأیید قرار دارد و هر که رعایت نکرده باشد، از پوسته خارج (فاسق)، و بالتبع ظالم است، هر چند کارهای خوبی نیز کرده باشد.

● - از وقتی حضرت آدم علیه السلام، به زمین هبوط نمود، انسان تکثیر شد و جامعه پدید آمد، دین خدا بوده، دعوت به توحید و معاد بوده، احکام الهی و ضرورت اجرای آنها بوده؛ پس همه موظف به بندگی او بوده‌اند. حال فرقی ندارد که کوروش یا داریوش باشند، یا هیتلر و چنگیز، یا خشایار شاه و نادرشاه، یا ملکه الیزابت انگلیس و یا اوباما و ترامپ. و فرقی نمی‌کند که ایرانی بوده باشند، یا عرب، یا چینی، مصری، اورپایی و ...!

● - بنابراین، ما هم تاریخ را در اختیار داریم، و هم قرآن کریم و سنت را داریم و از تعاریف و قالب‌های خوب و بد مطلع هستیم، پس باید خودمان هر سلسله، پادشاه، حکومت، شخص یا جریانی را در آن قالب بگذاریم و ببینیم چقدر تطبیق دارد، یا چقدر خارج بوده و می‌باشد.

سلسله‌ها و پادشاهان ایرانی:

تاریخ کهن اسلام، پیش و پس از اسلام، صدها سلسله پادشاهی و پادشاه به خود دیده است؛ سلسله‌ی هخامنشیان، از کوروش تا اردشیر پنجم، چهارده پادشاه داشته است - سلسله ساسانیان، فقط از اردشیر بابکان، تا خسرو پرویز، چهارده پادشاه داشت و پس از او نیز شانزده یا هفده پادشاه دیگر داشت - حال اسلام راجع به کدامیک نظر دهد؟ در حالی که نه سلسله‌ها مانند هم بوده‌اند و نه حتی پادشاهان یک سلسله مانند هم بوده‌اند؛ چنان که بر اساس مستندات تاریخی، کوروش و داریوش اول و سوم را نمی‌توان مثل هم دانست.

برخی از این پادشاهان (مانند قباد دوم)، با قتل پدر و برادران به سلطنت رسیدند - برخی (مانند پیروز سوم)، از سوی حکومت چین، مأمور به فرمانروایی در ایران شده بودند. برخی (مانند شاهپور دوم)، در رحم مادر به فرمانروایی رسیدند!

● - در میان تمامی این پادشاهان، برای ما یک نام کوروش و داریوش اول به نیکویی مانده است و تاریخ ده‌ها سلسله و صدها پادشاه دیگر، آنقدر ناخوشایند است که حتی خودمان، به همان کوروش و داریوش بسنده کرده‌ایم و از مابقی نامی نمی‌بریم! و البته آن دو پادشاه نیز بیشتر در نظر ما ایرانی‌ها محبوب و افتخار آفرین هستند.

بدیهی است که ما وقتی تاریخ حملات روم به ایران را مرور می‌کنیم، ناراحت می‌شویم، بالتبع آنها نیز وقتی تاریخ حملات ایران در زمان هخامنشیان یا ساسانیان به روم را می‌خوانند، ناراحت می‌شوند و آن پادشاهان را جنایتکار، سلطه‌گر، جنگجو و بی‌رحم می‌خوانند؛ چنان که اخبار حمله اعراب به ایران، ما را متأثر می‌کند و هیچ اطلاع نداریم که به ویژه در عصر خسرو پرویز و پیش از اسلام، چه حملاتی به همان اقوام عرب شده و چه جنایات و تجاوزاتی صورت گرفته است!

نظر مستقیم:

بنابراین، همه یکسان نیستند. چه بسا در میان پادشاهان و حکام جهان، برخی از انبیا بوده باشند، مانند: حضرات داود و سلیمان علیهما السلام، یا صدرات حضرت یوسف علیه السلام؛ - ممکن است برخی از مردان صالح خدا، پادشاه نبوده باشند، اما مدیریت‌های کلانی را بر عهده گرفته باشند، مانند ذوالقرنین ... که از اینها در کلام وحی، به نیکویی یاد شده است.

ممکن است که شخص پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله، با پادشاهان معاصر، مراوده و ارتباطی برقرار کرده باشد، که آنوقت از آنها نام برده شده است، مانند نامه ایشان به "هرقل" قیصر روم و نیز خسرو پرویز پادشاه ایران (سران دو ابرقدرت جهان)؛ که در این نامه‌ها خواسته‌اند که پادشاهان به توحید و معاد بگروند، بت‌پرستی و فرعونیت را کنار بگذارند و راه گرویدن مردم به توحید، معاد و اسلام را سد نکنند و

هرقل رومی، به نویسنده‌ی این نامه و متن آن احترام فراوانی گذاشت، اما خسرو پرویز که تازه از جنگ شکست خورده با رومیان بازگشته بود، نامه را مچاله کرد و به پیک گفت: «اگر فرستاده و پیک نبودی تو را می‌کشتم» و سپس به فرمانروای یمن دستور داد تا این "محمد" (ص) را دستگیر کنند و به ایران فرستاده و تحویل دهند! - و یا اشارات دیگری مانند تعریف از "نجاشی" پادشاه حبشه به عدالت، در پیشنهاد مهاجرت به مسلمانانی که تحت آزار و شکنجه‌ی سفیانی‌ها و سایر کفار بودند.

●●● - بنابراین، اسلام برای تمامی حکومت‌ها، حاکمان و نظام‌های سیاسی و اجرایی، در گذشته و حال و آینده - در ایران، یا سایر کشورهای آسیایی، اروپایی و ...، تعریف و قالب داده است و تطبیق مصادیق، با عقل سلیم می‌باشد.



حقوقی و احکام-اسفند ۹۶

آیا شرکت در پیش‌بینی نتایج مسابقات فوتبال در رسانه ملی یا سایت‌ها حرام است؟ اگر حرام است، پس چرا جلوی آن را نمی‌گیرند؟! پیش‌بینی

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

حرام بودن یا نبودن، یک مقوله است و این که چرا از موارد حرام جلوگیری نمی‌شود، مقوله‌ی دیگری می‌باشد. در مورد دوم، گاه اهمال و غفلت سبب می‌گردد و گاه برخی از آنان که مسئول جلوگیری از خلاف شرع (که قطعاً خلاف عقل و حکمت است) می‌باشند، خودشان مدیران، مسیبان، مجریان و عوامل انجام آن هستند؛ و گاه می‌بینید که اساساً خودشان خلافکار هستند!

پیش‌بینی:

صرف پیش‌بینی کردن نه فقط حرام نیست، بلکه ذهن وقتی متوجه امری شد، چه بسا پیش‌بینی هم بکند. مثلاً پیش‌بینی کند که بارانی در راه است - یا فلانی با معدل بالا قبول می‌شود - یا این کار سود یا زیان دارد - و یا این تیم برنده می‌شود و یا آن تیم. بنابراین، صرف پیش‌بینی کردن، کار حرامی نیست.

برد و باخت و جایزه:

بنابراین، سخن و سؤال، در مورد "برد و باخت" و یا "اعطا و اخذ جایزه" در این پیش‌بینی‌ها می‌باشد که آن هم بستگی به چگونگی اجرای آن دارد؛ لذا نه می‌توان به صورت مطلق گفت که هر نوع اجرا و جایزه‌ای حرام است و نه می‌توان گفت: هر نوع اجرا و جایزه‌ای حلال می‌باشد.

فرض کنید که کسی (یا دستگاهی) برای جذب بیننده، جایزه‌ای برای مسابقه‌ای تعیین کند و بدون آن از شرکت کنندگان پولی بگیرد، آن را به قید قرعه به برنده‌ای بدهد؛ خب اشکالی ندارد.

و یا دستگاهی (مانند برخی از برنامه‌های رسانه‌ی ملی)، شماره پیامکی را بدهد؛ خودش هم از مخبرات سهمی بگیرد، اما ضمن درآمد از این محل، جایزه را از محل بودجه‌ی دیگری تعیین کرده باشد و ربطی به این درآمد نداشته باشد و یا

بنابراین، گاهی صورت شرعی مسئله، یا اساساً اشکالی ندارد و یا صورتی در اجرا درست می‌کنند که اشکالی نداشته باشد.

اما، روش متعارف که برخی از برنامه‌ها [سایت یا غیره]، جهت عضویت و شرکت پول دریافت می‌کنند و سپس به برنده‌ای در میان آنها جایزه‌ای می‌دهند، قطعاً اشکال دارد؛ حتی اگر مثلاً رسانه‌ی ملی، از محل دریافت درآمد ارسال پیامک، (در واقع از محل درآمد بازندگان)، به برندگان جایزه‌ای بدهد.

به نقل از برنا، این مسئله در قالب سؤال واحدی از مراجع استفتا شده، که پرسش و پاسخ‌ها چنین است:

پرسش:

برخی از سایت‌ها در قبال برد و باخت بازی‌های فوتبال به افراد عضو در صورت پرداخت حق عضویت، پول پرداخت می‌کند. گفتنی است برخی از این سایت‌ها مدعی هستند قسمتی از هزینه‌های دریافتی را در راه کمک‌های مالی به تیم‌های ورزشی هزینه می‌کنند. دریافت هزینه در قبال حدس زدن برد و باخت این تیم‌ها و پرداخت حق عضویت در این سایت‌ها چه حکمی دارد؟

پاسخ‌ها:

حضرت آیت الله خامنه‌ای: در فرض سوال جایز نیست.

حضرت آیت الله مکارم شیرازی: اگر ملزم باشد که پولی پرداخت کنید یا براساس شرط باشد جایز نیست.

حضرت آیت الله سیستانی: در مورد پیش بینی نتایج فوتبال و مسابقات ورزشی، در صورتیکه از شرکت کنندگان پولی بگیرند و به قید قرعه از محل پول‌های دریافتی جوایزی به برندگان بپردازند، این کار حرام است.

آیت الله علوی گرگانی: اگر عضویت و دریافت پول بخاطر پیش بینی مسابقات باشد جایزه و دریافت هزینه جایز نیست.

آیت الله محمد جواد طباطبایی علوی بروجردی: این صورت از شرط بندی که مرقوم فرموده‌اید مانند همه صور شرط در مسابقات که در دنیا معمول است که شخص در عوض ارایه وجهی، اگر طرف خاص برنده شد مبلغی را دریافت می‌کند، مانند شرط بندی‌ها در بازی و مسابقه‌ای که خود انسان در آن شرکت دارد، وجه شرعی ندارد و از صور قمار محسوب می‌شود.

چند استفتای دیگر:

آیت الله العظمی خامنه‌ای:

س: اگر برای برگزاری يك دوره مسابقه، از شرکت کنندگان پول (حق شرکت یا ثبت نام) دریافت شود و قرار باشد که از محل همان دریافت ها جوایزی به شرکت کنندگان برتر داده شود، با توجه به اینکه هدف شرکت کنندگان به دست آوردن آن جایزه است، آیا این رویه شرعاً ایراد دارد یا خیر؟ یعنی مصداق شرط بندی پیدا خواهد کرد؟

ج: اگر به صورتی نباشد که از بازنده چیزی بگیرند که به برنده بدهند، مانعی ندارد والا صورت شرعی ندارد و همان شرط بندی است.

س: به دلیل علاقه به ورزش به خصوص فوتبال در پیش بینی بازی های ایرانی و خارجی شرکت می کنم و از بابت شرکت کردن در این مسابقه مقداری پول می پردازم و اگر تمام پیش بینی های این بازی ها را درست انجام داده باشم، در لیست برنده ها قرار می گیرم. می خواستم بدانم که اگر يك روز برنده شدم و در لیست گیرندگان جایزه قرار گرفتم، آیا پولی را که به دست می آورم می توانم خرج کنم یا نه؟

ج: عمل مزبور جایز نیست و نمی توان در جایزه تصرف نمود.

س: «توتو» به برگه هایی گفته می شود که در آن تیم های بزرگ فوتبال باشگاهی و ملی جهان ذکر شده و افراد آن برگه ها را تهیه کرده، برد و باخت تیم ها را پیش بینی می کنند و بابت آن پول می دهند، هرچه مقدار پولی که می پردازند بیشتر باشد، می توانند مبالغ مضاعفی را ببرند. شرکت در این پیش بینی با پرداخت پول چه حکمی دارد؟ پول حاصل از برنده شدن در آن حرام است یا حلال؟

ج: این عمل شرط بندی محسوب شده و در حکم قمار است و جایز نیست و دادن و گرفتن این پول هم حرام است. (منبع)

آیت الله العظمی مکارم شیرازی

س: در برخی از سایت های پیش بینی مسابقات فوتبال شخص پس از واریز وجه و ثبت نام اکانت خود را دریافت می کند و اجازه می یابد که در پیش بینی مسابقات لیگ فوتبال داخلی و یا خارجی شرکت کند، پس از حدس و پیش بینی درست جایزه داده می شود. شرکت کنندگان نتیجه تعداد مشخصی مسابقه فوتبال را پیش بینی میکنند. سایت فرمهای تمامی شرکت کنندگان را تا قبل از شروع اولین مسابقه فوتبال در یکجا جمع آوری میکند. بعد از اعلام نتیجه تمامی مسابقات فوتبال موجود، جایزه بین برندگان تقسیم میشود حکم این نوع مسابقات چیست؟ ضمناً گاهی بخش از پول برای امور خیریه داده می شود؟

ج: در صورتی که از شرکت کنندگان پولی بگیرند، و به قید قرعه از محل پول های دریافتی جوایزی به برندگان بپردازند، این کار حرام است.

آیت الله العظمی سیستانی:

س: اگر در مسابقات فوتبال به این صورت عمل شود که هر فرد قبل از بازی روی برکه‌هایی، نتیجه بازی را پیش‌بینی کند و آن برکه را با مبلغی پول به مرکز ورزشی تحویل دهد و در پایان بازی هر کس درست پیش‌بینی کرده بود جایزه بگیرد، حکم آن را بیان فرمایید؟

ج: این کار، حکم قمار را دارد و جایز نیست و گرفتن آن مال، حرام است.

چرا باید نماز را در پنج نوبت، و آن هم با آیات و آداب تعیین شده تکرار کنیم، در صورتی که هر وقت

بخواهیم، با خدا صحبت می‌کنیم؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

گاهی آدمی در ذهن خود (یا در اثرگیری از تبلیغات عمومی)، برای احکام الهی، یک حکمتی فرض می‌کند و لزومش را به همان که همان که خودش دانسته محدود می‌کند و بالتبع با همین چون و چراها مواجه می‌گردند! مثل این است که بگویند: هدف از روزه، «یک امساک و برنامه‌ی غذایی است که برای سلامت بدن مفید می‌باشد!» خب سؤال پیش می‌آید که چرا حتماً در ماه مبارک رمضان باشد، چرا از اذان صبح تا اذان مغرب باشد، چرا در عید فطر حرام باشد، چرا در سفر جایز نباشد و...؟!.

پس وقتی گفته شود: «نماز فقط گفتگوی با خداست»، صدها چرای اینگونه پیش می‌آید. در حالی که این تعریف برای حکمت نماز و محدود کردن حکمت‌های به "گفتگوی با خدا"، ناقص است.

حکمت اصلی:

حکمت اصلی در هر عبادتی، همان تسلیم امر حق بودن و اخلاص در اطاعت می‌باشد که موجب رشد، قرب و کمال می‌گردد و هرگونه جایگزینی، یعنی اطاعت نفس و عبادت خود!

اگر آدمی نفهمد و ایمان نیاورد که خالقش علیم، حکیم و هادی می‌باشد، هزاران چرای دیگر برایش مطرح می‌شود. اگر مسئله پنج وعده نماز یومیه برایش حل شد، می‌پرسد: حالا چرا به عربی بخوانیم - چرا دست و صورت را با صابون نشوییم و وضو بگیریم - چرا در هر رکعت یک بار رکوع کنیم، و دو بار نکنیم - چرا دو سجده کنیم و یک یا چهار بار نکنیم - چرا هنگام آغاز، الله اکبر بگوییم و سبحان الله نگوئیم و

● - البته بسیار خوب و لازم است که هر کسی به تناسب وسع فهم خود، مطالعه نماید و با حکمت‌های گوناگون احکام و عبادات آشنا شود، اما باید بداند که اولاً "حکمت"، به آن چه او شناخته و یا دیگران کشف کرده‌اند خلاصه نمی‌گردد، و ثانیاً عبادت برای خدا، عبادت برای خداست، نه برای حکمت و یا آثارش. پس اگر کسی روزه گرفت که لاغر شود، یا رسوبات از عروقش پاک شود، یا در نماز جماعت شرکت کرد که در جمع

حاضر شده باشد، نه تنها به هیچ یک از نتایج عبادی آن نمی‌رسد، بلکه حتماً چنین نماز و روزه‌ای، به ضرر او تمام می‌شود.

تکبر:

ابلیس لعین، هزاران سال نماز خوانده بود، عبادت و اطاعت کرده بود، تا جایی که به درجات ملکوتی رسید و در صف ملائک قرار گرفت.

اما، در وجود او یک تکبری بود که هنوز بیرون نرده بود و این عبادات، یک لایه‌ی پنهانی از چاق شدن تکبرش داشت که نمی‌دید، چرا که هر چه بیشتر عبادت می‌کرد، ظاهر الصلاح‌تر می‌گردید.

در چنین مقامی، خداوند متعال کار شاقی از او نخواست به بود، بلکه فرمان داد که اکنون طبق آدابی که من می‌گویم و بدان سو که من تعیین می‌کنم، سجده کن. اگر اطاعت می‌کرد، این بیماری تکبر در او بهبود می‌یافت و به مقامات بالاتر نیز می‌رسید، اما تکبر بر او غلبه کرد و ضمن تمرد از عبادت و اطاعت حق تعالی، شروع به جایگزینی نمود و گفت: این عبادت را از من بردار و عبادتی کنم که چنین و چنان باشد و...؛ اما بندگی خدا، همان است که او می‌فرماید، نه آن چه بندگانش جایگزین می‌کنند!

● - برای انسان نیز همین‌طور است، همان فرمان ذکر و سجده، طبق آداب تعیین شده را داد، چرا که فقط این عبادت است که تکبر مقابل خداوند سبحان را می‌شکند و سبب رشد، ارتقا، کمال و تقرب می‌گردد؛ چنان که سیده النساء العالمین، حضرت فاطمة الزهراء علیها السلام، در بیان حکمت نماز فرمودند:

« فَجَعَلَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيراً لَكُمْ مِنَ الشِّرْكِ، وَ الصَّلَاةَ تَنْزِيهاً لَكُمْ عَنِ الْكِبْرِ » (خطبه فدکیه):

ترجمه: پس خدای بزرگ، ایمان را برای پاک کردن شما از شرک، و نماز را برای پاک نمودن شما از تکبر قرار داد. البته "نماز"، حکمت‌ها و آثار دیگری نیز دارد که با صرف گفتگو نمودن محقق نمی‌گردد، چنان که در کلام وحی فرمود: « وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ / و نماز را برپا دار که نماز از کار زشت و ناپسند باز می‌دارد / العنکبوت، ۴۵ »

نماز خواندنی نیست:

بسیار سفارش شده که قرآن کریم را بخوانید، چرا که کتاب خواندنی است. اصلاً اسمش "قرآن" است که از قرائت می‌آید؛ تا آیات خوانده نشوند که فهم نمی‌گردند. اما حتی یک آیه و یا حدیث وجود ندارد که فرموده باشد، "نماز را بخوانید"، چرا که نماز خواندنی نیست، بلکه برپا نمودنی است. لذا فرمان به "اقامه"ی نماز داده است. پس نماز، یک قیامی است در محضر حق تعالی، طبق فرمان او، نه صرفاً گفتگوی با او.

تکرار:

تکرار یک امر نیز نه تنها همیشه بد نیست، بلکه در خیلی از موارد، لازم، ضروری و اجتناب ناپذیر می باشد، مثل این که اگر روزی ده بار نیز از خانه یا اداره خارج شوید و بازگردید، مجدداً سلام می دهید، و اگر چنین ننمایید، نشان از ضعف فرهنگ، ادب و اخلاق می باشد، و یا روزی سه وعده خوراک تناول می کنید، یا چند وعده دست و صورت را می شوید، یا هر شب می خوابید و ... این تکرارها، همه به خاطر نیاز به آنها می باشد، و تکرار اقامه‌ی نماز نیز چنین می باشد.

● - نماز (صلاة) از ریشه "صل"، همان وصل شدن است، وصلی که به خاطر اشتغال به امور گوناگون، ضرورت توجه به غیر و ... (هر چند در اطاعت امر خدا و برای خدا باشد)، یا قطع می شود، یا تضعیف می گردد و یا دست کم احتمال این ضعف و قطع برایش متصور است، یا حداقل آن که اتصالی غیر مستقیم است و نماز اتصال مستقیم می باشد. لذا در پنج وعده، که مطابق با آغاز افق‌های پنجگانه می باشد، امر به این وصل مجدد (نماز) نمود و البته به خاطر نزدیکی افق‌ها و نیز امور دیگر، اجازه داد که "ظهر و عصر" و "مغرب و عشاء"، جمع شوند (در تشیع و تسنن مجاز می باشد).

● - آیا کسی می گوید: من چون دائماً در دلم به یاد خانواده هستم و آنها نیز این حال مرا می دانند، پس ارتباطم را با آنان قطع می کنم؟! را

ادب حضور و ارتباط:

هر حضور و ارتباطی، ادب مخصوص به خود را دارد که اگر رعایت نشوند، مبدل به بی ادبی، حرمت شکنی، قطع ارتباط و مانع از رشد می گردند؛ حال فرقی ندارد که این حضور و ارتباط، با خداوند متعال، اهل عصمت علیهم السلام (زیارات)، قرآن کریم و ایام الله باشد - یا با خانواده، دوستان، همکاران - یا با استاد، معلم و شاگردان و یا با سایر اقشار و آحاد جامعه و حتی کارهای گوناگون.

● - بارها بیان شد که درک هر چه در عالم معنا برایتان مشکل است، به همین دنیا و زندگی مادی خودمان در آن نگاه کنید، حتماً پاسخ را می یابید.

به عنوان مثال: اگر همسر در خانه، در حوزه یا دانشگاه، شاگرد همسرش بود، سر کلاس درس، چه ادب حضوری باید داشته باشد؟! یا اگر پسری کارمند پدرش بود، سر کار (شرکت، کارخانه، کارگاه، زمین کشاورزی و ...)، چه ادب حضوری باید داشته باشد؟

یک جمع دو نفری، یا پانصد نفری، یا هزاران نفری را در نظر بگیرید که در یک محیطی با هم هستند؛ یکی مدیر است، دیگری معاون، دیگری، استاد، دیگری متخصص، دیگری کارگر و ...؛ حال وقت نماز رسیده و یکی از میان آنها "امامت جماعت" می شود؛ حال ادب حضور در اقتدای به امام جماعت در نماز چیست؟!

بنابراین، صرف این که خداوند سبحان از رگ گردن به ما نزدیک تر است، همه مخلوق و مملوک او هستیم، حتی در دلمان می توانیم با او سخن بگوییم و او به آشکار و نهان ما آگاه است و ...، هیچ دلیل نمی شود که فرمان او عصیان شود، به جای اقامه ی نماز، به گفتگوی با او بسنده شود، و ادب حضور در هر موقف و هر امری [نماز، روزه، تلاوت قرآن کریم، جهاد، کسب و ...] رعایت نگردد.

چه کسی پیاموزد؟

اما چه کسی باید معلم و تربیت کننده ی ما در چگونگی عبادت، اطاعت، ادب حضور، کمال گفتار، کمال آمال، کمال اظهار عقیده، کمال ابراز نیاز، کمال عمل و ... باشد و چه کسی می داند که نیازهای "من" برای رشد و کمال چیست و چگونه مرتفع می گردد؟ آیا جز خالق علیم، حکیم، مالک، رب و هادی؟!

● - بنابراین، او باید تعیین کند و متذکر گردد که همیشه به یاد من باش و چگونه، در ارتباطات و تعاملات اجتماعی چگونه رفتار کن، در ماه رمضان چه بکن و چه نکن، در اقتصاد و معیشت، چه بکن و چه نکن، و هنگامی که به تو اجازه ی حضور مستقیم در محضر خود را دادم (اذان)، با چه ترتیب و آدابی (از مکان و لباس گرفته، تا طهارت و وضو و ...) بیا، به کدام جهت بایست، چه بگو و چه بکن. پس، اوست که می داند چگونه آدابی در اتصال (صلاة)، نیاز بنده ی اوست، تکبیر برایش چه می کند، سوره حمد چه رابطه ای را برقرار می کند، رکوع و سجود چه آثاری دارد ... و چه کارهایی سبب ماندگاری یا حبط (از بین رفتن) سایر سرمایه ها، سودها و کارها می شود؟

« ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحِطَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ » (الأنعام، ۸۸)

ترجمه: این، هدایت خداست؛ که هر کس از بندگان خود را بخواهد با آن راهنمایی می کند! و اگر آنها مشرک شوند، اعمال (نیکی) که انجام داده اند، نابود می گردد (و نتیجه ای از آن نمی گیرند).

● - بنابراین، ضمن آن که ما همیشه در محضر حق تعالی هستیم، همیشه مخلوق، مملوک و مرزوق او هستیم و هر وقت و هر کجا که دلمان بخواهد و به هر سمت و سویی که باشیم، می توانیم با او سخن بگوییم، نیازهایمان را به هر زبانی بیان داریم و ...، یک عبادت مخصوصی به نام نماز (صلاة) قرار داد که اوج کمال هر گونه ارتباط، اتصال، گفتگو، راز و نیاز، اقرار و ... می باشد. او کمال ما را می خواهد و تمامی اوامر و نواهی و احکام، برای رسیدن ما به کمال مطلوب می باشد.

در نسل آدم، آیا ازدواج با خواهر جایز بود، مگر فرمان خدا اختصاص زمانی دارد؟ آیا با فرشته یا جنّ ازدواج نموده‌اند؟ چرا دانشمندان از امامان (ع) نپرسیدند؟!

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

پرسش از امکان تغییر احکام الهی، بسیار مهم‌تر از چگونگی تکثیر نسل بشر می‌باشد. چرا که ما با احکام الهی سر و کار داریم، نه با چگونگی پیدایش نسل‌های اولیه. چنان که امروزه همه باید بدانند که چه ازدواجی حلال است، ولی هیچ کس نمی‌داند که بالاخره چگونه حضرت عیسی علیه السلام، بدون نطفه‌ی پدر، از رحم مادر به دنیا آمد و خداوند متعال فرمود که خلقت او، مانند خلقت آدم (ع) از خاک است.

همیشه در احکام [= شرع = فقه = قوانین] نیز اصول ثابت است، و فروع آنها، متغیر و متناسب با مقتضیات زمان، شرایط و گاه مکان نیز می‌باشد و جز این نمی‌تواند باشد.

نماز، در تمامی ادیان واجب بود، اما چگونگی اقامه‌ی آن متفاوت - قبله برای شریعی بیت المقدس بود، اما برای حضرات ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام و نیز پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله، و جمیع مسلمانان تا آخرالزمان، کعبه معظمه می‌باشد - ازدواج همزمان با دو خواهر، دست کم تا زمان حضرت موسی علیه السلام جایز بود - صید ماهی در روز شنبه بر یهودیان حرام بود، اما در شریعت اسلام، این حرمت برداشته شد و

● - این قواعد تغییر در احکام (شریعت)، اختصاصی به ازدواج فرزندان آدم و حوا (ع)، یا سایر احکام در شرایع گذشته ندارد، بلکه در شریعت اسلام نیز فروع یا احکام، متناسب با زمان و شرایط می‌باشند. چنان که احکام نماز و روزه که ضروری‌ترین احکام الهی می‌باشند، به تناسب زمان و شرایط، متفاوت می‌گردند. نماز در سفر قصر (شکسته) است، نماز در وقت خوف (جنگ) متفاوت است، و روزه‌ی واجب ماه مبارک رمضان، بر مسافر یا بیماری که روزه بر او ضرر دارد و ...، حرام می‌شود.

قربانی در حج واجب است و تا کسی قربانی نکند، از احرام خارج نمی‌شود، اما حج فقط به همان مناسک در زمان خاص (مدت تعیین شده در ذی الحجة) اطلاق می‌گردد و در سایر زمان‌ها، اگر چه مکان همان است، اما نامش عمره می‌شود، قربانی و رمی جمرات ندارد و زائر نیز حتی اگر همه ساله به عمره رود، حاجی نمی‌گردد و تکلیف حج (در صورت استطاعت) از وی برداشته نمی‌شود.

بی‌تردید، احکام [چه احکام الهی و چه غیر الهی]، اگر مبتنی بر اصول ثابت و فروع متغیر و متناسب با مقتضیات زمان، مکان و شرایط نباشند، قابل تعمیم و اجرا نمی‌باشند.

نه در زمان نزول وحی، بیمه و بانک وجود داشت، و نه امروزه مردمان با اسب و شتر به سفر می‌روند - خب احکامش چه می‌شود؟ آیا دین ناقص است و در خصوص این پدیده‌ها هیچ راه‌کاری ارائه نداده است، یا اصول

ثابتی دارد که پدیده‌ها و شرایط روز را می‌توان بر آنها منطبق نمود و حکم الهی را به اجرا درآورد؟ اصولی مانند: حرام بودن معاملات ربوی به هر شکلی - و یا حکم مسافر، به تناسب مسافت و نه متناسب با وسیله‌ی سفر. در قرآن کریم نیز تصریح شده است که برای هر پیامبر و امتی، شریعتی متفاوت آمده است. یعنی اصول دین ثابت است، اما احکام و شرایع متغیر. چنان که به خاتم الأنبیاء صلوات الله علیه و آله فرمود:

« وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَ مُهَيِّمًا عَلَيْهِ فَأَحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَ لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهَا جَاءَ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ » (المائدة: ۴۸)

ترجمه: و این کتاب [قرآن] را به حق بر تو نازل کردیم، در حالی که کتب پیشین را تصدیق می‌کند، و حافظ و نگاهبان آنهاست؛ پس بر طبق احکامی که خدا نازل کرده، در میان آنها حکم کن! از هوی و هوس‌های آنان پیروی نکن! و از احکام الهی، روی مگردان! **ما برای هر کدام از شما، شریعت و طریقه‌ای قرار دادیم؛** و اگر خدا می‌خواست، همه‌ی شما را امت واحدی قرار می‌داد؛ ولی خدا می‌خواهد شما را در آنچه به شما بخشیده بیازماید. پس در نیکی‌ها بر یکدیگر سبقت جوید! بازگشت همه شما، به سوی خداست؛ سپس از آنچه در آن اختلاف می‌کردید؛ به شما خبر خواهد داد.» (المائدة: ۴۸)

فرزندان آدم و حوا:

نظر به این که در اذهان عمومی، به محض سخن از حضرات آدم و حوا (ع) و فرزندان ایشان، ماجرای "هابیل و قابیل" مطرح می‌گردد، اذهان عمومی گمان دارند که لابد ایشان همین دو پسر را داشته‌اند و احیاناً چند دختر هم داشته‌اند و برخی نیز گمان می‌کنند که چون هابیل به دست برادرش کشته شد، پس نسل بشر از قابیل است! در حالی که اصلاً چنین نیست، بلکه ایشان پسران دیگری نیز داشتند و از جمله آنها "شیت" می‌باشد که وصی حضرت آدم علیه السلام بود. لقب او "هبة الله" بود، یعنی هدیه‌ی خداوند منان به حضرت آدم علیه السلام.

نسبیت:

طبق صریح قرآن کریم، در این که پیدایش نسل بشر از یک مرد و زن (آدم و حوا علیهما السلام) بوده، هیچ تردیدی وجود ندارد [يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى - الحجرات، ۱۳]، پس پیدایش نسل به واسطه‌ی ازدواج با فرشتگان، یا اجنه، یا حتی انسان‌های باقی مانده از نسل انسان‌های قبلی که منقرض شده بودند، منتفی است، لذا بشر امروز، همان نسل آدم ابوالبشر علیه السلام می‌باشد؛ اما نسبیت‌ها، همه مربوط به این دنیا است و در این که تمامی فرزندان ایشان از انتقال نطفه و بارداری در رحم به وجود آمده باشند، حتمیتی وجود ندارد؛ چنان که حضرت عیسی علیه السلام را نیز بدون انتقال نطفه‌ی پدر، به دنیا آورد.

حضرت حوا علیها السلام، خودش از همان خاک حضرت آدم علیه السلام آفریده شد، و در حالی که هنوز به زمین هبوط نیافته بودند و هیچ شریعتی نیز وجود نداشت، همسر (زوجه) وی قرار داده شد.

امروزه و در شرایع الهی [از جمله اسلام]، ازدواج پسر عمو و دختر عمو چگونه است، در حالی که هر دو فرزندان دو برادر، از یک پدر هستند [نوه‌های یک پدر بزرگ هستند].

● - بنابراین محرمیت و قابلیت برای ازدواج و همسری، یک "شریعت = قانون و حکم" است؛ چنان که فرمود: در محشر و قیامت، هیچ نسبیتی بین افراد وجود ندارد «فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ» - پس آنگاه که در صور دمیده شود [دیگر] میانشان نسبت خویشاوندی وجود ندارد و از [حال] یکدیگر نمی‌پرسند / المؤمنون، ۱۰۱»

● - پس، قوانین شرعی در تمامی ارتباطات و تعاملات در زندگی دنیوی را خداوند علیم و حکیم وضع می‌نماید، و هیچ منع دینی، شرعی و عقلی ندارد که امری را به حسب ضرورت، در یک برهه حلال و در برهه‌ای دیگری حرام نموده باشد.

● - در نتیجه، ما نمی‌توانیم بگوییم: چون امری در شریعت اسلام حلال یا حرام شده، باید از زمان حضرت آدم علیه السلام نیز حلال یا حرام بوده باشد.

● - هیچ منع عقلی، منطقی، فطری و شرعی ندارد که ازدواج برادر و خواهر، در یک برهه به حسب ضرورت مجاز اعلام گردد و پس از رفع ضرورت، غیر مجاز اعلام گردد. اگر چه ممکن است خداوند حکیم، برای آدم و حوا (ع)، چند دوره توالد ایجاد نموده باشد و نسبت هر دوره به دوره‌ی دیگر (به تناسب ویژگی‌های خلقت)، مانند پسر عمو و دختر عمو باشد.

● - هیچ منعی ندارد که چه به لحاظ خلقت و چه به لحاظ شریعت، یک برادر و خواهر دوقلو، یک طایفه و یک برادر و خواهر دوقلوی دیگر، طایفه‌ی دیگری خلق شده باشند و ازدواج هر برادر با خواهر آن برادر دیگر، مانند ازدواج پسر عمو و دختر عمومی امروز باشد.

● ● ● - مهم این است که بدانیم: اولاً شریعت و احکام را خداوند متعال وضع می‌نماید و اگر امروزه ازدواجی را حلال و ازدواجی را حرام می‌دانیم، بر اساس همان شریعت الهی است - و ثانیاً احکام متناسب با زمان، شرایط، ضروریات و حتی مکان، متفاوت هستند، حتی در اسلام عزیز.

پرسش از امامان علیهم السلام:

البته که نه تنها علما، بلکه مردمان معاصر با اهل بیت علیهم السلام نیز در این مقوله پرسش‌ها نموده‌اند؛ اما باید در نظر داشت که اولاً هر کسی ممکن است از منظری سؤال کند و پاسخ مطابق پرسش او باشد و ثانیاً از یک سو علوم بسیاری از ایشان، در اثر جنگ‌ها و کتاب‌سوزی‌ها از دست ما خارج شده است، و از سوی دیگر،

اقوال ناموثق و به تعبیری "اسرائیلیات" به نام اسلام، حدیث و روایت، جعل و منتشر گردیده است. لذا در احادیث موجود نیز دو شاخصه در اختیار علمای امروز قرار دارد که عبارتند از: نص (صریح) قرآن مجید و نیز علم حدیث و علم رجال و ...، که بر اساس آن، فقط و فقط به احادیث و روایاتی که صد در صد مورد اطمینان قرار می گیرند و منافات یا مغایرتی با نص ندارند، استناد می کنند.

● - امام سجاد (ع) در گفتگویی که با مردی قرشی داشته، می فرماید: «هاییل با لوزا خواهر همزاد قاییل ازدواج کرد و قاییل با اقلیما، همزاد هاییل»، مرد قرشی پرسید: آیا هاییل و قاییل خواهران خود را حامله کردند؟ امام فرمود: «آری!»، آن مرد عرضه داشت این که عمل مجوسیان امروز است، آن حضرت فرمود: «مجوسیان اگر این کار را می کنند و ما آن را باطل می دانیم برای این است که بعد از تحریم خدا آن را انجام می دهند»، آن گاه امام سجاد (ع) اضافه نمود: «منکر این مطلب نباش برای این که درستی این عمل در آن روز و نادرستیش در امروز حکم خدا است که چنین جاری شده، مگر خدای تعالی همسر آدم را از خود او خلق نکرد؟ در عین حال می بینیم که او را بر وی حلال نمود، پس این حکم شریعت آن روز فرزندان آدم (ع) و خاص آنان بوده و بعدها خدای تعالی حکم حرمتش را نازل فرمود» (طبرسی، احمد بن علی، الإحتجاج علی أهل اللجاج، محقق و مصحح: خراسان، محمد باقر، ج ۲، ص ۳۱۴)

● - از امام رضا علیه السلام پرسیده شد که چگونه نسل مردم از آدم (ع) به وجود آمد؟ امام علیه السلام فرمودند: «حوا در یک زایمان هاییل را به همراه دختری زایید. سپس در زایمان دوم قاییل را با یک دختر به دنیا آورد. هاییل با دختری که با قاییل به دنیا آمده بود ازدواج کرد و قاییل نیز با دختری که با هاییل به دنیا آمده بود ازدواج کرد. و بعد از این ازدواج ها بود که ازدواج خواهر و برادر تحریم شد» (بحار الأنوار، ج ۱۱، ص ۲۲۶)

● - در عین حال در برخی از روایات، به تداوم نسل آدم از شیث پیامبر اشاره شده است که فرزند سوم آدم علیه السلام و دومین برگزیده ی خداوند متعال، برای هدایت بشر آن روز می باشند.

● - ازدواج آدمیان با حوریان به لحاظ تکوین و تشریح نیز منعی ندارد، چنان که در بهشت ازدواج می کنند؛ اگر چه این امر در عالم دنیا دیده نشده است، ولی برای اولیاء الله که به صورت مستمر با عوالم ملکوت مرتبط هستند، امر بعیدی نمی باشد. اما این دلیل نمی شود که فرشتگان رحم و زاد و ولد داشته باشند و نسل بشر امروزی، مخلوطی از آدم و مَلک باشد.
